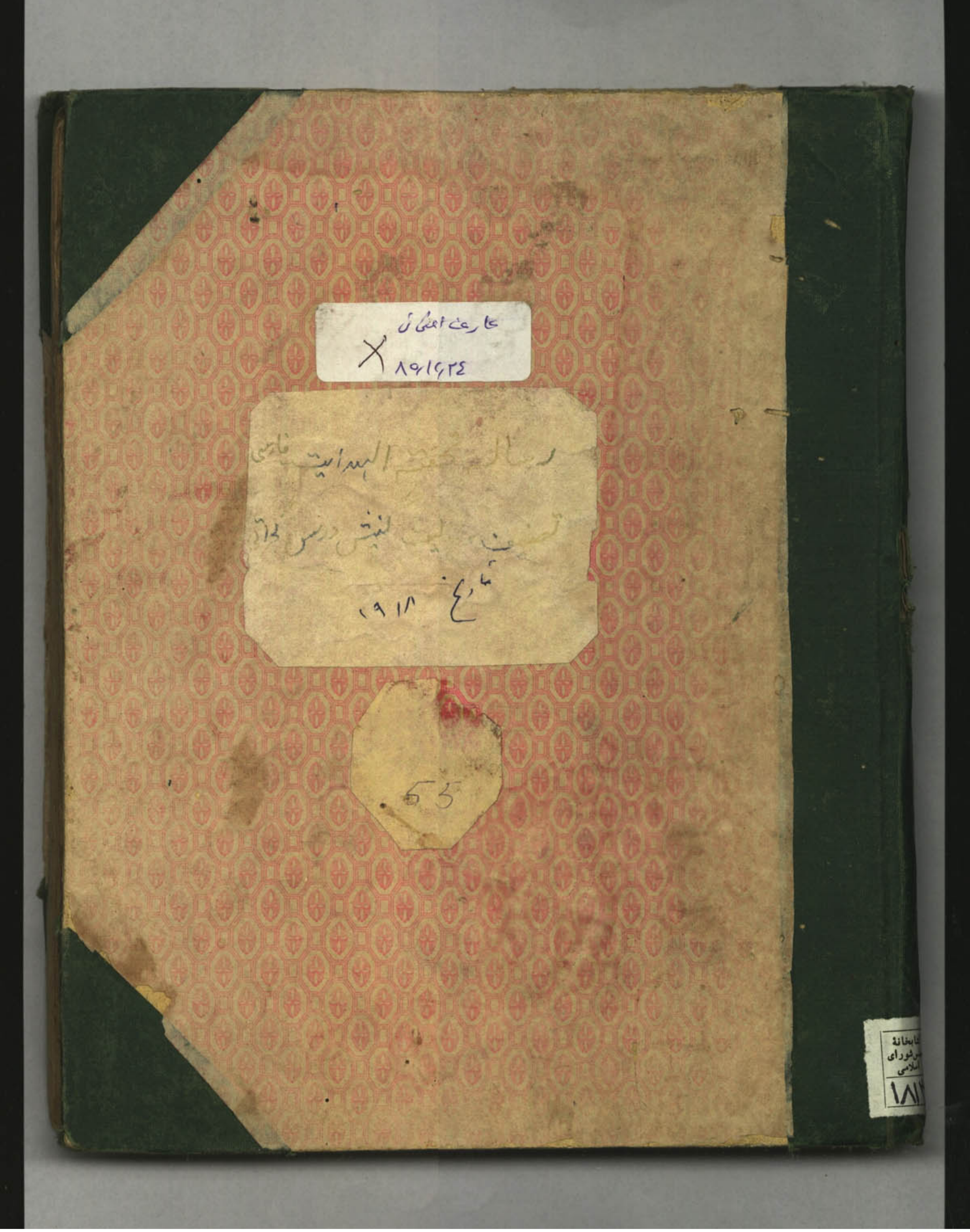
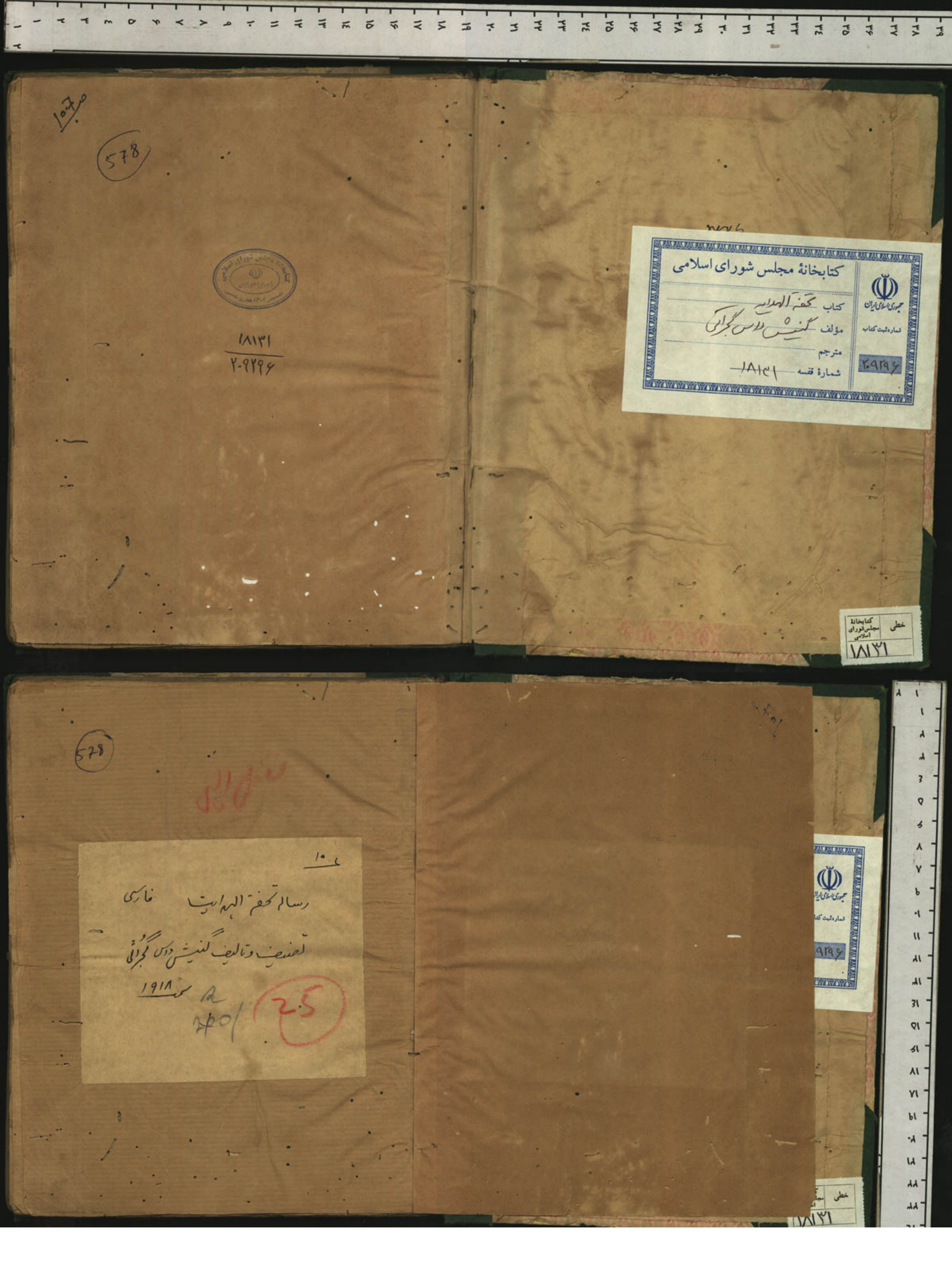

65
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة الهدایه
مؤلف گنیش داس گجراتی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۱۳۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۲۹۶
خطی
۱۸۱۳۱
578
رسالهٔ تحفة الهدایات فارسی
تصنیف و تالیف گنیش داس گجراتی
سنه ۱۹۱۸



هو

بعد حمد قادری که قدرتش علی کمال قدیر و ثنای واجب الوجودی که وجودش ... وجود و محیط بنده کمترین واسکی عرف به برهمه مالوی گجرات از ماجرای حالات ... میرساند که این بیمار عشق از حد تمیز در تحقیقات و ... علم تواریخ مشارب قدیم و جدید ... شناد و سالکی مشغول بوده است چون در تواریخ عرب و فرس اصلاف منظور اند از آن ... بر دفاتر نشیندن تواریخ هند و ستان از برهمنان پوران خوان ساسترداان مایل شد تا استماع آن ... اش در کاسه افتاد بل بعضی حکایات برهمنان داستان گویان میبرند عقل حیران ... و دل از تصدیق آن الطاری ادراد احیانا از آن سخنان برای رفع شبه خود با برهمنان ... میکرد در جواب آن هم برآمده مرا منسوب بسست ... میکردند و میگفتند که بخواندن علم فارسی و شنیدن مسایل عربی همه حرف بر دو دم سست می ... اردو من خاموش بوده ... ما اتفق الاتفاق صحبت با برهمنان سدا ... و محققان پیدا اشتی افتاد تا بدریافت ... و تصحیح ... خاطر مسترده و را سکون و تشفی دست داد و عمر با رام گذشت ... تا وقت پیری که بحرف کبری ... و هستان قدیم داشنا بالله همیم ... بنده که شخصی عبدالرحمانی ... تو مسلم ساکن ... نابلی

... ی ...

... درحق پاک نژادان ملکی و قدسی نهادان سخنی که بعبارت از دیده در دم ... بی بیند عیب ها شمرده در تعرض گرفته برای ضیافت مسلمانان و حقارت قدرم برهمنان ... کتابی بر سخنان طرافت آمیز در سال یکهزار و صد و هشتاد و دو هجری بزبان اردو تصنیف کرده تحفة الهند نام نهاده است تا حال کسی از فرقه اهل اسلام بدین طرز درباره بزرگان سلف حرف ... نداده بلکه اکثر کتب هندی ترجمه کرده از فوائد آن بهره گرفته اند چنانچه علامی فهامی شیخ ابوالفضل که در تمامی علوم فاضل اکمل بود در آیین اکبری بر یافت و حلاسی بو صدان هند ... در تحسین ایشان فرموده و شاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه ولیعهد شاهجهان پادشاه از هر علمی و از ... هر عالمی بهره برداشته ترجمه اوپنکهت ها که خلاصه بید است بوجه احسن کرده داد ... ... برحرمداران این دهرم داده است و نسخه مجمع البحرین مشعر بر انضباط فریقین نموده ... تالیف نموده مغایرت و دوی از میان برداشته است باعث حیرت است که مصنف تحفة الهند را از ... جهاد و عداوت ... این دهرم چه موجب است ... بر دل حسد تعصب و ... مذهب ... ... مگر مسلمانان بحکایات تحفة الهند اکثر هنود که از استطلاع کتب ... اطلاع ... ... و مضحکه میکنند و ... اکثر ... در اصطلاح پوران ها ... اگرچه اولا ... جواب ... این جنید سخنان را وارد کرد ... متوجه شدم اما روز دو بار ... که از خاندان اهل دهرم ... و ... ... عرف ... ای

که یکی از عزیزان مهربان و هم پایان اخلاص توامان این بنده بود همراه گرفته نزد بنده آمده ملتمس شد که شما ورقی چند برای رفع شبه و تشفی خاطر ما مردم بقلم آرید که طبیعت به بسیاری ... و حرمت ... این دهرم برقرار و مستحکم باشد بنده ... البته بنا بر رضای خاطر محب مرحوف متوجه نگارش این چند حروف گشت فلاجرم نخستین کتاب تحفة الهند تصنیف نامبرده طلبیده بمطالعه آورد و دریافت شد که نوشته آن بیچاره مبنی است که اکثر کتب سنسکرت در عبارت تاویلات اند ... و مضمون آن دیگر که سوای فهم رسا تفهیم آن ... از خصوص حکایات پوران ... مصنف آن که در هر گونه صنایع بدایع علمی و عملی ... دارد ... از وجود تولدش مدت پنج هزار سال ... الفصاحت ... رسا معانی آن عدد ... جادوی ... بلاغت عجایب بیانی فرموده است که فهم اکثر برهمنان ... خوان این زمان بعضی خواص آن در اشارات رموزات ... اصلا نمیرسد بلکه ... میفرمایند که ... در ... متعدد ... ... بعبارت ... که ... و ... درم ... دستوری سنجی دیگر کسی بر مضمونش کم میرسد صاحب ... است

پس چه جای ... از عیب جوی

اعتراض حق ... گفته اند چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه ... خطا اینجاست و حکیم ثنائی ... صفای ... تو نداری ... عالم غیب ... عیب حال ... نبود چون ... کار عادتی نبود ... سعدی ... گفته است

... مطلع ...

... محیط است علم ملک بر بسیط قیاس تو بروی نگردد محیط فلاجرم این احقر البشر بدلالت خیر بخت ... دانسته رقمی چند بعبارت کلیتره از معلومات خود که از بزرگان محقق ... بسینه ... داشتم نه در مدرسه مستفاد بودم در کتاب بقید قلم ... در سنه یکهزار و هشتصد و ... تحفة الهدایة موسوم نمودم بحکم آنکه این مدرسه ... اواز از سینه بسینه میرسد راز فهرست این کتاب مشتمل گشت بر ... و یک ... دیباچه اول در بیان معنی و اشارات حکایات پوران ها و ... از ... مفاهیم ... که از صحبت برهمنان عارف و علما محقق بتحقیق پیوسته ... و ... در بیان آداب ... دهرم که با ... و کثرت ... آن ... موجب سعادت و تحصیل ... است مشتمل بر ... یازده ... آغاز ... اول در بیان معنی پوران و ... که از صحبت برهمنان عارف و علما محقق بتحقیق پیوسته ... اول مقدمه در بیان ... و هرم ... که ... حقیقت ... و ... حقایق ... و ... است که علاوت ... مصنفان ... پوران در بیان حکایات ... ... در ... جاری گشته ... ... شکوه ... دهرم و ... معلوم و مفهوم میگردد

که نسبت دادن این‌ها به پرودن داده و طریقه رنا توی بیان آورده فرزندان و اولاد
از آن زن حاصل کرده‌اند و بخطاب پرجاپتی مخاطب کرده که عالم ارواح داخل شدند چنانچه در کتاب
بشن پوران و بهاگوت وغیره مفصل مرقوم و مشروح است از آن اندکی نقل نشست بخونه [illegible] شرح داده
می‌آید چه که اشتباه در مردم عام چند زوج بعقد آورده بکثیت صفات شروها خاتونی زن باز زوج اندر رفت
از کام نام پسری بوجود آمد در مردم عبارت از عمل نیک و کردها مراد از توفیق است و کام مقصود از
آرزوی صوری و معنوی است که بوسیله مردم و کردار نیکوی بردو عالم را بهم میرسد من بعد [illegible] لکهمی را که
دولت باشد بعقد آورد از وی درپ یعنی کبر و غرور پیدا شد باز برتی را که خدا نمود از وی هم
رسید بعوده تشتی که رضامندی باشد هم بستر او شد از وی تشتی که نام پسری جلوه گر شد و از آن هم
عورتی خرد و رسیده آنام سه دختری باکره کو بر موسوم باسم سرتی متولد شد و از نتایج سرتی [illegible]
و آداب و رسوم و تعظیم و عدل و دیانت وغیره فرزندان دختر زنند [illegible] بهم رسیدند که اینها نزدیک دنیا
و سمرت گویند همچنان از شکم شانتی [illegible] سده‌ها سوکهه یعنی آرام و از کبرت حس [illegible]
شد دیگر اجزا [illegible] کام وغیره فرزندان در مردم از [illegible] پیدا شد چنانچه در خانه [illegible] از
[illegible] تشتی نام فرزند [illegible] ولادت یافت حسن علی [illegible]
[illegible] بعقد نکاح آورد از آن هم [illegible] نام دو دختری
[illegible] بطریق تو دم پیدا شدند این بردو که باهم نسبت برادر و خواهر [illegible]

نکاح بستند و نیز باشوی پرورده ختند از شجره این چهار نتیجه حاصل شدند یعنی دو خلف و دو صبیه
پسر کلان بهی نام یعنی خوف و دوم مرگ یعنی ذوزخ و بابا و بیدنا و دختر [illegible] نام بود پس
بابا یعنی دروغ راست [illegible] نام برادر خود هم بستر شد و بیدنا با مرگ هم خوابه گشت و از نطفه
بهی در رحم بابا مرتو موجود شد و از مرگ و بیدنا دو کس یعنی عذاب نمود از کردید و اولاد مرتو یعنی
مرگ بیادوی که بسیار است و جز که حمی باشد و سوگ و غم و فکر و [illegible] یعنی [illegible] و بیادی و [illegible] یعنی
غضب وغیره رنجها که عادات ذمیمه و مثل آن هستند که این همه موجب ایذا مردم گرانداند پس
از اینجا به آدم هم منتظم است پس دانا را باید در اجتناب اختیار نماید که این همه خیال هندی بر معنای [illegible]
[illegible] مردم است که از امور ذمیمه آدم تایب و تارک بوده بی نیب اعمال نیک در مردم و دوم
دیانت و عبادات و آداب و احکام بگوید [illegible] باشند [illegible] اشاره است
که این همه چنانکه به پرجاپتی نامود [illegible] یعنی در عالم ارواح سکونت دارند خلاصه کلام الست
[illegible] اعمال همیشه با روح که نفس ناطقه نام شد شامل و لاحق اند هرگاه روح در عالم ارواح داخل خواهد
بود اعمال هم باو در دو رفیق و همسایه یکی خواهند ماند اگر نفس ناطقه اخلاق در مردم را کامل خواهد
[illegible] در عالم ارواح بسعادت و فرحت خواهد گذرانید و به تحصیل عادات ذمیمه در مردم شقاوت
گرفتار خواهد ماند این همین نقل در حکایات پوران در اکثر عبارات اشارت است بقول محقق [illegible]

حرف رمزی است این داستان [illegible] بانوه ز [illegible] در کرشن بهاگوت و داستان راجه
[illegible] نیز بر همین اساس آن تاویلات و اصطلاحات است مطالعه نمایند [illegible] در ایجاد
عالم بقول اهل دهرم چون ذات برحق و قادر مطلق که او را بزبان برهمن [illegible] گویند یعنی
ذات مخزن سه صفات که رج ست تم باشد در خواست که این صفات خود را ظاهر کند و خود
از [illegible] احدیت و بطون وحدت بمنزل کثرت برآید مجرد این اراده مایا یعنی قدرت [illegible]
شعاع از نور خورشید پرتو افکن شد و حرکت و تموج در وی پیدا آمد از جنبش و تموجات مایا سه صفت
که از ترکیب گویند ظاهر شد یعنی رج و ست و تم رج صفت ایجاد که صوفیه انوار نور [illegible]
جمال و جلال دانند و ست صفت القا و ربوبیت و دانش [illegible] که اثر صفت جمال نامند
تم صفت فنا و قهاری و خشم و تن آسانی که او را صفت جلال گویند از همین سه صفت تمام عالم
پیدایش و نمایش پذیرد و باز در اصل خود محو شود پس مظهر این هر سه صفات برهما و بشن و مهیش تام
نام دارند زیر موجب برهما را موکل ایجاد علوم و خلایق دانند و بشن را موکل رزاقیت و ربوبیت
و مهیش را موکل فنا و جلالیت گویند باین هر سه موکل [illegible] که ان [illegible] قدرت [illegible]
است و اینها را قوت ملکی هم نام کنند چنانچه مدد برهما سرستی نام دارد و زوجه بشن را لکهمی گویند و [illegible]
مهیش یعنی مهاد یو را رستی نام نهند و [illegible] فاضل فضیلت چهارگانه [illegible]

[illegible] موجود کمالیتی که باید قایم دارد و همچنان از این سه صفات [illegible] ملایک و موکل
یعنی دیوته [illegible] گروه موکله یعنی دیوی که [illegible] را بگذارند [illegible] عالم نظام دارند بلکه
تمام آفرینش چه ارواح و چه اجسام و چه افلاک و اجرام و عناصر اربعه و موالید ثلاثه پیدایش یافته
خصوص انسان جامع مراتب الهیه و کونیه که علت غائی این همه ظهورات و تعینات است بوجود آمده موسوم
باسم [illegible] گشت که او را آدمی و آدم نیز گویند که این همه انسان از نسل اوست و فی الحقیقت
ذات برهم یعنی [illegible] از خود پیدا کرده خود در میان آمد چه [illegible] عالم در ذات پنهان بود اکنون ذات
در عالم پنهان است ذات است در همه صفات [illegible] ذات است درون ذات [illegible]
ظاهر است در هر چه بینیم [illegible] معلوم شد که [illegible] اوست [illegible] که تجلی
خاص صورت انسان یعنی ذات حق را آشکارا [illegible] یعنی [illegible] و حکایات [illegible]
[illegible] آمده که آدمی زاده از ملایک [illegible] میگردد [illegible]
عابد موصوف در کتاب [illegible] اهل ریاضت و صاحب قدرت و خرق
عادات [illegible] و بهشت [illegible] و در کمال عفت و حسن سیرت [illegible]
[illegible] برای امتحان او [illegible] و زمانیکه این [illegible]
[illegible] سوال خیر کردند [illegible] حاضر کرد و فرمودند [illegible] ایم [illegible] کنیم

اندرون برود و عریان شده ضیافت کنی شاهانست آن زن آن را باجازت شوهر در خانه برده
برهنه و عریان شده آب بر سینه اش ریخت بمجرد این عمل او شان قبل طفل شدند و برین ایراد کی اند
که این پیر دیوانه اعظم که مدبر امور عالم اند چگونه باب وقتانی زنی زاید بشکل طفلان متمکن شوند
و باوصف پاکی نفس هم کس عریان شدن پیر در برتری یعنی زن بیگانه و در طبع شان راه نیافت در آنجا و
باید دانست که اکثر اهل ستر شکنی یعنی قدرت طبیعت و جوهر زر که منبع افعال است تعبیر بزن و زوجه
و جفت کنند که او را اثری گویند چنانچه در فارسی نظامی هم گفته است خیمه نه زن بلکه آتش زن است
که مریم صفت بکر آبستن است و وصف آنها از عیب پاک بودن است که چه اثری چنین مرتاض صانع
شکنی آنها یعنی قدرت پاک بی چون و چرا مبدأ هست که شده قوی او بعالم بالا رفت بر سر ملایک
بملاحظه قوت قدرت او دو راه اند و بر هم بلند او رسیده سوال کردند که سر خود را بعورت خود بعورت
عورت کرده پیش ایشان بخرد روان آمده اش ناوالست که زاهد منزلت خود را بطور زنانه وا نموده
است گفتند که باین قدر کفایت بکنیم تا که برهنه شده پیش برده از میان بردارشته از کشف کرامت و
منزلت پیر شکنی تسلی نیست زاهد متوجه بجا طی شده و اجازت او گرفته یعنی حد و حاصل کرد و قدرت الهی
و مرتبه جرئت که نموده داشت ظاهرتر عریان نموده آب بر دل شان ریخت یعنی متسلی کردانید تا او شان
در مرتبه عرفان خود در پیش او بچه با بالغ و طفل بکتب شده و دانستند که آنچه قوت و قدرت

دارفتی

ذات حق در وجود انسان متصف است و در وجود ملایک موجود نیست این جوهر قدسیه
زکی آمده یارب که اوصاف الهی دروست مرتب ظهور خاص باشد آدمی زاد از آن گفتم
که ملائک نیزی پس بر سر دیوانه اقرار بر بزرگی او سجده نموده با وجود آنکه حق معرفت خوانده اند
از صفات تو این جمله ماست کمتر از قطره صد دریاست و بر آن بیشتر کشف شده که رازی عشق
رازی هست که در وجود جز مرد خدا یا نتوانند و عشقبازی از کسی نیاید عشق را جان اینچنین تقلید
قدسیان را عشق نیست و درو نیست در در او جز آدمی در وجود نیست از اینجا گفته اند بر معنی که بطور
خود علم خوانده و عبادت کننده در معرفت بس مرتبه او از دیوانه با بالاتر بود و قول بر سر دیوانه پیش
رکنی خود را در فلک قرار داد آنها یعنی شکنی بی چون رکیس آنها را در همه چیز سرور اندوخت
چنانچه در ذات مجوسیه ند دار شکنی خود را مجبور یافته بار باراده حق نخود بار آمده و بر قدرت خودها
قادر شده پس آنها یعنی خواهش طبیعی بی چون زاهد و وجود است که از صفات هر دیوانه جوانه پیدا
گشته بجز دانی اراده بار خدا از نور پیر دیوانه و تا تری تمام بطور آمده خود را بفرزندی زاهد قرار داد
که سرا به عارفان روز کار شده هم سر ملایک خبر یا و گفته بعالم علوی رازی شده همسری عظمت و بزرگی
گوتم اینجا چنانکی باید نمود زاد چهارم در حکایت گوتم اگر بیانکه در دیوان اوروده اند که گوتم عابدی
بود بوزوجه یعنی آنجا داشت اهلیا نام و شوهر را چه هشت و ماه باو شد و شب هر دو با اتفاق آمده

نصف شب را چون مرغ صبح آواز کردند گوتم بیدار شده و اپلیاه دانسته جهت اشنان متوجه دریای
گنگ شده گنگا باو گفت که هنوز شب بسیار است وقت غسل نیست زکیشیر باز آمده در محل خود چه بیند
که قمر بر در با سیاهی منکیند و اندرا اندرون با اهلیا هم صحبت است گوتم برهم شده مرغ چالانیست
اگر بر ماه زد چنانچه داغ سیاهی بر قایم شد و اندرا از خطره گریزان گشت او را سراپ داد تو که
بهوس فرج آمدی بدن تو هم تن فرج گرد چنانکه شد اندر از ترس در نالالی نسخ ملول متواری
گردید آخر بمهربانی پشن فرج ها او بصورت چشم مبدل شدند چنانچه هنوز هزار چشم ریسل اوست اگر چه
ظاهر از این حکایت عجیب الله خوانی گوتم دریافت میشود که بدعای آن برهمن ملکی موثر است اما
اهل ملا اعلی برای صحبت نسوان شغلی هیچ صورت نه بندد و در آنجا رموز هاست چه که در اصطلاح
سنسکرت زوجه و زن عبارت از شکتی است یعنی قوت طبیعت که در بدن با پسر و ماه را موکل می
یعنی دل گویند که مراد از نفس است و اندرا که گرگ با حکم باد و باران و هوای جرس ابران
مانند چون پیدا اوی حیوانات و چیزهای مردم از ابر و باران است و از ماه خم عوذ ماده منی که کام
باشد در مردم پیدا می آید و از ریح و باد تو طرد در حقیقت مرد پیدا می شود تا مرد را شهوت نزل می اید
و قوت آنرا نیز از اثر است از این لفت ها که بیاید و کام یعنی شهوت را اندر خطاب داده
در حکایت آورده است پس معنی این حکایت آنست که گوتم که ترک عابدی بود ریاضت کشی و زوجه

دالش

داشت اهلیا نام و اهلیا بالا شیر گرب را گویند یعنی قوت طبیعت آن بطرف شهوت نفسانی حرکت
نمی کرد روزی قضا را در خواب غفلت افتاده بود که مراد از من که نفس اماره است و اندر که اشاره
است از کام باتفاق خواستند در طبیعت زاهد مستولی شوند پس نفس بطور آواز مرغ در سینه اش
نفس تند از آغاز کرد و در دلش از حرکت متواتر نفس بیدار شد و صبح دانسته متوجه اشنان گنگا
شد گنگا یعنی عقل او را گفته است که هنوز شب بسیار است و در شستن اشنان شب بیرون بسی ممنوع است
پس زاهد از آن اراده باز مانده تا دمیدن صبح بمراقبه نشینی متوجه طبیعت شد چه دریابد که کوشش و دو
بر ماهیت چه ماه منی بر در استاده توجه درونی را مانع است و اندر یعنی کام و دیو طبیعت را مغلوب داد
زاهد بد دعوت آمد یعنی جامه بر سر کاری نفس از کرمات وار برامده بود فرو کرد و داغ سیه کاری بر دو
ماه که همیشه بنام نفس تباه و نفس اماره داغدار باشد بدون اینکه شاق شفید توانند شد و کام یعنی
شهوت را سراپ داد و یعنی بدعا کرد که بدن تو سراپا فرج باشد یعنی در فرج زنان در جای تو از حوانی
دور باشی از اثر دعای درویش مردمان را صحبت پرهیز شهوت در فرج نسوان شود ایشان نیست آخر نیف
بری پشن که کامروای انام است جای کام در هم دو ملان یکی در موضع مخصوصه بنیاد زنان و دیگر
در بر سستی انسان بد شود و از یافت از اینست که هم کاه مرد و زن با هم دو چار کوند شهوت بر انگیزد

زاد پنجم   در بیان قدرت قادر که دریافت آن از وسطای کی قیاس ملایک و عقول ارواح کی
منتج و رهیست خیالی از منسوبان حکایت هست و همه با این پیران نیز آمده که از وی گنبا
و برهما در دو راه این در ادراک ذات بحث و خلقت ها خود پیدا شده بمبالو مید اشتند فی
الحال ابر و دود پدید آید و رعد شد و از دود او زبانی مشتعل گشت و آن نور مثل نیزه مطول
از آسمان تا پایان تحت الثرای پدیدار گردید که در ستر آن قطره نوری را عفو مبالو گویند
برهما بصورت هنس بوده برای اندازه گرفتن آن بکوی بالا پرید و بشن بشکل خوک متمثل گردیده
معطوف پایین متوجه شد هر چند جد و جهد کردند باقصای نهایت از کسی بهت نتوانستند رسید
پس اقرار بعظمت ایزد عز و جل و عجز قدرت خود که برابر آن تکرار داشتند کردند نه اوراک در کنه
ذات آن رسد نه فکرت بنور صفاتش رسد نه بر اوج وادی اش پر مرغ وهم نه در ذیل وصفش
رسد دست فهم و نیز در پوران آمده هست چون برهما و بشن انتها عفو مبالو نیافتند بشن
خاموشی گزید و برهما در صفو دیوته ها آمده منع گفت که من کنه آن یافتم کام دهین نام گاو و
کیتکی گل که شنو که رفقای او هست گواه آورد و دیوته ها از تماشای طلسم سازی او کرایت داد
که کیتکی در صحرا جا یابد و از باغ بهشت بر آورد و گاو در کلیک کوه خوار و برهما نزاد او ار پرستش

نیست

نیست و در این عبارات بیابیه پوران اشارات دیگر هست نه الف که تحت ترتیب الفهم
بقلم داده ام بلکه مراد از نام بشن عقل است که او را ابد نامند و برهما اشاره از من
یعنی دل که نفس شود که مثل برهما در ایجاد خیالات و هوای هر گونه مشغول میشوند و مبالو کنایه
از برهما که ذات خداست عفو کنایه از جیو اتما که روح است چه هر گاه عقل و نفس نتوانست
بدو و من نخواهد که اصل کنه ذات روح مشاهده کند ا ملا به سره نخواهد رسید مدعا آنکه چنین
بده و من در نیاب تلاش نموده بفور ادراک ذات حق نرسیدند پس من یعنی نفس که ظلم
منهاد هست در جاهت دیوته که عبارت از دهم و نیم و ست و درم و بیچار است در آمده
و دعوی کاذب نمود و کام دهین نام گاو که نرتسنا را گویند و گل کیتکی کنایه از پتسنا هست گواه
که در آیند بلاآیت موصوف بمستی زر که رفیق یکدیگر آمده سراب داد چنانکه نرتسنا چون گاو
کلیک نجاست میخوارد و سیر و سیراب نشود و پتسنا مثل گل کیتکی هر چند در صحرا خوش بوی گشته
میدوانند شمرده مراد همی بایه پس جو پای حقیقت تا که نه رود بد غونکی را که نرتسنا و پتسنا
اند از خود دور نکند و نفس پرستی را نگذارد و نیفتد از اطاعت بعبودیت من که برهما خطاب
دارد و نفس اماره هم او را نام است بیرون نیاید آنگه ذی بمنزل مقصود نخواهد شد
زاد ششم در احوال برهما در زیستی و کام در مهادیو شد و دیگری ها کوت ثبت است

چون برهما از ناف نارایین و دیگر انسانی ظاهر شد حیران گشت که من کیستم و از که پیدا شده ام در هین
تفکر آوازی از غیب شنید که تپ تپ یعنی عبادت کن چون طریقه عبادت نمیدانست که چگونه
بعمل آرد فی الحال بقدرت ایزد متعال از چهار طرف او را چهار سر و چهار روی و چهار زبان پیدا
شد و از هر چهار زبان الهام ترجمان او که عبارت و الفاظ چهار بید که رگ و یجر و شام و اتهربن
باشند باراده حق سر بر زد برهما بعلم الهی بمعنی بید فرا رسیده و طریقه عبادت فی الذهن
آورده بمشغولی پرداخت و تصفیه باطنی بهم رسانیده والنت که از ذات نارایین پیدا شده ام و
با فرینش خلق مأمورم پس بعجز تمام التماس کرد که ای ایزد مرا که با فرینش عالم مأمور کرده
دیده از من مدون تو حرف هیچ نمی شود هر آنچه از قلب نارایین جز سوج که هنت نلح تشبی نام
براده برهما را نه ابو او خود مشرف ساخت قوت و قدرت آفرید گاری نیز و کرامت فرمود پس برهما
قوت فاعله در خود دیده تمام کاینات به تفصیل که در پیشی که می بایست بوجود آورد چنانکه
قوت متخیله عالمی را در ذهن موجود میسازد از بیم خوف برهما را موکل آیی و خوانند و بشن را
موکل البقا که بربوبیت عالم مأمور است و مهیش را که مهادیو نیز گویند موکل فنا و دانند که
پیشانی نارایین ظهور گرفته تا قیامت بعبادت قیام دارد و مهادیو عبارت آنکه که برهما از
و بیشوا کامی و دیوته ها هست و ما اسدیو در پوران ها چنین مید که اول از برهما دختر پیدا کرد

الی

سرستی نام دارد بوده بعده کاری قوای و حواس و آلات نوعی عالم پدید آید پس
از آن کام یعنی شهوت بوجود آمد برهما کام را کام دیو خطاب داده قوتی بخشید در دل
که منزل کنه عقل از وی زایل شود کام دیو اول امتحانا در قلب برهما جا کرد عقل از و متنفر
شد متوجه سرستی گشت سرستی از میان گریخت و برهما تعاقب کرد او از پیوستن کرده
گاه در پشت گاه چپ گاه بر زمین گاه بر آسمان گاه آشکار و گاه نهان میشد آخر برهما
به پیشت آورد و جفت خود نمود مهادیو نیز آمده سر پنجم برهما برید تا برهما خوار
بوده با ایجاد کاینات پرداخت و دریا چه سرستی که متصل مقام بهو است از آثار سرستی
نشان میدهند مردم را که از علم تاویل و ضایع سنسکرت الهامی بنوازند ظن می افتد
خصوص عبد العجیب چو اعتراض مینماید که برهما مغلوب الشهوت بوده برای جماع
دختر خود افتاد و نکو داشت و مهادیو سزا گناه سر زاید او را برید و چند مدت برهما
سرستی در زوجیت داشته بازیه پیران خود بخشید و این خیالات است بلکه این صنعت
هست علمی که این صنعت را النسب گویند که برای بیان مطلبی سببی عجایب انگیخته
بنا و دلیل آداب آید اصل مطلب آنست که سرستی در زبان سنسکرت قوت ملکی را گویند
که جوهر اول علم و نطق و تمیز و کلام و عقل در وست چون طبع زاد برهما بود از در نشست



به جفت کنند یعنی وحی یا نشأ عران فرسی هم سخن را الت به عروسی و دختر و به بگ کنند
چنانچه نظامی راست سخن گفتن بکر جان سفتن است والا نه دختران باشد که
از نطفه پدر در رحم مادر پیدا شود برهما نه زنی و نه ماسی عورت جماع کرد که از دختر
زائید هرگاه کام یعنی قوای شهوی آفریده شهوت بجوشش آمد ازین گرستی یعنی قوت
علمی و عقلی از و گریخت هر چند برهما برای حاضر آوردن آن جد طبع سعی میکرد از دست
و در میشد و خیالات بر خلاف که در و تفاوت زمین و آسمان باشد از و سر بر میزد آخر
برهما چون نفس قدسی بود او را حاضر کرد و بزوجیت طبیعت پذیرفت هرگاه گرستی یعنی
عقل برهما را یاور شد از حرکت بیجا شهوت بر خود بر آشفت فی الحال مهادیو که کنایه
از غضب است از جبین ابروی برهما ظاهر شده خیال قوت شهوی را که در سر دماغ برهما بمنزله
سر پنجم بر آمده بود مرتفع ساخت ازین است که چون غضب بجا طور داده می باید شهوت
باطل میشود پس از امتزاج قوای شهوی و غضبی و ملکی اعتدال در مزاج برهما پیدا شد و از
اعتدال آن هر چهار فضیلت عفت و شجاعت و حکمت و عدالت و انواع ما تحت آن
در وجود برهما پیدا شدند تا بسهولت ماده دگرستی یعنی قوت ملکی که با طبیعت ازدواج شده بود
بکار کائنات و ممکنات چنانچه می بایست پرداخت بوجهی نسبت زوجیت گرستی را

ان خبرها

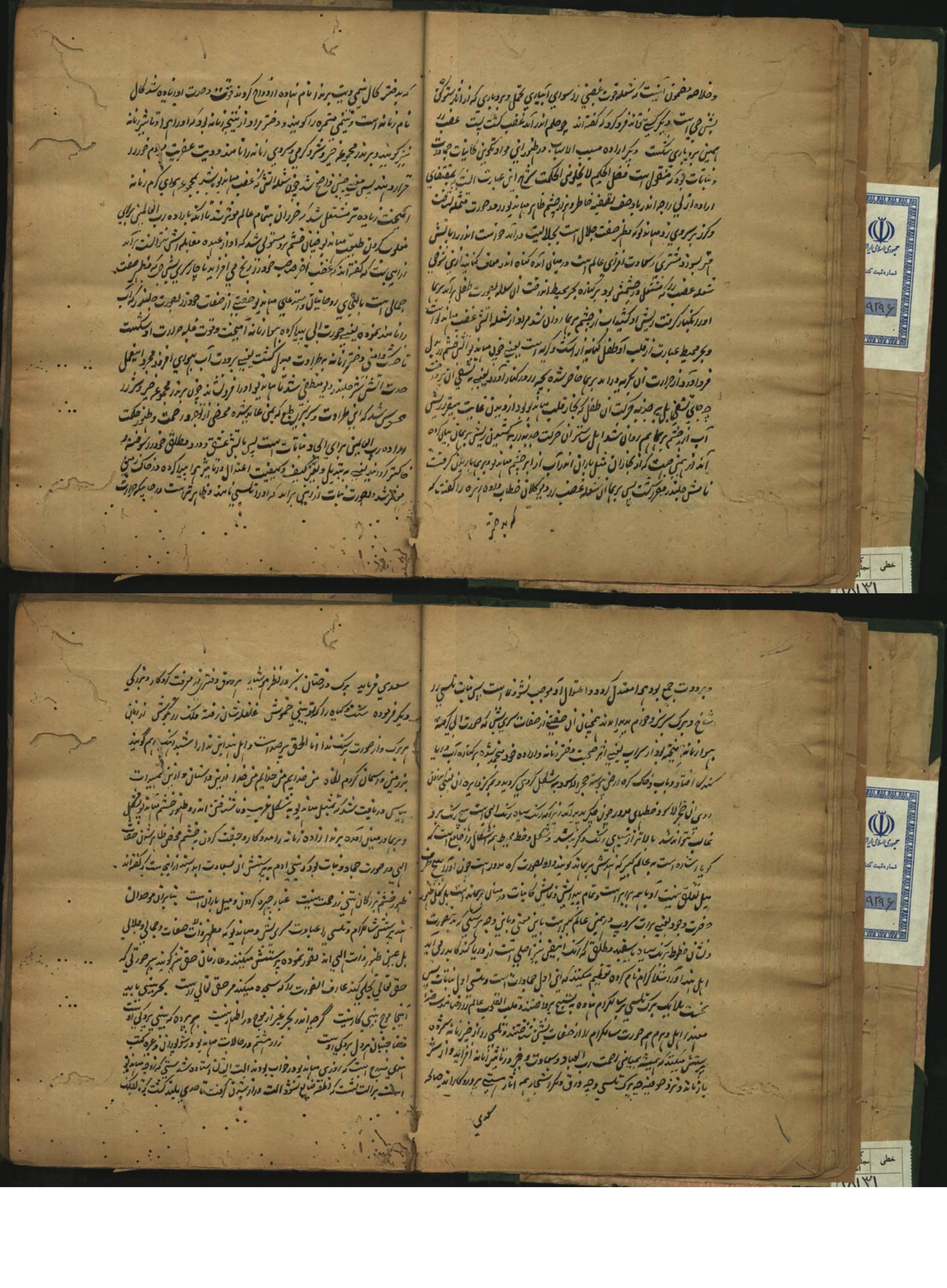
زن برهما نامند و در اصطلاح زن عبارت از قوت طبیعت است که او را بشکتی تعبیر کنند
مثل بید برهما سرستی را یعنی قوت علم و تمیز را به فرزندان خود ذیل اسباب ملائکه و انسان
برای شناخت یزدان عطا فرموده که بزوجیت آن علم معرفت هم رسیده خداوند و کار خدا
شناسند که بی علم نمیتوان خدا را شناخت و دیگر آنچه در بعضی رسالها بر طرازند که پرستش برهما
موقوف است این از کسی جرم نیست بلکه برای اکثری میران رفته که برهما صفت رج گن
را که مابین جمالی و جلالی است مظهر است یعنی هر دو صفات که جمالی و جلالی باشند در
موجود اند پس در پرستش بشن و مهیش که مظاهر جمالی و جلالی اند برهما نیز در میان آمده شد
جداگانه ضرورت نداد فی الحقیقت آن برهما که پرستش او موقوف شده مراد از دل
یعنی من است که پیروی من یعنی مطیع نفس گاهی بمنزل نمیرسد والا نه پرستش این
برهما در آغاز هر پوجا مقدم و اولی و در لقمه عبادت شدها و چه در تزئین و کتب و هوم
و چه در پرستش کواکب اول باسم برهما نبی و گر دیوته عزایم بعمل می آرند و آنچه میگویند
برهما گوساله کرشن اوتار دزدیده بجهت امتحان نبود یقین میدانست که سری کرشن اوتار حق
بجهت امتحانی نبود یعنی میدانست که سری کرشن اوتار حق است لاکن برای ظهور معجزه او
بر عالمیان پنهان کرد که بتوجه سری کشن گوساله و دیگر سامان شکل پیدا شدند

زاد

هفتم در حکایت جلندهر و بر ابتدا ظهور تلسی و سالگرام در کتاب پدم پوران و کارتک
مهاتم آورده اند که روزی اندر راجه بهشت برای دیدار مهادیو در کوه کیلاس که جای گوه
کیلاس است رفت چه بیند که شخصی که به صورت سرخ چشم و موهای دراز در آنجا نشسته است
اندر پرسید که سری مهادیو کجا تشریف دارند جواب نداد بلکه سخت گفت اندر هم بر آمده
گرز بر سر او کوفت گرز اندر همان وقت سوخته خاکستر شد اندر حیران ماند چه که در حقیقت
آن شخص خود مهادیو بوده بجهت مشیت آمری بران شکل متمثل شده بکار خود مشغولی
داشت پس مهادیو غضب در آمد که اندر را نیز سوخته خاکستر کند مشتری یعنی برهسپت مرشد دیوته
های در میان آمده عذر خواست و گناه اندر عفو کنانید چون مهادیو مهربان شده برده پیش
گری در آمده عرض کردند که این آتش خشم که در چشم مبارک شعله افروز است منطفی فرمایند
مهادیو فرمود که این شعله سر بر آورده زمین نمیرود لیکن انتزاع جای می افگنم چنانچه آن
شعله غضب را بر لب بحر محیط بر افگنند آن شعله آتشین بصورت طفل بر آمده گریه آغاز
کرد از گریه او زمین و آسمان بلرزه در آمد و در زلزله بر پا شد برهما در آنجا رسیده آن بچه را
در آغوش گرفت آن بچه شوخ چشم ریش برهما کشید که آب از چشم برهما بر آمد بموجب بر آمدن
آب نام آن بچه آتشی مزاج را جلندر نام مقرر نمود برعکس نهند نام زنگی کافور

زهره

زهره یعنی بکر را که مرشد شیاطین است طلبیده سپرده فرمود که این بچه را پرورش کند اقوام دیت
و برندا دختر کالانیمی دیت را بااین بچه که خداوند ساخت زهره همین طور بعمل آورد آن طفل بمانی
ساعت جوان قوی هیکل گردید از تمامی دیو و دیوته قویتر و بر همه غالب شد تا بحدی رسید
که بر اهل بهشت هم تسلط گرفت زر سیم اندر و در جاه مرتبه تمامی دیوته بحضور سری بشن که مظهر
صفت جمالی در دو عالم است حاضر شده برای فرو کردن جلندر عرض کردند بشن بلتمس او
را شان پذیرفت نارد منی که حضرت شیراست در دل جلندر آمده آورد که زن مهادیو که هم او
موصوف است از و گرفته زوج خود باید نمود چنانچه بنا بر استدعای آن لطکو کبر مهادیو شد و در میان
هر دو جنگ خوب آراسته تا بتوقع آن مهیه مهادیو بجنگ آمده مراد از بشن خدا است بشن چی دانست
که اینقدر قوت جلندر را از عصمت و عظمت عفت کالانیمی بهم رسیده است تا که در عصمت
او فتور راه نیابد بر نمیت جلندر و تکرارتر لبندر زنی خود را بصورت جلندر کرده بر دهرا او
پیوست مجرد پیوستن جلندر مغلوب شد و مهادیو غالب گشت وقتیکه ورنده برین راز و
جلندر را ازین معنی مطلع شده خود را سوخت و خاکستر شد و از خاک او درخت تلسی پیدا شد و بشن
از سراب برندا سنگ سیاه گردید و در رود بار گندکا افتاد که اهل هند او را سالگرام گویند آورده اند
بشن در لسته و تلسی را هم صحبت او الانشد پرستش نرود میکنند در بیان ایش در بستان طاهرا راسع
نانی الضمیر مصنف مطلب او حیث دریافت نمیشود بلکه ابتدای سخن لبوکل مصنف تحقیق
البته اعتراضی لازم می آید اما مقصود بالذات ازین تمثیلات دیگر است از لاطفی می الکلام





بجلوه گری در آمده و به سمت دیوار به وا نمودن جمال بمثال اشگفته و مایل بخود بنود چنانچه
ان دیو همسایه سنایه نشته و اشاره بوی نمایی که روی بخود بوده دست بر سر نموده زده جانانه
عدم فرو رفت میانو و از هم سو رو نمود بخوبی که روی افتاده محو در دو گشت در این
عبارت هم اشارت و کنایت است که یعنی در مخیله میانو که مظهر صفت جلالی و موکل
فنا عالم است صورت خیال مرت برو نشست و تقرر یافت که سر تمامی کاینات زیر دست او
و اخر بر سر می هم دست نخواهد نهاد ازین اندیشه بر خید که حیث یعنی خواست که ازین خیال بازماند هم
خیال در نظر فرو ماند عاقبت صفت جلالی که عین صفت حق باو متفق است بجلوه در آمده
خیال را از دلش محو کرد و بنور جمال خود مایل نمود پس محو در ذات بوده والت که ذات حق
که عین ذات اوست اصلا فنا پذیر نیست که نکته ذات را بیابی و انی که وجود را فنا نیست
ای هر چه فهم و گمان ز ما است بجا و نشانه در وهم خیال هر چه آید جمله باست هم این جدا
نه واگر اعتراض بر للا و بابلی فرزند میانو بموجب حکایت مهابارت ظاهر می آید که راجه جد هشتر
وارجن با برادران فرزندان را در جنگ حفاظت میانو توقیف کرده خود بجای دیگر رفتند استاد
از هیولانات راجه جرجودهن شب را در آمده و میانو را در کشوده و اسلاح از وگرفته بر ها بجنگان
اوشان برده بود رفت با سپاهی جنبان ماند که با وزوزان در سازد جواب نیست که چون بابرور ...
نفوس قدسی بوده و از منبع صحت هر یکی کش اوتار مستغنیه به تصفیه باطنی دانسته باشد

فرزندان را به تیغ قضا سر خواهند سپرد لهذا در تن بر رضا در داده ایل کالیه در حوالی که باشند
و توقیفی میانو کرده خود بجای دیگر رفتند چون میانو موکل فنا و موت است گویا که پسران خود
را خود حواله ملک الموت کرده رفتند فقط دیگر انچه در نفس لوران آمده که بر پرستاران شوجی
معذب خواهد بود و در شهر لوران است که پرستاران بشن جی را شوجی در دوزخ خواهند انداخت
خلاصه این کلام آنست که هر دو مظهر صفت جمالی و جلالی ایزدی اند هر کسی که یکی صفت را معتقد
باشد و از صفات دیگر منکر یکی آن معذب در دوزخ کلان خواهد بود و کل بیک این مطاهر را از
ما بین جدا دانسته محض صورت حوری آن ها را پرستش میکند آو بالکنهی است یعنی ملحد و بیکار
است و آنچه میگویند که میانو و مها الیشرامت ابتر دلیه را گویند یعنی میانو و دیوته کلان است
که موکل فنا و قیامت است که قیام عالم و فنا کیتی منحصر بر ذات میانو است و آنچه میگویند
که میانو آثار تموگن که قوت قهری و غضبی و نسوی و شهوت پرستی و اکل و شرب و لوازم انسانی و بهیمی
وجودی و انچه بدان ماند در خود میدارد معاذ الله اگر این آثار بر ذات او استیلای یابند و از اعتدال
بر آیند هیچ قیامی و انتظامی در عالم نخواهد ماند این هم در تصرف اختیار اوست و خود حاکم او بر کار
حاکم تمامی کارخانجات تموگنی است دیگر اعتراضات که درباره شوجی وغیره مقررات کرده اند
جواب آن در رزه دوازدهم مرقوم خواهد شد در یافت باید فرمود زاد هم در بیان حقیقت اوتارهای
بشن که در آیه آن آن و جزان ظاهر شده قدرت الهی وا نموده اند و صوفیه ذات بشن را صاحب اسم
باطن و اعتقاد اهل هند آنست که چون ایزد بیچون تعلق خلافت خاص در گیرد و بسیاری از و مستفید

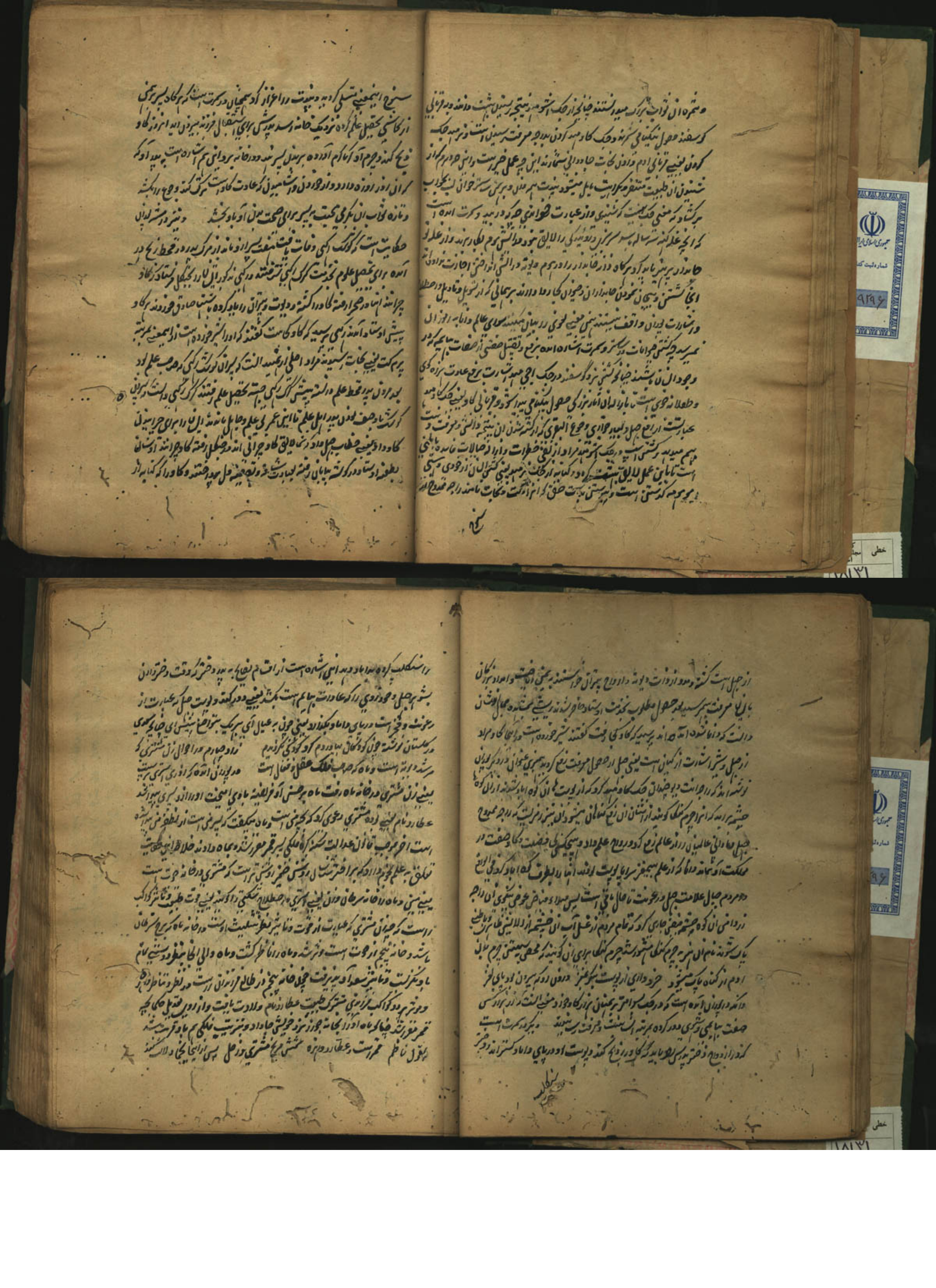
شوند انرا لوران اوتار را مینامند و آنکه برخی بر تو از فروغ قدرت در وجودی بر اندازد و بعضی از
موجودات فیض پذیر شوند او را انس اوتار گویند پس اوتارهای بسیار شده اند از انجمله بیست چنار
مختار اند و از آن میان ده اوتار ممتاز و مشهور از کار اند چنانچه مچه کچه باراه نرسنگه
باون پرسرام رام چند کرشن بوده نهکلنک که او را کلکی اوتار گویند که در آخر کلجگ
در شهر سنبل در خانه بشن دت برهمن پیدا خواهد بود این هم اوتار مظهر اسما و صفات
کردگار آمده اند و انچه در ایشان فضیلت است و کارهای از ایشان بوقوع آمده در تمام سانشتر
واضح تر اند محتاج تکرار کسی درین مختصر نیست اما بعضی منکران ظاهر شدن ذات صفات حق را
در اجسام حیوانات محال عقل میدانند و میگویند که جسم حیوانی از قطره نطفه در رحم مادر متولد
شده و در شکم خون حیض غذا میکند از راه ناپاک بدر می آید ذات پاک چگونه این ناپاکی ها را
قبول کند جواب دانست که اگر چه رحم او شان در قدوسیت تفاوت هیچ نماید اما از بنیا مدل قادر
در اجسام عدم قدرت او شایع میگردد چه که در حضرت کبریا کم هرشی را محیط و بر خرد و کل تدبیر است
و پاکی و ناپاکی در وسعت ابداعیت قدرتش حکم مساوات دارد بل ناپاک را پاک کرده اند اگر قدرت
قادری خود در جزئی وا نمودن باز یا حاصل خود بیرون چه نقصان است چو قطره گرفتی در یا شد
چه باشد وجود قطره جز دریا نباشد میر سید جرجانی در جواب در کتاب خود از مباحثه صوفی و متکلم
بیضی شرح داده نمیگذارد که متکلم با صوفی گفت که بیرون آدم از ضعیفی که در سگ و خوک ظهور کند صوفی

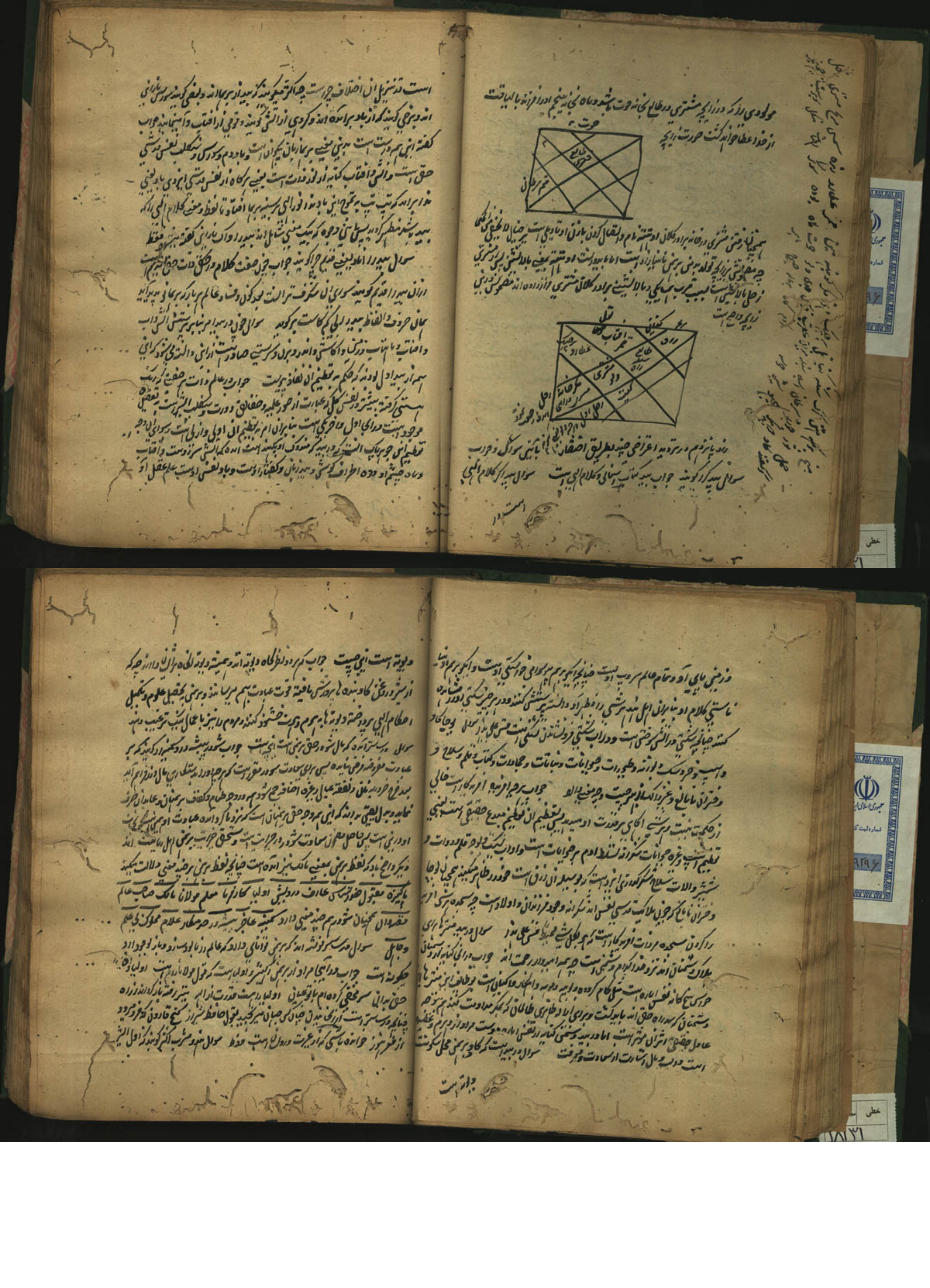
فرمود تبرا کردم از آن ایزدی که در سگ و خوک ظهور نتواند کرد مردم کلمی بر گفتن شان
گردند عارفی فرا رسیده و بغیر کردگار ظهور ذات در سگ و خوک بر زعم متکلم نقصان است از آن از
خدای ناقص بیزار است و نزد صوفی ظهور ناکردن در سگ و خوک نقصان است ازین از هر دو
نارسا تبرا نمود پس بحکیم در هر دو کافر نیست چنانچه حضرت ملک العلما قاضی شهاب الدین
میفرماید بیزارم از آن کهنه خدایی که تو داری هر لحظه مرا تازه خدایی دگر است و این
اوتارهای که مظهر قدرت ایزدی اند انچه کارهای از ایشان بوجود آمده اند و معجزها وا نموده اند
در تمام لوران ها توضیح واضح بیان است احتیاج تشریح نوارد چه پیل لشن که بیرام جند بزور بازوی
شور و منع کردن نلکاو کشتی راوان و مسخر و فرمان بر نمودن سباع و حیوان و تکمیل کردن این قدمای
در تنی کردم آورده همراه آو در ضبط الماوا وزن آه در یا دلیل روشن و حجت قاطع صراحی
اوست وا نمودن ستبا از نلکا و دود گشوده رفتن و سلامت بیرون آمدن علامت عصمت اوست
و آنکه بعضی بیت جنبان اعتراض دارند که اگر رام چند خداوند بود قدرت اش بود ستیا را او جفت عفت
و طهور جمل بر ظنی کاذب چرا از خانه بدر کرده جواب اخراج آن نه از ظنی کاذب بود بل از وهم
گستر بیگانگی در آن ایام اندات که در محبت کمال بستیا تعلق داشت را ابحینی ستیا را خود
سندانه جای گرفت که ری رام ربخی شده اند و بر کلام آنان خواهم در آمد و زیاده بر بیرام ...



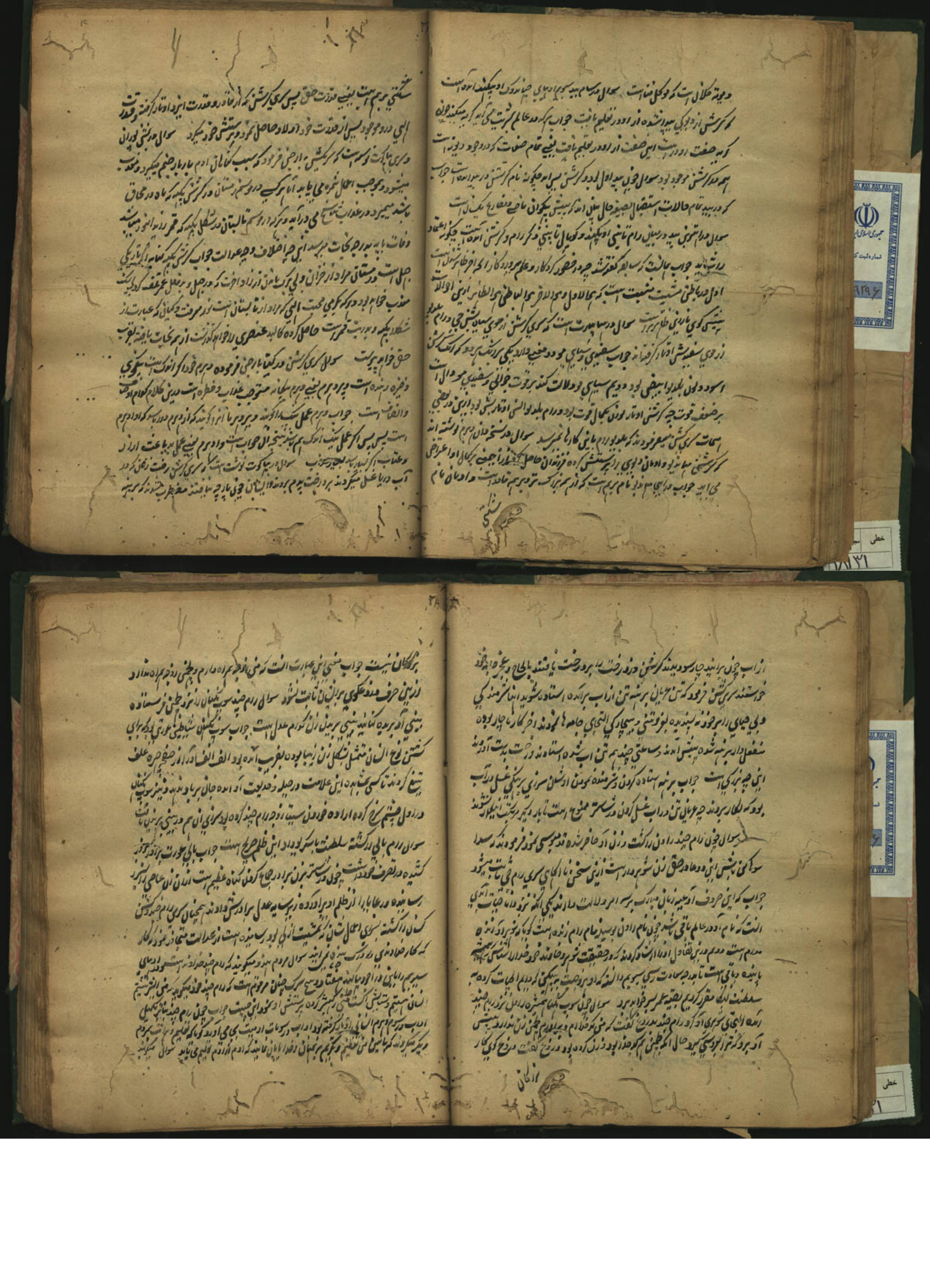












که رانده والی بهشت عابدان را بحیله وصل از عبادت باز میدارد و این کار شیاطین است جواب
کسانی که ریاضت و عبادت غرض آلود بنابر [illegible] شدن خود بر عبادات عمل می آرند [illegible]
[illegible] میکنند و بعضی برای حوران از بهشت فرستاده امتحان صدق عبادت ایشان میکنند
سوال سر [illegible] [illegible] میفرمایند که [illegible] انقدر [illegible] پرستش بر [illegible] میکنند [illegible]
در خاکستر میدهند جواب فرموده الجناب [illegible] جواب است هر که [illegible] را از ذات حق جدا دانسته
معبود خود قرار میدهد یا مصحف بر [illegible] بت مجسم را پرستش میکنند عمر بیهوده ضایع میسازد حرمت
پرست [illegible] چه دانند آخر کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد و عارفان در صورت [illegible]
جمال معشوق حقیقی را تماشا میکنند چنانکه پرستش سرکرده باشد جمعی بت را بینند و حق را دانند
و کاملان مشاهده حق میکنند و بت را در نظر نیارند بقول عارف [illegible] که در راز بود
باقی است بت خدا پرستیدن حق و جاهل بت را می بینند و می پرستند و حق را نمیدانند [illegible]
در ظلمت است و غفلت پس بقول [illegible] [illegible] و در خاکستر میدهد سوال چون بت پرستی
در بید [illegible] نموده اند چرا رواج یافته جواب [illegible] [illegible] از آن کامل است که [illegible] را [illegible]
[illegible] متوجه سازند تا دل او [illegible] [illegible] قرار یابد و بطرف [illegible] [illegible] [illegible]
آید بطرف حق [illegible] صورت است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
روزی [illegible] [illegible] بت پرستی [illegible] سوال آنکه در اسلام [illegible] [illegible] [illegible] است که

بعضی از رهبان [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] پیدا شده اند چون صورت
همه انسان [illegible] است اختلاف پیدایش چیست جواب در [illegible] پیدایش هیچ اختلاف نیست
پیدایش این همه از یک است و در چهار [illegible] وجود دارند پس [illegible] که در چهار [illegible] خود در یک وجود [illegible]
با وجود محبت و [illegible] [illegible] و یکدیگر را [illegible] خود دانسته [illegible] [illegible] افعال و اعمال
که حسب [illegible] از [illegible] مفوض شده [illegible] [illegible] خود در [illegible] [illegible] و با هم [illegible] [illegible]
[illegible] و حفظ مراتب [illegible] [illegible] چنانچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق میکنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
منسوب کرده شد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاجات مردم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قرار داده اند که هیچ کار جهان روان نمیشود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است اما [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برای خواندن نام خدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نشستن در عبادت خانه و برای رفتن زیارت [illegible] [illegible] [illegible] داده اند
قطع نظر از این امر انتظام تمام عالم و عالمیان و البته وجود این طبقات چنانکه است
که کارساز حقیقی بمشیت و حکمت خود میل بر کاری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول گردد سوال در [illegible] [illegible] که از آدم حفظ

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زینت کنند چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر سال [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوال
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عذاب خواهند جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] معذب خواهد شد سوال در بید [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] برای کشتن ظالمان و حفاظت [illegible] [illegible] [illegible] چنانچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برای کشتن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اوتار برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوتار برای کشتن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوتار برای کشتن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوتارها [illegible] [illegible]
و اگر اوتار [illegible] [illegible] اند آنوقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باید کرد جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الحکم علی الاکثر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اهل عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبادات و علم [illegible] [illegible]
است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فی الحال

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در باب کفارت گناهان تضعیف شده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] افعال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمد سوال [illegible] [illegible]
که چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
او گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می پرسم که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و کدام [illegible] جواب [illegible] [illegible] [illegible]
کمال [illegible] بود که او را بدون حق [illegible] [illegible] نمیشد چنانکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوال
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن زمانه چنان ظلم رواج [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظالم بی رحم بود جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حالت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که نزد عارفان [illegible] عبادت از [illegible] [illegible] است که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] [illegible] [illegible] گناه [illegible] [illegible] [illegible] هر که جانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ودست او دست خداست سوال در شرع آمده است که نابینا مرد حج و شل کاهی جهاد
نمی باشند این چه باشد است چه هرکه کافی باشد شود شرع ساقط می باید جواب مراد از
نابینا منکر جاهل است و مردی و مجذوم کنایه از تنگ دل و شل الست که کاهی است و بالکل
خیر نجنباند لایق رستگاری نیستند سوال آنکه بعضی از مشایخ را در شرع حکم به قتل نفس است
خواه به تیغ و خنجر و گلو خود را کشند خواه در آتش سوزند خواه در آب غرق شوند تا رستگار
گردند و در اکثر جا قتل کردن خود را بسیار مذموم نوشته اند این اختلاف چیست جواب این
حکم است به قربانی خود که دل و جان از دنیا برداشته خود را فنا فی الله سازد چه تیغ
و خنجر و گلو کنایه از تیغ رضا است که خویشتن را به رضا سپارند و خود را موتوا قبل ان تموتوا
شناسند و آتش اشاره از عشق است که دل و جان را به آتش محبت الهی سوخته گردانند و پروانه
وار دم نزنند و غرق کردن خود را عبارت از مستغرق شدن به دریای کمال ذات حق
حباب وار است قطع نظر از آن اگر صورتا هم تن و بدن خود را قربانی برای خدا سازد زیاده
تر عقیده او است چه اگر کشته به نیت عفو جرائم کند رضا خود را به قربانی و هدایت باشد
بهشت جاودانی خواهد رفت و اگر ... فی سبیل الله خود را قربانی سازد مراد حکمت
رسد این امر از مقتول بیحساب رحمت عالمیان و عفو جرائم عاصیان خدا است که به نیت
خود سرها فدیه از عذاب آخرت که صعب تر است نجات یابند آنچه به جهت ...
قسم نوشته اند یکی از خودی خود نگذارد ... نجات ... در تقسیم قربانی

نماید خواه در آتش خواه در آب و خاک و غیر ذالک بنده می خود را به آن سپارد برای
همین روایت داده اند که هرگاه مستی در آتش در می آید برود صفت در رو سودا نشیند
یکی از خودی خود مستغرق و خیال سوای دوست حقیقی به دیگری نداده ام جسم عنصری با اختیار
خود در آتش خود را نمی سوزد لیکن در الهی لت بر افروخته که در دل آتش کرده خدا قبول دارد
... از دوست نجات یافت بلکه قربانی او برای نجات تمام قبیله ... و بادیت در که
باستیلا غضب و حسد که از عادات ذمیمه است از دشنام و ضرب و آزردگی و قهر مردمان خانه
یا طعن و شماتت خویش و بیگانه و غیره امور نا ملایم زمانه به مقتضای جبل وجود خشمناک بوده
خود را هلاک کند بلا شک گرفتار دوزخ خواهد بود سوال در بیان آنکه در آفرینش عالم
اختلاف بسیار است بعضی ظهورش از باد و بعضی از هوا و بعضی از ... و بعضی از ...
و کسی از آفتاب و کسی از آتش و امثال اینها از آب و گردی از هوا و غیره انواع انواع
بر شمرده اند از آنجمله صحیح کدام است جواب قول او به که ... قدیم است و قدرت او قدیم
هرگاه که میخواهد عالم پیدا کند پیدا میشود و هرگاه میخواهد فنا شود ناپدید میگردد عالم چون
ماه و خالق چون آفتاب گاه ماه از آفتاب وجود نور می یابد و گاه در رو محو میشود ...
بر نوع اراده خالق باشد موکل را مظهر قدرت خود نموده جهان را بطور ... از دیگر این
... از هر جا به تزیینی که در جا ... است الهی ذکر فرموده است
... جلت ...

بقدر نیم پاره کرده در حوض در پوران نانوشته اند نقل جزان میکردد که این قدر کره ارض ...
جواب چون مبیح ارض و سما چند مراتب کره ارض را مشتمل بر هفت دیپ با این
مقدار فراخ تر پیدا کرده است بنا بر اهل پوران بنا بر بیان قدرت بی پایانی پروردگار عالم اشکال
و مقدار او لیکن در کتب جوتش از روی صفای باطن نشان داده اند و الا نه اینکه کره ارض
موجود است همگی تمامی مقدار آن پنجاه هزار جوجن که بیست هزار کروه هندی باشد و در کتاب سورج سدانت
و غیره نوشته اند و رای بعضی پوران رفته که اهل پوران تمام گردیده کره زمین مع کره آب و باد و نار و کره
ماه و آفتاب و داخل کره ارض نموده بیان داده است چنانچه از بعضی محققان دریافت شده که هفت
دیپ مراد از هفت کره فلکی است مگر اینکه کره ارض که ما بر دست کنیم جنبو دیپ نام ... که اوسط
همه کره هاست این کره را ملکه جوجن قرار داده اند نزد اهل پوران جوجن چهار کروه است و هر کروه نزد
ایشان بقدر ... میباشد و هر ... چهار دست و دست بیست و چهار انگشت و انگشت هشت جو
را باشد و نزد اهل حساب چهار کروه منسوب بقدر دو هزار ... است ... به موجب حساب
یک جوجن اهل پوران همگی پنج هزار جوجن که بیست هزار کروه باشد همگی تمامی محیط کره جنبو دیپ
موافق آمد و آنچه اختلاف در عرض و ارتفاع و اشکال و اوضاع کره بیشتر که ... قطب شمالی
است در بیان ها عبارت جداگانه بیان است محال مثل تقریر باید کرد که هر بار ... بطرز
تازه آورده و اگر نه سمیر مراد از قطب شمالی ... کنایه از کتب جنوبی است که ... طرف

کره زمین جا قرار داده اند و نزد بعضی سمیر کوه از طلاست گویند سمیر طلای با تسلسل غریبه که در
پوران است در میان کره قطب شمالی که بر آسمان است که اولا در هر دو هندی اند و واقع است
نه بر زمین سوال بعضی حکایات پوران ها در فهم نمی آیند و بعضی بیرون از قیاس اند جواب آنچه از
از قیاس و فهم دور هم بیرون اند اکثر آن عهد در عالم مثال مشاهده احوال نموده در پوران ها
بیان کرده اند معلوم مردم این زمانه را نمی شوند که در کدام کره آن حالت بوقوع آمده است
و آنچه حکایت ها راجگان در اکثر پوران در میان اند بطریق تمثیل در آمده اند نه بر سبیل تواریخ
که بر آن حکایات راجگان ... و سمت سال و ماه ... مطابق باشند چه کتاب تواریخ ... در بعضی
کتاب مذهب در حوادث معدوم شده اند چنانچه صد هزار کتاب تواریخ ملک هندی و غیره
از عهد ست جوک تا سلطنت راجه رسالو در نگر کوت جمع بودند مسلمانان در تسلط خود ...
آورده سوختند فقط سوال در کتب هندی مرقوم است که شکتی دیوی بر ... و ... را
پیدا کرده بر آنها عاشق شد و باین هر سه جماع کرد این چه پاک ظنی است جواب جماع
مراد از لذت روح است یعنی هر سه را از وجود آورده لذت روح که کنایه از معرفت حق است
بهر سه بخشید سوال اکثر هنود شرب گویند که تمام حکمت الهی است اما اینها در بلا آمده
خود را از ... کرده در این بسیار شبهه است که اکثر خود را در غفلت انداخته خود را گمراهی
کرد قدرت الهی ... گذارد فرمود جواب حکمت را این گروه ... گویند که

که هستی عالم نشان هستی اوست چنانچه بزرگی گوید ای آنکه نشان هستیت نشنیدیم
چونکه خدا هست عالم ازو صورت گرفته و هستی او در هستی عالم ظاهر میشود ازاینمعنی اثر را
اینجا سرور گویند که وجود عالم از عکس هستی برهم است هر چیز که او نشان هستی دارد سایه
اوست با وجود اوست به بین و عارفان هم عالم را جلوه علم الهی گویند و باهمین جلوه هو ثرت
می باشند و موصوفان همه ازین جا تا وجود هم مظهر اسما و صفات ازلی دانند خصوصی
انسان را زهر نا ازلی صورت قرار داده آنند و صوفیه نیز خلق الادم علی صورته گویند چنانکه
مولوی معنوی راست آدمی چیست برزخ جامع صورت حق و حق در وی واقع هیچ صفت نیست
از صفات خدا که نه در ذات وی بود پیدا هم سمیع است هم بصیر هم علیم هم خبیر متکلم مرید
حی و قدیم ازینمعنی حکمت اینجا سر ثابت گشت بلکه تمام وحدا خدا خصوصی صوفیه
با جمیع صفات این همه موجودات را عین ذات در لفظ میفرمایند که در حقیقت غیر حق موجود
نیست و آنکه میگویند که اینجا در دنیا آمده خود را فراموش کرده در اینجا از اینجا مراد صیرا نجا است
یعنی روح و دنیا عبارت از جسم عنصری که او را بدن نامند یعنی روح در بدن آمده از مبدا فیض
را اصل او بود غافل شد سوال روح را یعنی صیور را که نسبت اینجا خطاب کرده اند جواب
بقول محققان اینجا بحقیقت اینجا است که عین نور اینجا است و صیور نسبی اینجا یعنی این
اوست که او را شعاع و عکس و سایه اینجا نیز نامند چون تجلی اینجا در ابدان دا جب التصرف

اینجا هم خلاصی نیافته و فاعل کرم کدام است چه کرفعل بی فاعل محال است اگر کرم خود بخود داند
و خود فاعل اند و هرچه میکنند می باشند پس عبادت چه باید چه باید کرد که هرچه در کرم و نصیبه است خود
بوجود خواهد آمد جواب کرم عبارت از فعل و صفت است که بالاتر کر یافته واضح تر باد چون
مشیت و ارادت ایزدی فرزو است که مکنونات گوناگون بوجود آید تمام عالم بوجود شد این مشیت
نیز کرم است و قدرت تکوینی که بدو لوازم مخلوقات بوقوع آمد نیز کرم است چون افعال و صفات
الهیه را کرم گویند به موجب اینجا هم از صفت قدیم جدا نیست و احوال امر دنیا که پدید آمدن آن هم
کرم اند که آن منقسم بدو قسم اند کردنی و ناکردنی هر کسی که بموجب اعمال میکنند سعادت می یابد و دیگری
شقاوت مدعا که نیکی و بدی و مغفرت و مضرت و رنج و راحت و دوزخ و بهشت و نتایج خوب
و زشت در جمله کت و ذات هم نتیجه کردار و صفت است بقول بزرگان هر عمل اجری و برای هر ده جزای
دارد و محققان گویند در حسن صفت کوشی که در هر صورتی حشر تو بصورت صفت خواهد بود
و بزرگی دیگر فرموده که هر چه می‌شوی بوری بزاری بر داشتی حاصل تخمی است که خود کاشتی سوال در کتب
دیوری توعد بیان است و در کتاب ها تورات نیز سترده گفته است و کلام سپرد کول ملت هر شکل میگذرند ترکی
و کلدانی بطرز دیگر مندرج است این هم اختلاف در مذهب شود چیست جواب این هم کتب های
تصنیف کرده یا بنام پارسیان است که کردی از ساحران اند که در دین اوستان خون در پناه گرفتند
و شرب و نکاح و همه افعال ایشان بر خلاف شریعت و رسم ساخته است بدان هیچ اعتماد نیست و ندیدیم

اهل هند بیدمست و کمرت در بیان جواب بعضی اعتراضات اهل که عبراند
معنی نوزانند و عبدالله زراده لقب لی او داده و از زاده خوش فهمی خود بر دین بابک اهل هند
در رساله تحفة الهند قلم بند نموده اند چنانچه اعتراض مرسید چون الله تعالی کتاب آسمانی بر پیغمبران
در سلسال بزبان ملکی که در آن ملک پیغمبر وارد و صادر شده فرستاده است و بید هنود را بزبانی
کسی ملک نیست پس در اینجا است جواب چون حق تعالی در ذات و صفات و فعل و قدرت
از همه عالم ممتاز است پس باید که کلام او نیز از کلام جهان امتیازی داشته باشد و لی مثل بود داگر نه
هر کس دانا ترو افصح در هر ملکی ادعای رسالت تواند کرد و انشا خود را کلام الهی نام میتواند نهاد
چنانکه پیغمبران شما در ممالک خود ها دعوی نبوت کرده اختراع خود را کلام الله نام نهاده اند و بید
کلامی است خاص بزبان حق که فصحای ادبی زمین بهان غادر بمثلوا نتوانند شد اعتراض هنود ان
گویند که گایتری بید منتر است و از روان عبادت ذات حق تعالی اند و از معنی آن دریافت
میشود که در آن محض صفت و پرستش آفتاب است و جواب این قول و فهم نادانان و بی علمان است
که پرستش الهی را نسبت با آفتاب میدهند و از معنی الفاظ مشترک بی بهره اند چه در بیان گایتری نام
ایزد سرب دیو آمده که معنی آن صاحب نور است یعنی ذات منور و بموجب شعاع نور آفتاب را هم گویند
بعضی کم فهمان بسبب شرکت اسم در گرگ آمده شرک میشوند لاله معنی تمام گایتری یعنی توحید و ذاتی
حمد و اوست و حمد و اوست چنانچه تفصیل معنی آن حرف بحرف در دو فرموده ایم اینجا است که تعلیم داد و هند و اینجا

کرد و چیو نام یافت و بلذت جسمانی افتاده محتاج هدایت گشت چنانچه مدد او بکند و آمده است
که اتحاد و هر با اتحاد پاک است و جیو نزیل حاد و این یعنی جیو محتاج هدایت است سوال چون جیو
محتاج هدایت است او را با اینجا چه نسبت جواب در اصل پرتو اینجا یعنی آتما است بدین قول
من عرف نفسه فقد عرف ربه این روایت بر ربوبیت او شهادت میدهد در کتاب معرفت و عبادت
یافته خود را میشناسد با اصل خود می پیوندد پس اینمعنی ثلاثه که روح با حق ظاهر تر است و نسبت
روح شد جز حق است با این بشارت و این نسبت ها روح یعنی جیو را اینجا گفته اند سوال دنیا
چیست جواب دنیا قدرت تکوینی است که عالم را از کتم عدم بوجود می آرد و نسبت را است میناید
عاقبت باز این نمود را نابود میکند ازین مردم دانا وجود عالم را الوجود بین الوجودین علوم الکاینه
فرلفته نشوند چون و غیر هم نتیجه ناپاک است از این دنیا و مواد دنیا و هم ممکنات را حکمی است دنیا
خطاب کرده است سوال بقول اهل شرع حقا انسن اینجا مقرر شد با خود اینجا است با او جلوه
پیدا گشته و باز با او رجوع خواهد شد ما می پرسیم که اینجا از اینجا چرا علیحده علیحده شده جواب
برای مشاهده جمال و صفات کمال خود در مرایا و آینه مختلف دید حسن خویش در جسم شود
خود تجلی کرد و در ملک وجود موصوف بر آید او برای خود است خود خود گشت هر چه هر گری
باز از خود سوال دیگر اینجا را جسم گفته اند پس فرق در اتراف و اختلاف چیست جواب باره
گفته شد که اینجا مراد از جیو اتما یعنی روح که بفنس ناطقه بشهادت است بی اوج در همه انسان هستم

چرا از جا ابدی بجیه

یعنی یکسان مگر امتیاز در ابدان چنانچه جسم از تخم پاک و ناپاک متولد میشود و پاکی و ناپاکی تخم
بحسب اعمال صوری و معنوی خوردن اغذیه نامشروع و خواهش قلب سیاه پدر پدران است
سوال مهابید [illegible] در سانستر میان [illegible] نویسند و گویند از وی دیگری مرتبه عالی ندارد چگونه است
جواب میان [illegible] مراد از روح لطیف است که محل او در دماغ است و مظهر عقل اوست بدون
او در بدن هیچ بلند و پست نیست   سوال در مهابارت است که بسوامتر عبادت بسیار کرده است
نمود اما از حرکتی [illegible] و نغمه پردازی حوران بهشتی فریفته سگ شده پس او در بهشت رفت این
چه   جواب هرگاه عبادت زاهد بدرجه اجابت میرسد هرچه میخواهد میشود اگر زاهد سلطنت میخواهد
او را در اصطلاح فقرا حر گویند خواهنده بهشت را سگ یعنی هوس نامند و جویای مکنت را مرد
گویند چون بسوامتر هوس فردوس کرد او را هم کس قرار داده اند یعنی بالقای تجلی ناشناسی
که نهایه از حور است ملتذ و بوده به کس لذت جاوید داخل بهشت اعلی گردید والا سگ را
با بهشت چه کار   سوال در میان سانستر و دیگر کتب پورانها آورده است هرچه هست کرم است
یعنی اعمال و افعال و اقوال و صفات ذکر دارد که باستعمال آن بدرجه اعلی و ادنی میرسد و بهشت
خانه میتوان گشت دوره [illegible] کردار [illegible] شاه و فرمانروا و با فعال [illegible]
پیدا میشود بلکه ظهور عالم و عالمیان از کرم است و الیتر و ملائک و [illegible] با فعال
اند یکی از کرم خود [illegible] پس سوال کنم و می پرسم که کرم چیست که از او

معلوم باید فرمود.   اعتراض   در میان هندوان هرکه بدرجه معرفت میرسد کرم کاند یعنی اعمال را ترک
میدهد پس اعمال هندوان هیچ پوچ اند   جواب عارفان هندو مرتب ثمره و نتایج اعمال را که حاصل
آن فردوس و بهشت است ترک میکنند نه کرم را چه نظر بر ثمره کرم بودن گشته جویای وصال حق و خواهان قرب
ایزد مطلق میباشند و در حقیقت معنی الست چون عارف هستی موهوم را فنا فی الله کرده
بدرجه ترباوستا میرسد و کرم تعلق به نیستی ندارد چون هستی نیست کو دکرم هم گم گشت
اعتراض   منه   در مذهب هنود بسیار معبود اند مثل گنیش و برهما و بشن و مهادیو و اندر و غیره
و دیوته و دیوی‌ها که پرستش آنها میکنند پس عادت را پرستیدن باد عبت همودن و با خدا شرک
جستن است   جواب چنان فهمیدن هم از نادانی و معنی ناشناسی است چه لفظ پرستیدن
بمعنی پوجا کردن است و پوجا در زبان سنسکرت دو معنی دارد بمعنی تعظیم و دعوت و دیم بمعنی
عبادت پس تعظیم و دعوت دیوته‌ها میکنند و عبادت خاص رب العبادی تمام جهان تفصیل این
در دفتر دویم این کتاب مذکور شده شد بجا باید آورد   اعتراض   اکثر صوفی هنود دعوی
خدای میکنند که هرچه هست منم و بجز من دیگری نیست   جواب این دعوی صوفی واصل حق و سالک
کامل عین توحید خاص و حدت است که از سبب نهایت غلبه محبت بجز معشوق حقیقی در
ش نمی بیند و هستی موهوم خود را در وی گم میکنند   گشت چون واصل بدریا آب جوی آب
جو را باید از دریا مجوی   و اکثر واصلان را ضرا [illegible] تعالی قدرتی غیر قدرت سابق و علمی خوب علمی اهل

که موجب خرق عادت باشد بنا بر تعلق این دعوی کرامت میشود باید دانا اکثر ادعای انا الحق
برانیمعنی است که من چیزی نیستم هرچه هست خداست بموجب حکایات است مثل بلاد و بلکت
و منصور و اگر بانیمعنی است که حق تعالی را وجودی نیست هرچه هست منم بدتر مثل [illegible] و
فرعون چه فرعون بخودبینی افتاد و هم خود را دید و خدا را گم کرد و منصور خدا را دید و خود را
گم کرد   تو مباش اصلا وصال اینست و بس و حضرت جامی در کتاب لوایح میفرماید الفقر
اذا تم هو الله این است   اعتراض   چون سجده بجز معبود حقیقی دیگری را روا نیست و هندو همه
بزرگان را سجده میکنند همین شرک است و کار مشرکان همین است   جواب بارها گفته شد بعقیده اهل
هند که مذهب قدیم دارند سجده بر دو قسم است یکی سجده تعظیم که پیش بزرگان و دیوته‌ها میکنند
و دویم سجده عبادت که بجناب حق تعالی بجای آرند و شرک آنست که مراتب خود و کلان نفهمد و دو را
یکی و یکی را دو بینند و دوداند   اعتراض   منه هندوان در آغاز هر کار نام گنیش میگیرند و نام خدا
بر زبان نرانند   جواب متوقف از الفاظ و معنی و عقیده اهل هند که در حقیقی نزد دو جاهلانه حرف
میزنند سری گنیش نام از نامهای الهی است که معنی آن خداوند تمامی ملائک و کائنات است و نام یکی
فرشته نیز است که او میر لشکر ملائک است از فرزندان مهادیو متوجه از نام و لفظ شرک در
شرک می افتند و شرک میگردد   اعتراض   قسم کردن بجز خدا شرک است و هندوان قسم بانام
مختلف الاشیا میکنند   جواب قاعده قسم دو گونه بنا بر تحقیق معامله دنیا است یکی از کسی

سوگند گرفتن باشد از زوار آن چیز سوگند باید گرفت [illegible] و دنیا عزیز و محل بستگی باو دارد تا از خوف
زوال آن شی جسارت بقسم دروغ نکنند و حق ثابت گردد و اهل اسلام خدا را رحیم کریم و السنة
قسم کاذب بنام خدا کردن معامله میبرند با وصفی که الله تعالی در قرآن گفته که یکی خدا را دوست او بر
قسم خود این حکم کامل لم یکن والسنة از قسم دروغ نمی ترسند و اگر بعقاید مسلمین سوگند به شی
دیگر شرک است تا خدای مسلمانان مشرک کلان است که در قرآن قسم بزمین و آسمان و آفتاب و قمر
و صبح و عصر و بلاد و اعصار و سقف بلند و دوار در سبب تنبیه قوم و بیاده زمانه نرم باید کرده
رست قس علی هذا   اعتراض   هندوان از آواز جانوران شگون گرفته خبر از غیب میدهند
این شرک صریح است   جواب آفریدگار مطلق در هر شی تاثیری آفریده که باستعمال آن کارها
آسان شوند همچنان در آواز جانوران تاثیر نهاده که بدریافت آن کسی راه بجای برد چنانکه
در ادویه اثر دفع بیماریها است پس باعتقاد فرقه محمدیه استعمال ادویه شرک خواهد بود و بنا بر
دفع تشنگی آب را تاثیر است پس نوشیدن آب شرک بود بهر این سوال ایزد متعال در آواز بعضی
جانوران شگون و فال الا تاثیری نهاده که جویای مطالب بر اسرار غیب آگاهی یابد و بر قدرت
قادر مقر شود   اعتراض   منه   حماقت هندوان زیاده است که تنها گهی و نمک و زعفران روغن زرد
و شکر تری و عنبر بادام و میوه و غیره در آتش انداخته و خاکستر کنند این را هوم نامند   جواب
از طرف حاکم حقیقی موکلی بر آتش مقرر است که هر چیز در آتش بنام او بر دادن مطابق هند مستر
انداخته شود آن موکل آن چیز را باو دیوته که بنام او کرده شود میرساند و ثواب آن نفع علی

بهم میرسد و در حقیقت آتش حرارت مجرده برات کرده بعینه سیوای کل است و دیوته
اعضای او است هرچیز که بمجرد رود خلاصه آن هر یک اعضا میرسد گویا که در هوم محض
رضاجوی حق است زیرکان و جاهلان میدانند که چنان نعمت ضایع کرده اند و در آتش انداخته
خاکستر کرده اند و از فایده آن غافل و بی خبر اند مثلا اگر نقره و طلا همراه ادویه در آتش کرده
و خاکستر کنند در نظر جاهلان خاک شده برباد رفته و حکما دانند که فایده این خاکستر بنسبت
طلا و نقره صد درجه زیاده تر است مگر فرق همین قدر که فایده اکسیر در دنیا و فایده هوم در عقبی
مشهور است و اگر معترض آتش بی شعور میداند از خود بی شعور است و از علم تواریخ ناآگاه چه
اهل سیر از تواریخ آدم خبر میدهند هرگاه آدم و هابیل و قابیل و کسی در معرکه قربانی میان می آمد
بر قربانی آتش منحصر میشدند چنانچه هر دو مدعی اشیا قربانی بر کوه میگذاشتند آتش از کوه برآمده
قربانی راستکار را میسوخت و کاذب را همچنان افتاده میگذاشت اعتراض هنود آن بوقت
از دواج آتش را گواه کنند از گواهی چنین بی زبان در معامله جهان چه کار خواهد شد جواب معترض از
مدعی سوال اشارت و فریب در جهان است و از راه تعصب بر حقیقت اصل بر عقل خود خط
کشیده و نکته گیری حرف میتر شود بر کار آگهان چنان نیست که در میان ساو دین فردی گواه چند
کسی گواه موجود باشند عموماً و خصوصاً و خصوصاً آنکه در حین از دواج بسیاری از مرد و زن آمده باشند
و گواه موناظر باشد و سوای آن گواه خاص چند کسی اند که بودن وجود شان در عالم هست

عقد

عقد مزاوجت صورت نه بندد یکی بنیت سیوای آن و دویم پابوره لکاح و آن سیوم منجم ساعت
و آن چهارم پروهت قوم پنجم نام برادر خویش یعنی بهات یا میراثی پنجم برهمن که در آن وقت نسب نامه
میخوانند این پنجکس از طرف داماد و همین قدر از جانب عروس حاضر باشند و امور از دواج
را استراج دهند این جماعه خواص در معامله دنیا گواه بس است و گواه عقبی آتش و دیگر آب
و انجم و آفتاب و مه کلان عالم بالا که هر یک را از عالم ملکوت معتقد در کیشش پوچیده صورت در
خواسته توطئه دهند و شهادت عاقبت برای آن گواه اند از دین لکاح اهل هند باد جفت فوت شوهر نکاح
فاسد نگردد پس زوجیت اهل دهرم مثل لکاح اهل اسلام که بودگواه مباح گردد و در حین قضیه
اگر گواه منکر شوند لکاح فاسد گردد اعتراض هنود میگویند که مسلمان با دختران برادر پدر
و برادر مادر نکاح میکنند و اینها بحسب ظاهر حکم خواهر دارند لهذا نزد ایشان با چنانکه خود رشتن گناه
میدانم این همه دعوی آن کاذب است چه دختر برادر مادر گرفتن در مذهب ایشان روا است
بل دختر بخواهر زاده دادن افضل شمرند چنانچه این قول ساستر ایشان است اسلوک و گفتنی تالی
کنیان او تری ناسی سوجیا پشچمی کرایا ستی تر یودسی نه بندنا یعنی طرف دکن بدختر
حال یعنی ماموی که جفا بودن رسمیت شمال طرح خوردن و در ملک مغرب کرایه بها کردن گناه
نیست جواب معترض خود از معنی این اشلوک بی خبر است و از اطراف ممالک مذکور
الحال بی خبر اند که دکن کدام است و پچهم کدام است چه ممالک هندوستان که اوخطی هندوستان

است کچهار حدود محدود است طرف مشرق او برهم پتر دریا است و طرف مغرب اتک سند و کوه
و جنوب سند بحر شور و لنکا زیر خط استوا مقرر و شمال هند کوه همالیه پس هردوان جنوب زیر که متصل
خط استوا سکونت دارند مثل لنکا و منگلادیپ جزایر اسار در دختر ماموی گرفتن و به همشیره زاده
دختر دادن گناه نیست که آن از چهار برن بیرون اند همچنان مسکنه کوه هماله را زر خوردن گوشت
پرهیز نه و توطن کرهستان نشود کوه را زر دشوار شمام نگاه فرانه که خوردن کرایه هم امری ستر نیست پس این هم
اعتراض بر مذهب مسلمانان ثابت آمد و اهل هند از این اعتراض فارغ هستند و فی الحقیقت این اسلوک
در کدام سمرت اهل هند هم نیامده است مگر معنی ادالت که بیان کرده شد اعتراض هنود آن
گاو را ماتا گویند یعنی مادر و تعظیم بجا آرند و تعظیم مرده شود آن را حواله چمیاران نمایند که از سر
کشان کشان میبرند و گوشت و پوست آن بدست آن کوران بلکار خود میآرند خوب تعظیم و عزت مادری
نمایند جواب در مذهب هنود لفظ ماتا یعنی معظم آمده نه فقط بر والده اطلاق کنند
و گاو را جهت تعظیم شیر ماتا و معظم میگویند پس در مذهب هنود در هم تعظیم گاو زنده است نگاو
مرده بخلاف تعظیم انسان که تعظیم او در هر دو حالت چه در حین حیات و چه در حالت ممات لازم
است و قید نیست در هر دو حالت منتفی برهر شی حکم تریت یکسان باشد و کونه هرگاه مسلمانان
گوسفند را ذبح کنند حلال دانند هرگاه خود بمیرد حرام شناسند اعتراض عجب از مذهب
هنود است که شیر گاو حلال دانند و نمیدانند که شیر در اصل خون است که بتبدیل با جبنه شیر گردیده
است جواب شیر بسبب تبدیل خون هرگز پلید نشد و اگر نه هر قدر که شیر از گاو و جسد و سام بود کنده اگر

بار در

بار در و در وقت خون او کم کنند می انفور خواهد مرد پس آن تغیر خون نیست اصل شیر از تغیر و
تبدیل غذا حاصل می آید زیرا که هر قدر غذا بحیوان افزاید شیر بیش از خون میکرد و همین حکم
اطبای هند مطلق بیدا است و تبدیل تحویل دیده اهل هند در کدام شرط نیست عیب هم بینی
خود و موجب بینی خود قطع نظر از آن هر شی که تغیر یابد حکم بر اصل آن کردن ممنوع اهل ساستر
نیست اعتراض هنود دان سرگین گاو و بول گاو را پاک و پاک کننده میدانند حال آنکه
هر چه از راه پس و پیش می برآید پلید است جواب مذهب اهل هند اعتراضی نیست که
هر شی را بدلایل عقل خود پاک و پلید قرار دهند مذهب هند بید است و سمرت هر چه بموجب
سمرت بیدای پاک و طاهر کرده و طاهر میدانند و آنچه ممنوع نموده است احد را ناپاک شناسند بخلاف
مذهب محمدی که بدلیل عقل هر چه از راه سبیلین بیرون می آید او را پلید قرار دهند عجب که باوجف
این اقرار بار شی ناپاک را اختیار میکنند چنانچه امام محمد میگوید شرب بول حیوانات
ماکول اللحم حلال است و در جمیع احوال جایز و بقول امام مالک پس خورده سگ و خوک پاک و
و پاک کننده است شیر و بول شتر در بیماری استسقا اهل اسلام مباح شمرده و نیز در حدیث آمده
که بیماری بیشاب محمد صاحب خورده بدن شان خوشبو گشت و عنبر که بقول صاحب قاموس سرگین گاو
دریایست جمله مسلمانان در ادویه بکار می برند و نیز در هدایت الشریعت مسطور است که سرگین
پرنده ها ماکول اللحم مثل کبوتر و زاغ و عصفور وغیره طاهر و طهور است جای یا عن مسلمانان

چیزهای اشیای پلید را پاک قرار دادن و هر هندوان که فقط ترکی کار بدلا طاهر میدانند زنان حیض
کشیدن چه خوش فهمی این است اعتراض هندوان اب و طعام در یک کاسه با هم نخورند که دیگر
دست در دهان ایشان ناپاک اند جواب اهل هند بر یک سفره با هم نخورند بنابر احتیاط لازم است
که مبادا چون رسم و عادت در یک سفره خوردن لازم حال شود شاید که گاهی اتفاق همسفرگی
با یکی مردم ناپرهیزگار با شراب خوار با زناکار یا بیمار که غالبا به مرض اعاده گرفتار باشند در میان
آید و شریک گناه شویم که در شاستر این چنین کسان را ناپاک شمرده اند قطع نظر ازین انسان را یکجا
خوردن ثابت است بحیوانان و دانه که ده خودانه دکاه بیک اخر با هم خورند و [illegible]
مرداری بر لاشه یکجا نشسته خورند فقط اعتراض دهان انسان پلیدی ندارد تمام [illegible]
بجا برآید پس هندوان چرا اب و طعام پس خورده دیگری نمیخورند جواب هندوان بسبب احتیاط اکراه
پس خورده دیگری نمیخورند و در کتب مسلمانان دهان انسان را پاک گفته اند چرا پس خورده [illegible]
نمیخورند و بان [illegible] سفره هم نشوند [illegible] ناپاک اند و تمام [illegible] اعتراض هند
هر گاه ظرف بدهن هندوان رسد ناپاک میگردد معلوم شد که دهان هندو ناپاک است جواب بد
مذهب لطیف اهل هند لعاب و تف چون از دهان بیرون آید ناپاک و مکروه شمرند بنابر احتیاط شاید
لعاب لب ظرف را لاحق شده باشد از جهت رفع کراهت کاسه و ظرف را که از روئی است با
خاکستر مالیده باب بشویند و اگر خاکی است بشکنند و بحسب حرمت [illegible] پاک میدانند و در
دین مسلمانان لعاب و تف و قی هر چه از دهن بر اید شاید که مکروه است ظروف خاکی و غیره بلب د

دهانی

دهان رسیده دیگری را عیب نداشند مگر فقرای [illegible] در کرده و غیر کرده امتیاز میدارند
چنانچه در کتب اهل اسلام منقول است که شیخ حسین بملازمت شیخ غیاث رفت و بظرفی
آب از خم بر آورده بخورد و آن ظرف را بر زمین پاک نهاد شیخ غیاث در غضب امد که این
ظرف بخوردن آب پلید شد شیخ حسین آن ظرف را بر زمین زده بشکست پس در مذهب
اولیا هم ظرف ملوث میگردد و نیز در کتاب اخبار الاخیار از امام مالک روایت است که
ظرفی به لب دهان دیگری ملوث شد طهارت ازان برود و بعد استعمال نباید آورد که لایق شستنی
است بخلاف عوام اسلام که انهم کالانعام اند بحکم الله [illegible] بهای قند و نبات
اعتراض هند در [illegible] مهابهارت مرقوم است که هر گاه عورتی از حیض پاک شود هر کس را
بسوی خود کشد آنکس را باید که [illegible] و اگر نه گنهگار باشد جواب چون عورت جوان بالغ
از حیض آید بعد پاکیزگی اگر خواهش شوهر کند هر کس را بسوی خود کشد ادا لازم است که بطور
شوهر بیاید با او نزدیکی نماید و دگر عورت منکوحه پاکیزگی بعد پاک شدن از حیض بشوهر [illegible] بمولای
خود تکلیف مباشرت نماید اطاعت لازم است که با او صحبت دارند که امید [illegible]
در ان ایام میشود و نیز در اصطلاح [illegible] عبارت از زن منکوحه است و [illegible]
از شوهر است که عورت بواسطه [illegible] نام شوهر ظاهر نمیکند و بنام کس اشاره دهند اعتراض عجب
تر آنکه در ایام ولادت [illegible] هندوان ناپاک [illegible] عبادت هم [illegible]

سند بجا و غیره بر ان زن نامدست نمیشود جواب در مذهب اهل هنود هم چند ایام معدوده
زائیده و متعلقات را سوتک گویند در ان و الیان میت را عبادت روزمره معاف است برای اینکه
در ان ایام برای بجا آوردن میت کریا کرم و خیرات و مبرات با نقد بجا می ارند و مردمان خاندان
دیگر از خانه اهل میت [illegible] روز اب و طعام نمیخورند در اهل اسلام این رسم هم معظم است چنانچه
روایت از علمای این ملت که سه روز طعام از خانه اهل میت خوردن مکروه است و طعام که
خویشان اهل میت [illegible] دهند ان طعام بغیر اهل میت دیگران را خوردن مکروه تحریمی است پس معلوم
شد که معترض از هدایت خود هم خبر ندارد اعتراض هندوان از خانه [illegible] و صیقل گران و [illegible]
کشان و صباغان و حجامان و غیره سوزنگران [illegible] اب و طعام نمیخورند [illegible]
نشینند جواب اگر چه این هم [illegible] اما بیشتر ایشان ترتیب سلاح و اسلحه و الات ایذا رسانی
خلق اند [illegible] کاغذ [illegible] پلیدی [illegible] و جراحان
و مانندان که [illegible]
احتیاط [illegible]
مسلمانان را که [illegible]
پاک که الخبیثات للخبیثین گفته اند اعتراض هند هر گاه هندوان از بول و براز فارغ شوند [illegible]
چند بار اب در [illegible] معلوم میشود که [illegible] بول و براز [illegible] بیرون می ارند

جواب

جواب این طرز اعتراض محض دشنام فاحش میدانند پس جواب آن [illegible] عوض دارد
[illegible] که چون [illegible] با زنان جماع کنند [illegible] غسل
از ضروریات دانند و تمام بدن را از موی سر تا ناخن پا بشویند و [illegible]
که مجرای منی است اکتفا نکنند معلوم گشت که مسلمان بوقت [illegible]
[illegible] آب منی خارج شود و تمام بدن و اعضای ایشان پلید تر میگردد [illegible]
[illegible] در وقت غسل نماز درست نبود [illegible]
[illegible]
[illegible] اعتراض [illegible] جواب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصول [illegible] و منطق و [illegible] علمی [illegible]

و قوامی و تقطیع و بدیع و عوامض و ارشاده و تادیل و تذییل و تسبیب و امثال و ضرب المثل و اختفای
و کنایات و مرادات و محورات حمل و حالات دلالت و نوادرات و معمیات و الفاظ ذو المعنی
و ذو معنیین و لغز و معما و تضمین و قلب و عکس و استعاره و تجنیس و مغز جلی و مغز خفی و موارک
و تعجب و طرد و تجرید و تفریع و ایراد المثال و جواب و سوال و تشبیه و ایهام و طباق و مبالغه و اعتراض
الکلام و وصف الشی و ذکر الشی باوصف و اشتقاق و تنسیق الصفت و تسجیع و طرطیا و تمهید و
مشبه و مشبه به و کلمات زایده و معنی حروف مفرده در کلمه و تبدیل حرکات و حسن کلام و حسن
طلب و رعایت نظیر و موافق و تناسب و تلازم و اضداد و مسجع و مرصع و ترجیع و دعای و
اقتباس و حسن رفیع و تکرار و تقصر و اختصار و اقتصار و حذف و محذوف و ذم و تشبیه
اللوم و مدح و تشبیه المدح و ذم شبه المدح و مدح شبه الذم و اشباح حسن تعلیل لف و نشر لف
نشر بر مرتب سیاقت الکلام سیاقت الاعداد تجاهل العارف و جمع و تفریق و براعت
الاستهلال و توضیح واقع و مقابله و توفیر الدواعی و رجوع و حشو کلام و ترافق و ملمع و متضمن
اللغتین و مناظره و مطایبه عقد و حل و اقتباس و تصحیف و توسیع و تنزل و رجوع و تبلیغ
و غیره صنایع که در لغات سنسکرت و دیوانی واقع اند بتمام فصاحت و بلاغت جناب
سید جاسکی درج تصنیفات خود کرده است واقف و عالم اینها البته بکنه معنی بیدها و پرانها
و سمرت تواند رسید لهذا بنده با فقر العقل و الفهم راقم این مسوده در شناوری بحر ناپیدا
کنار تکرار بسیاری ان بار مانده و فرق مراد و حل بیان اجمال نموده و مردم که در این هیچ

تاویلی نسبت

تاویلی نسبت باز می آرد زیرا که حکایات پوران بکنه حالات هنود و بستان است و اکثر کوائف و حقایق
عالم مثال و عالم ملکوت و دیو و دیگر کره فلکیات که انکشاف آن بر اهل کمال مکشوف شود نیز
و اهل عالم ناسوت را با آن هیچ سروکار نیست مگر آنکه کلمات مردم سنسکرت بر طریق بید و رخمی آن معنا
اند لهذا تعمیل آن واجب است اکثر اهل مذهب و دینی و اشتقی در رسوم و آداب اهل هند بر حکم بید و احرقی
سمرتها است حفظ و آنکه عبید الله مصنف تحفة الهند کلمات حکمای هند که در شناسی سنسکرت با خلاف
یکدیگر واقع اند حرف اختلاف مواجب بر دین اهل هندی هند با شناسها پوران که بفهم اکثر مردم
نمی آیند و عیبها و اعتراض بر صافی مزبان هنود ثابت و ثبوت میکند محض نادانی و کم
فطرتی اوست و آنکه عبید الله اعتراضی آورده که اکثر هنود با شخص سنسکرت عقیده ندارند چرا میکنند
که این همه سنسکرت راست و صادق اند جواب آن الف که گفتی در نسبت صدق است بر اسیمنی که
کتابها نموده بلا شبه و شک تصنیف کرده حکمای هند است در این سخن هیچ دروغ نیست
مثلا اگر کسی گوید که گلستان تصنیف حضرت شیخ سعدی است حق گفته باشد و در نیابد هیچ
مجهور نیست مگر اهل هند بر کتب مردم سنسکرت است که در آن بدون عبادت و ریاضت و پاکی
و طهارت و استغفای کفارت گناهان و دیگر جشن و رمیان نیست مثل آن بعضی مسائل و اوای و
نور سرت ها و مردم سنسکرت بر آورده در بید و دیگر و دفتر کیت ثانی تعلیم قوام آورده تا هر سنسکرت
و خواندن آن روشنی تر آید و کر و مردم گویی است بی یاد کرجائیت خدا یاد و حط تر خاطر کردند

ان از دست بود در زمان عاقبت که … اند جور تر اوم است
کرده ام زاد و سیاری و پاپای در مردم بر اجورات دین و دنیا کامیاب باشند زاد
شانزده هم در بیان اصلی نام هندوستان و رسوم ساکنان آن اگرچه این زاد و در خاتمه … بیم
مدارکتر رساله ها مرقوم است اما بجهت منافعه در اینجا نوشته شد مواقف از قدیم نام این مرز و بوم
که وطن گاه مردم هند در بعض کتب بهارت نامیده اند است که او را بهارت ورش نامند و دوام
دلیس نام همین ملک است که حد شرقی آن دریا برهم پتر و شمالی کوه همالیه و جنوبی انربت و
رامیشر با خط استوا و حد غربی آن سند سار باشد و کوه … این حدود محدود را بهارت ورش در
و بهارت کهند و بعضی این مملکت را بهار بهارت نامند و جگد دلیس و در مردم دلیس همین ولایت است
و ساکنان آن مردم دلیس را مردم می نامند بود مرد در ایام که راجه بهرت نامدار بلده اندرپت آباد
کرده دار السلطنت این ملک قرار داد و از ان جمیع ممالک علاقجات و مضافات اندرپت را
اندر دلیس نام کردند و اندر استان نیز گفتندی پس لهذا این ناحیه را اندر مردم با هیبودی شد که سکته
حرف را از کلمه اندر محذوف ساختند و با اسم اند دلیس و اند استان و اند و بسوم گشت و ساکنان
بنام اندی و اند استانی و اندو مشهور گشتند چنانچه تا حالا اهالی این ولایت را هم باو اند میگفتند
چون سلاطین براین مملکت کردند حکام این ملک هند مقرر شد و قوطهان دنیا را بنده
نام نهاده تا حال همین لقب مشهور است لیکن در کتب هندی تر هیچ … که زبان سنسکرت در نام هند

و هنود

و هنود کسی جا نیامده است در یکان پوران خوانی معنی شنود و می فهمند که چه لفظ است
آنها بیعتی دارند که اندو را هندو گویند که اند از اندر و نیش مختصر کرده شد چنانکه اندر نام راجه
بهشت است جنانچه این ملک مانند بهشت است و الهمال انیملک مثل راجه اندر صاحب حشمت مانند
پس ایسی و دینی و داد و رسم مردمان اندر مردم که متوطنان این ملک اند الف که بر دینی قدیم محکم
که از مبادی آفرینش از جناب سری بکوان به تحصیل آن مامور اند قایم و مستقیم هستند و انتقال از
آن حاصل کردن عذاب الیم دانند و بعد از کتاب الهی خوانند که در زبان سنسکرت که بلایب ادلاک
و دیوته ها عالم بالا با وجود ها باز متکلم شوند بوسیله رخا به سنو می که بیدها است نازل گشته و مجتهدان
موافق امر و نهی بید کتب سمرت به همین زبان تصنیف کرده که تربیت برای هدایت مردم
اند و لیس کرده … بیار باشند رواج داده اند هم مردم عمل بران دارند خرد و عقل و دلیل خود در
مدار امر ایزدی دخل نه میدهند که در حکمت الهی چرا اینچنین دیگر در کتب نتوانند کرد و خداوند واحد ذات
لا ثانی و قادر مطلق و محیط علی کل شی میدانند و ذات حق را او کو میند یعنی از هم بزرگ
و قدرت کامله او را ادراکی نامند و وجود وی را پرستش میبازند یعنی ضار ره و قدرت ادرا و احد
دانسته پرستش ره سعادت میشناسند و دیوته و ملائکه و کواکب و اختادوان نی کامل را مظهر صفات
و رسول اوسی نه دانسته تعظیم و سجده بجای می آرند و نیابر صورت اسما الهی بتان را بصورت
مظاهر صفات الهی دانسته تعظیم و تکریم میکنند که دل هندی بیاد خوب لیکن یاد و همیشه به

به ترویج ارواح بزرگان و مردگان می پردازند و دخول بهشت و دوزخ و تناسخ و نجات
وسعادت نتیجه عمل خود شناسند و اگر کسی غیر مشرب در مذهب برهمه درآید مقبول نکنند
در مذهب خود او را داخل نکنند و ظاهرا او را هدایت بیاوالی مینمایند و گویند که خدا مالک
دلهاست هر که عقیده درست دارد از خدا رحمت خواهد یافت و علی یقین برهمکیشان
انست که هر چه نیایی که موجب بهبود است از جانب حق است و دیگران مشرب خود را اوهام و اوهام
خود ها اختراع کرده اند ازین ناباب باشد و اگر احدی از ایشان مذهب خود گذاشته مذهب دیگر گیرد
نمی بعد بار خواهد که او در گروه جا نمی گیرد قدیم در آید اصلا قبول نکنند و با خود آمیزش نکنند و گویند
که شخصی از مشرب خود بیرون رود دلیر و بلا خوف میباشد و خطره در مرام اوهامی باید در
هر دینی که خواهد خواست بازخواهد و خواهد رفت [illegible] به همین آیین خواهند برفت [illegible]
در کامل مذهب را بر بهشت و بهشت گویند یعنی بلندتر داخل و مرهم بدل یقین و حق دانند [illegible]
هر که برا طعام بیند و کثرت عمل می کنند و اراذل [illegible] است با نواع انواع و وزر ضایا خود و معدود
خواهد بود و صاحب درهم داخل بهشت بوده بلکی ارزوها خویش مستفید خواهد شد علامت
در رسوم ظاهری مردم اند و مردم چند هستند از انجمله یکی شکل یعنی کاکل است که بر زده برنا
را بر سر نگاه داشتن علم و مرم برافراختن است و دیگر قشقه پیشانی بندگی حق را نشانی است
سیوم شنگی گوش اطاعت ایزدی را حلقه بگوش بودن است چهارم زنار کمر حق جانب راست

حایل کردن

حایل کردن سه بر تن را رشته عبادت مفروضه را حلقه گوشتن است پنجم تا کری بر میان
بستن کمر بسته ورزش بصرمان برداری او امرا بودی ششم شست و شو ۱۶ [illegible] بعمل آوردن دیگر
اشنان هر روز از خواب که او خواب الموت است بر خواستن و اکون زنده کردن تن است هفتم
و بدون غسل طعام هم نخورانند هشتم پاک بودن و پاک خوردن و پاک ماندن و زن بیوه کردن و
عورت منکوحه را طلاق ندادن و اشیای ورخت مستعمل کسی را بر خود نه پوشیدن و آب
و طعام لمس کرده غیر مشرب نخوردن بلکه اگر حایل از تشنگی بر لب آید آب از دست
غیر مذهب نخورانند و نه غذای در میان عصبه خود [illegible] میکنند و اگر تمام عمر مجرد [illegible] زن ماند
زن از قوم کمینه و ارا صنیف نمی خواهند مال و زر گرفته دختر بقوم [illegible] بشمارند بلکه
از خانه دختر [illegible] و بجز غذا آب میل نکنند و تعظیم گاو لازم دانند و کشنده گاو را بسیار
بدکار شمارند و شیر گاو حلال و گوشتش حرام و سرگین [illegible] او پاک [illegible] مرده را در اتش
بیرون تحقیق و خوف دانند و سوای این رسومات دیگر سابق [illegible]
خواهم نوشت همه را بقدر امکان به عمل آوردن آیین هندو و مرهم هست و در [illegible] این هم
آداب و رسوم هستند خصوص تعظیم گاو کنند و گوشت او حرام دانند و بول سرگین او پاک شمرند
و هنوز مرده را در آتش سوزند و کدخدای در عصبه هم جدی خود نماید و غذا از دست هر
کسی نخورد او را [illegible] هم و باشنده اندرون نمی دانند بلکه [illegible] باشنده انمیلک

و در ولایتی دیگر برده و چون باز می آید بموجب شستر برای کفارت بجای می آرد
و اگر کسی از ولایت بیگانه و ترکستان و تاتار و عرب و پارس و ایران و مصر در این
ملک می آید او را با خود شریک نکنند [illegible] یعنی مورخان فرنگ و حرف گیران [illegible]
بران رفته است که وطن اصلی مردم هند قطا تار بوده است این چنان است زیرا که کدام علامت از
علامات مردم که بالا تسطیر یافته در مردم تاتار یافته میشود چه که مردم تاتار گوشت گاو
و اسپ و شتر حلال است و گوشتی گاو را گناه نمی دانند و بول و براز او را ناپاک دانسته و طعام بی غسل
با یکدیگر باهم میخورند و مرده را دفن کنند و انچه صاحبان فرنگ و علامت یکی به قربانی اسپ دیدیم
در هم کدخدای دختران راجهان را مردم تاتار یک شکل قرار داده اند و ران هم اختلاف
بسیار است چه که هندو قربانی اسپ را اشومید جگ گویند و ان برای حصول [illegible] است بهر راجهان هندو استقلال
اسپانی جگ را انان علامات که در شاستر اند نقل [illegible] اسپ نیده همراه لشکر داده در هر ولایت
میفرستادند و هم پادشاهان روی زمین را فرمان پذیر کرده همه زر و دولت در بزم گاه جگ
حاضر می آوردند و خدمت جگ مثل بزم کشی و دیگ شوی از پادشاهان میگرفتند و هر که
حاضر نمیشد اسپ را میگرفت او را در جنگ مغلوب کرده رجوع می کردند بعد فتوحات [illegible] چهار
اطراف اسپ را بموجب منترها کشته در آتش هوم میکردند و ضیافت خواص و عام از ان گوشت
الحاصل در [illegible] اورده رخصت اوطان میدادند و بوقت گویند که مدلول [illegible] از جگ اشومید
اشاره است که خیالات فاسده را از خود دور سازند و مردم گفته تاتار اسپی را از برای [illegible]

باشد

باشد کشته ضیافت میکنند و مردم را میخورانند و دیگر رسم کدخدای دختران راجهان
که انرا سوئمبر مینامند آن بود که تمام راجه و راجه و پهلوانان هندوستان در بزمگاه و محفل پدر
دختر جمع و فراهم می آمدند هر که را دختر پسند میکرد و تسبیح گلهای [illegible] بگلویش
می انداخت و دختر را با او عقد کرده میدادند بعضی راجه ها شرط درمیان می نهادند هر که شرط
میکشید و دختر با او میدادند و بعضی راجه های که [illegible] قادر می بودند جنگ مقرر داده هر که
غالب و منصور میشد دختر راجه را میگرفت این نوع هم در تاتار نیست مگر [illegible] رسمی است
دختر را با پسری که منسوب کرده باشند [illegible] در میان [illegible] طلب میدادند
و دختر را در میان میدان می نشانند [illegible] او را [illegible] گرفته میرود و در [illegible] گاه خود می
برد پس این بر دو نوع دیگر و با یکدیگر مخالف اند مردم هند و با این شرکت اگر هم موافق باشند
تاتاری نباشند چه که در ابتدای زمانه سلطنت تمام روی زمین که جنبود نام داد و
تحت راجه هند بود اگر کدام رسم از انجا در ممالک دیگر مانده باشد مطابقت نیست بلکه
ظاهر تر است که اکثر رسومات اهل هند در هر ولایت و در هر مذهب مشترک اند چنانچه آتش
پرستی و تعظیم کواکب که یکی از رسومات هند است در پارس و در مذهب پارسیان [illegible] مروج
است و زنار بستن در مغان و کاکل داری در ترکان و بت پرستی در چین و [illegible] رواج
دارد و در عرب هم پیش از اسلام هم بت پرستی جایز بود و سجده دادن پیش آدم در مصر و

و فرقه یعقوبیان مثل هندیان روا بود و زن را طلاق نمیدادند و از رسوم هنود است و همچنان
هم مقرر است و از زن ها که پسر زائیدند با مذهب عیسوی مشترک اند چه مذهب حضرت عیسی از
مریم در حالت البکارت ولادت یافت و فرقه عیسویان خدا و روح القدس و عیسی را مکونات
دانسته پرستش میکنند و اهل هند [illegible] را واحد ها نند و اکثر [illegible] در هندوستان
در سابق زمان در حالت بکارت از نوعی قدسی فرزندان زاده اند و بکارت ایشان قائم مانده
در قدامت عالم بولایت مصر و یونان و فارس و چین و بعقیده حکمای اشراقین هم داستان اند
در خداشناسی و توحید ایزدی با صوفیه موافق اند و خدا را قادر مطلق و بالکل شی محیط
دانستن با قول مسلمین مطابق پس اگر سکنه ولایت تاتار و شمالی بروم در قربانی و کدخدایی
کدام رسوم راجهان هندوستان که در زمان باستان حاکم و فرمان روای ایشان بودند بر خود
اختیار کرده باشند چه عجب با آنکه رسایل مردم هندو بر نسل تاتار و جزو انبیای آدم کربانی و اولاد
نوح طوفانی نمیرسند مقرر است که راجهان هندوستان مردمان [illegible] و کنکار را [illegible] ازان
وقتی و اشرار از هندوستان [illegible] ایشان اخراج داده بطرف جزایر و جنگلهای و ابریهای آب
سند [illegible] در دریای شور و کوه ها و سواد [illegible] رسیده بودند اولاد ایشان در این خانها
[illegible] سلف فراموش کرده طریقه شراب خوری و گوشت خوری
و علوم [illegible] در پیش گرفتند از آنجمله اکثر قوم [illegible] هنود

دهیوال

دهیوال و سپاهی و غیره و امثال آن باقی هستند از آن میان اگر کسی بطرف کوهستان
کماکسی و تاتار رفته باشند و در انجا مرتبه پیدا کرده رسوم راجهان هند بر خود جاری کرده
باشند منافات ندارد و یا مردم تاتار و کماکسی از نسل راجهان هند باشند عجبی نیست زیرا که
آن ملک تمام تا قطب شمالی زیر سایه راجها هند بود و شاید که راجهان کسی را از اولاد خود
در آن سرزمین حاکم کرده باشند چنانچه از عهد حکومت راجه [illegible] هندوستان اکثر جای در کوهستان
بلند و غارها نشیب الحدود و معابد و پرستشگاه ها الی الان باقی است و بعضی فقرای هند تا حال
بزیارت آن مکانات میروند و در ایام سوالف بسیاری مردم خدا پرست هنود مشرب ترک
دنیا کرده بطرف کوه شمالی رفته در کوه و غارها خلوت گزیده بعبادت می پرداختند بنوز
پوشیده معابد بر پا ساده و [illegible] از ولایات دیگر و از اطراف هند در هند [illegible] مسلط
شده باکسی سوداگر و اهل دنیا یا کسی مرد محتاج و گدا اگر در هند رسیده توطن گزیده است
نام و نشان و قوم و حرف ولایت خود در هندوستان معروف و مشهور است چنانچه در ابتدای
[illegible] و کوهستانیان و غیره ها از اطراف سند در هند می آمدند بنام [illegible] و حبش و [illegible]
دو بیت [illegible] رسوم می بودند و در [illegible] مردم [illegible] ترک بر هند مستولی شدند [illegible] بنام ترک مشهور بودند
چنانچه ناصر الدین سبکتگین و محمود غزنوی و امیر [illegible] و [illegible] الدین [illegible] غوری و غیره که در هند

وارد شدند همه بنام ترک مخاطب بودند و اینکه [illegible] نمیتوان اندیشه که مردم تاتاری و [illegible]
و مصری و یونانی و چینی و فارسی در هند آمده بمردم هندو آمیز شده لقب هندو بر خود
گیرند چه هر که از خاص و عام که از اطراف سند در می آید مردم هندو با او آمیزش نمیکنند و در
مذهب خود کسی را نمی آرند نه بپادشاهی با وصفی که غیر مشرب باشد در هند آمده مسلط شده
است مردم هندو اطاعت او از دل و جان نمایند حفظ رسم بر خود لازم دارند و بر حد [illegible]
و دنیوی که خوب باید بجای آرند و دعوی بندگی دارند نه صاحبی [illegible] از حضرت جلال الدین محمد
اکبر پادشاه جنت آرامگاه [illegible] بود نه که هندو ز [illegible] نباید کرد زیراکه خدمت اسلام
از خوف ایمان و هم از خوف [illegible] هندو خود در [illegible] الاسلام میدانند و در جوار [illegible] مسلمان
شود شریک اهل اسلام خواهد بود و اطاعت حکام کم خواهد نمود الفقره که رسم مردم هنود
قدیم است و وطنی ایشان [illegible] تمام شده [illegible] اول [illegible] مفصل [illegible]

بتوفیق باری وهی کارساز — شد انجام این نسخهٔ دلنواز
نه این گوهر راز من سفته ام — بگفت اله مالک بگو گفته ام
کسی را که در سر سعادت بود — بدین نسخه اش ارادت بود

تمام شده فرد اول

گرتب نمه

بدیه معلوم [illegible] بعضی آداب و رسوم مردم که تفصیل آن موجب ملالت جمیل [illegible] این
بدیه منتظم است بر یک مقدمه [illegible] پانزده زاد [illegible] اگرچه [illegible] پاکی و پاکیزگی
و بندگی خدا [illegible] در مردم هنود موجود است در خدا است دیگر یافته نمیشود چنانچه اکثر
اهل اسلام که انصاف دوست و بی تعصب بوده اند بر خدادانی [illegible] اهل
هند در صدق [illegible] عبارتی چند بقلم آورده اند خصوص عالم علوم معقول و
منقول علامی [illegible] شیخ ابو الفضل چه در شرف نامه و چه در آئین اکبری درباره این
گروه داد انصاف داده بر میگارد که مردم هندو مشرب برهمن کیش خدا طلب
خدا اندیش ریاضت دوست نیکو خو مهربان دل شگفته رو کشاده پیشانی غریب پرور
دوستدار خرد در انصاف بزرگ قناعت گزین پرهیزکار پاکیزه آئین جهد آور
کارگذار [illegible] دارند [illegible] مردمان چه یگانگی ایزد گرایند و دوی بالجود
راه نمی دهند و آنکه پیکری را از سنگ و چوب و [illegible] بزرگ داشت [illegible] بعضی
ساده لوحان عوام زبان زد میسازند که هندو ایزد بیهمال را انباز گرفته چنین است

چه گوالیار نده سنگرف نامه با بسیاری دانش منشان این دیار صحبتها داشته و گفتگوها نموده
با حسن الوجوه دریافت کرده که برخی پیگر رسیدگان بارگاه تقدس بر اوج همت بر
[illegible] زند و اکثری بر آنند که ایزد بیچون برای ایجاد عالم خود در پیکر قدسی پیگر بر بهما و بشن
و مهیش [illegible] شده در آمده کار مخلوقات را سرانجام داده است از این بر بهما را آفریننده گویند و بشن را
پرورنده دانند و مهیش کشنده را رود و تغییر نیستش نامند پس اعتقاد همه آنست که در هر
مظهری و در هر صورتی و پیکری که ایزد بیچون جلوه داده و باز بذات خود پیوند از این امر در عبادت
عبادتی یا بر ذات مقدس آدمی تشبیه و در هر صورتی که تجلی الهی جلوه نما باشد آن صورت
را سجده کردن بر ذات ایزد بیچون روا است و مردم برهمن کیش برای حق یابی گوناگون
ریاضت و رنج بر خود روا دارند لیکن تکلف الحمد ایزد پرستی و نفس کشی در مردم هند بیشتر
میشود در ولایت دیگر کم نشان میدهند بنده راقم این حروف یعنی [illegible] که گوید
حقیقت جویان و صوفی و محققان اهل اسلام در وصف حق شناسی و ماند [illegible]
سخنها رانده اند بران موتی ساده از ادب و رسوم هند را که از ابتدای زمان الی الآن در
عمل است در این یازده زاد بیان می نماید زاد اول از ابواب [illegible] در بیان اعمال مردم

بطریق

بطریق اجمال هر آنکه دهرم عبارتست از اختیار راه حق و سلوک مسلک [illegible] که موجب
بهشت و [illegible] که بتصدیق دل بر احکام بید اقرار دارد الغرض [illegible] در عمل
می آرد او را دهرمی و [illegible] گویند و آنکه از آن الحاد ورزد او را ملیچه و [illegible] گویند
خلاصه مردم اهل دهرم چهار برن و چهار اسرم اند اول برهمن است و لفظ برهمن مرکب دو لفظ
ملفوظ است معنی لفظ اول پاکیزه و معنی لفظ دوم مشغول بود کار و کردار برهمن آن
باشد که علم بخواند و بدیگران تعلیم دهد و عبادت کند و دیگران را ترغیب نماید و خیرات
کند و از دیگران خیرات بپذیرد سوای عبادت و کار خیر شغلی بدو نپیسته بس و برسم برن وظیفه
معیشت او مهیا دارند و طعام و نان از خانه کشتریان و برهمنان بخورد و از خانه دو برن
دیگر سوای طعام پخته میل نکند و طعام پخته [illegible] اگر
برهمن برای احتیاج نفقه و روزی لابد است شغلی دیگر اختیار کند روا باشد
اما مرتکب کار [illegible] که برهمن را از آن عار باشد نگردد چون در ابتدا [illegible] زمانه
ناصیه اسم برهمن بکشتری و بیس و سودر برگردد مقرر بود [illegible] اثبات بر چهار
برن براهمات نسل قرار یافته که نسل و اصلی ایشان از هر دو طرف [illegible] برن باید

یکی باشد و احدی زنی از اقوام غیر بزوجیت نپذیرد تا لقای برن قیام باید برن
دویم چهتری است آن [illegible] لفظ دارد به معنی یکی صاحب قدرت دوم خداوند حفاظت
و کار چهتری که او را کشتری گویند آنست که علم بیاموزد و عبادت کند و خیرات دهد و
خود از هیچ کس نگیرد و کار راجگی و سپاهگری کند یا دیگر کارها که در کشتریان مروج باشد
بکند اما پیشه کمینه اختیار نکند و انصاف دوست بود و حق تلفی احدی روا ندارد و طعام
از خانه ملک برهمن بخورد و نان خوردن از خانه کشتریان و قوم بیس او را مباح است
و از خانه سودر ممنوع است مگر اگر طعام پخته روغنی باشد رواست سیوم برن بیس است معنی
[illegible] حرف اول [illegible] پرورش باشد کار بیس سوداگری و بیوپار [illegible] زراعت و گله داری است
اما پاکیزه رو در کار باشد و از خوردن طعام نامشروع پرهیز نماید چهارم سودر [illegible]
که او هم دو لفظ دارد [illegible] و حقیر است و کار او غلامی و خدمتگاری یا پیشه وری صنعات
متنوعه و عمل دستکاری و خدمت کردن [illegible] گرفتن هر که این گروه ها [illegible] اعمال
خود قیام دارد [illegible] کند چرا [illegible]
این چهار برن اصول اند و فروع آن [illegible] از این طبقات فروع

الکای [illegible]

الکای [illegible] زندگی خود بر چهار اسرم بخشش کنند و صاحب اسرم اول را برهم چرج
گویند و [illegible] برهم چاری نامند چون مرد هشت ساله شود برهم چرج اختیار
نماید یعنی لباس فقیرانه پوشیده و [illegible] بر خود کشیده و زنار در گلو و دوال
ریسمان [illegible] در کمر بسته و عصا چوب پلاس در دست گرفته و [illegible] در یوزه گری
آراسته از خانه بدر آید و برای تعلیم بید و تحصیل علوم پیش استاد صاحب
علم حاضر باشد و از هشت سالگی تا مدت بیست و هشت سال بخواندن علم صوری و معنوی
اشتغال دارد و نزد بعضی عرصه این کار از پنج سالگی تا بیست و پنج سال مقرر است
و نزد برخی تا شانزده سال معین و در مدت العمر بدون طهارت و عبادت و خواندن
علم یکدم بیفایده نگذرانند و جمیع اعمال خیر که بر این گروه از صبح تا شام فرض اند
متکفل باشند و برای رفق حال آنچه [illegible] رسانند اکتفا بکنند و اگر [illegible]
و در چند خانه گدایی کرده گزاره سازد هم رواست اما با این مدت بطرف زنان
نگاه نکند و زن نخواهد بعد حصول علوم اکثری برضای معلم در خانه والدین
آمده تعلق اختیار کنند و متاهل گردند و کسی را که [illegible] رسید آرزوی

نکت که سعادت جاوید است تا چنین حیات تن بریاضت و [illegible] و دل نکنند فقط
آماده این حزو زمان هنجو بر اینجه همه دان اکثر کسان طفلی را در پنج ساله کرده در شهر
خود بمکتب بسپارند مگر هنوز نماز نبوی و وضو نحوی کرم تمام رکعات برهم [illegible] بجا
که با بالاده کرباینه بر بالغ بجا آرند و لوحه چوب در بر داده روبت اهل [illegible] شده از
خانه برون آرند و او میگوید که پس برای تحصیل طرف کاتب رای شده ام چنان
چند قدم میرود خواهران و همشیره ها او را واپس کرده بخانه می آرند که در اینجا [illegible]
برای تعلیم تو موجود است پس بنت منزلکاتری یکی کس آو تعلیم میکند باز همان
زمان لباس درویشی او جدا کرده خلوت [illegible] فاخره پوشانند تا عمرش زده سال بجا
علم و اندوختن هنر مشغول دارند [illegible] اگر کسی عذر شود بالشود [illegible] بیشتر خود متعلق
گردانند فقط [illegible] گرست اکرم است که هر دان کار دین و دنیا سر راه شوند
[illegible] چون بر سر جای سرمایه علمی حاصل کنند بخانه خود فایز گردد [illegible] آشنای [illegible]
[illegible] رفتار [illegible] خود [illegible] و غسل [illegible] بکار پردازد و [illegible] اهل
[illegible] از اشتغال [illegible] وران [illegible] وغیره [illegible] لعبادت [illegible]

[illegible]

و خیرات [illegible] اولاد همه را بجای می آورده باشند و زن از خانه ان [illegible]
فرزندان حاصل کند تا مدت پنجاه سال بجای برگردانند فقط [illegible] سیوم بان [illegible] اکرم است
که چون حالت کهولت فرا رسد عمرش از پنجاه درگذرد و پیر آورا فرزند کرده [illegible]
شود و دیگر بن بفروغ خرد روشن خانمان را بگذارند یا دیگر خود [illegible] پرده
خود را از خانه بدر کشد و راه صحرا پیش گیرد و روا بود که در جنگل رواه بر
سازد و از صوری مستلذات دل برگرفته در گذرد و نفس دیگر انجام زاد
آخرت بریاضت سخت بپردازند و زنش اگر از وی [illegible] گردد [illegible]
[illegible] خویش [illegible] زنانگی [illegible] دارد و بر طبق [illegible] اعمال
جانگی را بعمل می آورده باشد و غیر از میوه صحرا غذا نکنند و دمی [illegible] طهارت
و عبادت معطل نماند چون عمرش هفتاد و پنج سالگی در رسد طرایف [illegible] گیرد
یعنی دست از همه باز کشیده محض بعبادت [illegible] بپردازد که [illegible] سیاستقبال
آو و باید چهارم اکرم [illegible] و این [illegible] حالتی [illegible] ریاضت گری ازو
بر نگذرد و چون [illegible] مگت چهره بر افروزد خدا [illegible] آشنایی گویند

رسید بکمال [illegible] تحصیل [illegible] روزگار و فراهمی زر و دنیا مشغول
گردد و صح بکمتر از دخل کند و هر چیز را ذخیره نهد در میان زن و فرزند و جمیع
اهل بیت بنوعی سلوک نماید که در آن ولایت [illegible] مملکت [illegible] فرماید [illegible]
در [illegible] زن خود را در نظرش مهیب دارد تا در امتثال امر [illegible] تساهل نکند
آماده است اولاد و در اکل و شرب قوت [illegible] داده و فرزندان را [illegible]
نیک [illegible] سازد و بر اداب و اخلاق نیک ترغیب دهد و آیین دین و آمور
[illegible] و طرز نشست و برخاست و خوردن و [illegible] و خطاب کردن و تعلیم [illegible]
آموزد و مادر و پدر را خدمت نیکو بجا آرد و هر کاری که شروع کند مصلحت
از [illegible] جوید و [illegible] سفر و تودیع اجازت از والدین گرفته [illegible]
عزیمت سفر نماید و هر چه از سفر پیدا کرده آورد بقدر لایق [illegible]
در نظر بزرگواران [illegible] گذرانند بعد [illegible] دیگر بپردازد و با برادران و خواهران طریقه
سلوک و اتفاق داده و از خدمتکاران [illegible] و رفق [illegible] خدمت گیرد و همیشه
با محبان و دوستان [illegible] و اقربا و جمیع [illegible] باب [illegible] محبت

بعضی تا رک کمل اکثری درین حالت ترک رسوم و کرم و اعمال شرعی [illegible]
از جامه خود هم [illegible] چنانچه یکی از [illegible] برهنه پرسید که چرا برهنه
هستی گفت برهنه [illegible] و ارم [illegible] ترک ترک دنیا ترک عقبی ترک [illegible]
ترک [illegible] عشق الهی [illegible] شوند بجز حق باقی نماند [illegible] و همراه در مراقبه
[illegible] حیات [illegible] و در ذات محو شوند اما [illegible] مقصود
بالذات [illegible] مرد [illegible] حالت [illegible] لازم کردن است
چه که نخستین ثلاث [illegible] تحصیل علوم ظاهری و معنوی و معقول و منقول و حکمت طبعی
و حکمت نظری مثل علم الهی و معرفت و وحدت و کثرت و حدوث و قدم و عقاید [illegible]
و اداب [illegible] و حرف و نحو و منطق معانی و [illegible] و حساب و [illegible]
و اخلاق و قواعد سیاق وغیره سعی بلیغ نماید و تن بلذات جسمانی [illegible]
[illegible] و نشینی [illegible] اکتفا کند و مایل صحبت زنان نشود و از خواندن و
شنیدن [illegible] انگیز و دلیل حسن [illegible] پرهیز دارند
[illegible] بخوان [illegible] بعمل [illegible] خواندنت

[illegible]

بتمام بتواضع واحترام پیش آید مختصر که قاضی الاطلاق در برابر کار متنفس الحاجی
نکنند بقول بزرگی تا توان بجهان صاحب محتاج برار بدمی یا قدمی یا قلمی یا بدیمی
و هیچگاه در بار بردای امور دنیادی و برد بیت و برد بامی خود را معطل ننهاد
و همه اعمال خیر و عبادت مفروضه و خیرات و صدقه که زکات مال و جان است لتامل
نورزد و لباس پاکیزه و خوشنما پوشد و غذای لطیف و قوت افزا خورده تا عمر صدوم البول
را تا مدت پنجاه سال به خوشدلی و بی‌دادای در بذل کند و گرت اکرم را بجای برد
ازان پس فرزندان و منتسبان را قائم مقام نموده دل خود را از بستگی امورات خانگی
و تعلق و التفات دوری ورزد کند و بعبادت و ریاضت ایزدی کمر بندد و سودای آفریده
و پیکو زم و برت و نیم و تشنگی صیان و دان و خیره زند را بر خود سال گرداند آمده
و وقت در بار دشت و بر جو است بازار فروماند و در زاویه علاحده بمراقبه ادیمی
خلوت گزین شده مانند مردوش ناب برت خود را صحرا نشین تصور نماید و ازین تعلق
خانه را بیابان تشبیه نماید و بذکر اسمای الهی که در بیداری شغل خاطر دارد متعین اسما
را بتسبیح گرداند بخواندن و شنیدن کتب معرفت بیانات بستر تیز دل را جا خوشنام
کنند

کنند و تن بریاضت شغلها که مرشد فرماید در دهد چون شغلهای لبیار اند ازان جمله الحی
شغل سهل تر و خوشتر آند درین نامه مختصر شرح میدهد یکی آنکه در خانه خالی مرغوب
بالطبع تنها نشسته تصور صورتی را که معتقد او باشد یا مرشد الجی فرماید یا تصویر مرشد و
استاد به دل خود بر بندد یا آنکه آینه را پیش نظر دارد پیکر خویش را بنگرد تا آن بسیاری
ورزش از دل او جدا نشود و دیگر انواع تصور هم گفته اند هر چه بدل رغبت نماید بدان
عمل کند که از عمل اثر بخشش حقیقی در اندک وقت از کثرت تصور آن او را تصفیه
حاصل آید علم شال برو مکشوف گردد فقط دویم حبس نفس است که او را پران بایام گویند
طریقه حبس و بستن راه نفس بینی و گوش و چشم بستن از مرشد آموخته حبس دم را
به عمل آرد بتدریج بکمال رساند و تصور الهی را به دل فروکش مروج داشته باشد چون این
شغل را انتهای لازم است خلوت است دو بود بقول بندگی دیده ایم در علم حجتهایی
رنگین صد کتاب کرده ام یک مصرع تنهانشینی انتخاب سیوم شغل اجپا جاپ است
سمت از جمیع ذی نفوس زلی قصد جاری این را به و لفظ تعبیر کنند نفی که بالا رود او را
سو گویند و دمی که فروشد بیرون آید انکه مانند پس آنی آشم سوبک بی حرکت
زبان آهسته آهسته به دل ذکر کنند تا بجدی رسد که در خواب و بیداری یکسان ذکر آگاهی

به بیگت نیکوان نیست بعبادت یزدان مایل و راغب گردانند مرد و زن کم و بیش موجب
ورزش جوبیش خیر و خیرات و رسیله مغفرت شناسند و خود را از خدمت و فرکری آب
و طعام بخته و حمام و جامه لباس وردی فراغت اساس متصل بر هم حایی و دیان پرست
و نارکال شناسی و دارد کان بیراگی واد و رسی و رها و علما رخ ها گدایان بی نوا عامل
و زایل نداد و همواره از صبح تا شام بتکمیل اعمال خیر از خود آرد شقه بسر برد چنانکه در سر تا
مندرج است که آن لتار او چپ که علی الصباح از خواب بیدار بوده زبان را که زبان گویا باشد
بذکر او به کار و قضای بیش الهی آورده و در خاطر بگذراند که امروز کدام کار کنم که وسیله ازدیاد
نیک باشد بوده و دعای خیر درباره حاکم وقت و رعایا رعیت فرا خواسته از خواب گاه
برخیزد و بپاخانه رود آما بطرف آفتاب لول و غایط نکند تا تقضای حاجت شود را کلوخ
خشک و خشت پاره پاک نموده برخیزد و دو جای دیگر لشه بموجب آیین ایدت نماید و باب
و خاک دست و پا را بپرستد و مسواک کند آزار درختان که ممنوع شمارند ازان مسواک
و خلال استعمال نکنند بعده غسل و شستن نابب تازه که در اثنا گر دلو فرد آن غیر شامه نیالایند
نماید و دل را از الایش حسد و غضب پاک و صاف کند و در معبود لشته بطریق نیاکان عبادت
یزدان بجای آرد از بسنه های و کتابی که از فرایض عبادت است رو بآفتاب که قبله اهل
هنده

در هم است کرده مشغول گشته اوقات عبادت خاص سه حصص اند اول پیش از طلوع
آفتاب که آنرا اثرات کال گویند دویم نصف النهار که آنرا مدهیان نامند سیوم عند الغروب
که آنرا سانکال گویند درین هر سه اوقات البته کار دنیا بگذارد و بریاضت بپردازد عبادت
خالق بر سه گونه لایق یکی بدنی مانند حبس نفس و تصور دل و ذکر زبان و سجود پیشانی و
خواندن بید و در سماع بردن بی منزلها در گنگ روزه و حیام و شنیدن کلام حقیقت انجام تسبیح
و جام هم اعتقاد صحیح بر توحید و معرفت ذات واحد که محیط کلی است در بیان در
نظم بزرگی فرموده حق جان جهان است و جهان جمله بدن اجناس ملایک حواس این تن
اجرام عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها هم فن سیوم مانند خیرات و مبرات در
الطاف و معاملات فقط بعد ازین پرستش خدا فرشتگان را ستایش کنند لیک درین
نام بنام دیوتا یاد تران کرده آنجلی بآفتاب بدهد دویم و هوت للنار بر ده آتش را سجده کنند
و پیت ی را لصدل ما زبخوان قشقه کشند و بوی دلکش را نثار کنند و دیده را سرمه مکحل کنند
و ردی خود را در روغن انداخته بینند اما اگر تواند دیو پوجه هم کنند و تربیت اهل بیشتر بلطف فراهم
آید بس بعد از جای پرستش بر خاسته و دکان و پیشه ملکی ابکار خود بپردازد تو کسب اهمان کار که دار

که بر کمال او نموده اند پس بر بعض بکار تدریس و وعظ مشغول کنند و راجه باو جدل و
مهمات جهانبانی بردازد و جتری یعنی سپاهی بکار سپاهگری و نفر پس سلاح و قواعد جنگ
و نویسنده القلم بخدمت نسخ خوانند و حاضر پسی اقای خود و نقل بکار دکان و داد ستد و اهل
حرفه بصنایع کار خود شغل باو اما باید هر یک بکار حرفه منحصر بدو در تجارت و صنعت و معاملگی
بهر دل و برز رسته و دیانت معروف باشد رستنی خوب رضای خدا نیست کسی بدیدم که گم شد از راه
راست و برای اوقات خود را به غفلت و نادانی و بیکاری و قمار بازی و شرنگاری یاد
خواب و [illegible] یا در شل و سستی و کار را [illegible] و [illegible] اهل ضایع میگردانند انکس مردود خلق در
و خالق است و نه در دنیا لایق و نه در عقبی لایق اگر احیانا کسی را که کار دنیا [illegible]
کتاب یا عبادت زهاد یا صحبت ارباب [illegible] اوقات نماید به غفلت و جهالت بگذارد
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف اری و بغفلت نخوری پس ارباب
دنیا را لازم است که دایم [illegible] از خود [illegible] مردم و [illegible] لازم گردانند و صحبت مردم
نیکوکار [illegible] خوب کردار اختیار کنند و از صحبت بدان و بدافعال کاران و کسانیکه از مذهب
خود برگشته باشند و بیدین [illegible] حقارت کنند و مردم اوباش و [illegible] و فاسق [illegible]

[illegible]

که شهوت و هوا و هوس معدوم از او نشان بشر عیاری و طراری و شراب خوری و دزدی و قماری
و مجرمی و مسخری و قمار بازی و کعزان لعنت و شکوه شکایات اغار او تیره دارند و حق
ناشناس و [illegible] باشند و غیبت مردم کنند و اگر مهمان باواز بلند بر طعام خوانند که بوی
ریا از او اید و تواضع با در و دیوار کنند و اهل علم و پیران بجی نمی ارند و کسی بدکاری از نان
خود اگاه باشد و مانع نشود و دختر یا از گرفته بشوهر دهد و از صحبت جاهل کسان اجتناب و احتراز
واجب است بلکه آب و طعام بی دهان نباید خورد که قرب اشرار بدتر از مار است [illegible]
گفته زخمهای بد [illegible] چون تیر کز ان بدتر نباشد هیچ تقریر [illegible]
و پیران تشریح [illegible] [illegible] اند از [illegible] اما [illegible]
اورده باشند و همواره به تهذیب اخلاق حمیده و تصفیه و تزکیه نفس و ازاله [illegible]
باکبری [illegible] ظاهر و باطن سعی بکار برده و نیز مطالعه کتب و شنیدن رسایل و لطایف توحید دل را متوجه
دارد تا بحصول علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین فایز گردد و بدانند که مظهر اسما و صفات
حق عین ذات حق اند صفات از ذات و ذات از صفات جدا نیست [illegible]
صفات ایزدی عین عبادت ذات ایزدی است چنانکه زیورات طلا اگر چه بصورت مختلف الانواع مصنوع
دارند اما فی الحقیقت همان طلا است که اول بود است زاد دوم در بیان معنی اسمای حسنی

نرگن رشته مباد که باعتقاد اهل هند ذات باری که او را [illegible] گویند پیش از ظهور
نرگن بود یعنی منزه از صفات که هیچ صفتی نبوده است و به هیچ نام موسوم نبود چنانکه محمد دارا شکوه
در رساله مجمع البحرین خطبه کرده بنام انکه او نامی ندارد بهر نامی که خوانی سر برارد [illegible]
[illegible] بر طراز اند که ذات بحت قبل از ظهور عالم گنج مخفی بی نام و نشان بود نه خزانه بود نه علم
نه علم نه وجود نه شهود چنانکه ناظم راست دردمی کنج جان مستور بود گوهرش [illegible] نبود
مخزن بود بود خارج از صفت کمال نه جمالی بود و نه جلال نی علیم و نی سمیع و نی
بصیر نی مرید نی حکیم نی قدیر نی لطیف نی خفیف و نی رحیم نی غفور و نی شکور و نی کریم
زین اعتبارات از همه جهت واحد بود و صفات در مرتبه یکی یکی هر یک چنانکه در تخم گل و خار
و برگ و بار پس صوفیه این مرتبه را کنه ذات و لا تعین و ازل الازل و غیب الغیب و کنت
و عالم ذات و عالم نرگن و عالم الحلاق و عالم لاهوت خوانند و [illegible] نرگن و نرنجن و
نرالکار و [illegible] و پرم انند [illegible] و اکلکر و پرکیتی و [illegible]
و پرم اتما گویند چون ذات مطلق بی رنگ و نور است که هر رنگ مقید شود و از [illegible] نه وحدت
بیابد از کثرت جلوه گر گردد [illegible] رشته [illegible] گردد و در هر لباسی که ظاهر شده
بموجب رنگ و صفت خود موسوم بنامی دیگر است چنانکه [illegible] نام صفاتی او [illegible] است

صفتی

صفتی ذات او جمله بیان نام باکس هزار و یک برخوان پس مظهر جمالی صفت او را
[illegible] نام است و مظهر صفت جلالی او را [illegible] گویند و مظهر [illegible] صفتی [illegible]
را [illegible] و آفتاب مظهر صفت نوری است و اندر مظهر صفت حیاتی است [illegible] در
مظاهرات دیگر [illegible] پس باید اورد که این همه مظاهرات را بعضی اهل هند [illegible] گویند
[illegible] پرستش ان نزد بعضی [illegible] عین عبادت [illegible] ذات [illegible] است و مظهر صفتی
یعنی [illegible] را حکما پارس عقل کل گویند و بیدانتیه [illegible] و صوفیه [illegible] را ادم معنوی
موسوم کنند چنانکه مولانای روم میفرماید ان پادشاه عالم در بسته بود محکم پوشیده دلق
ادم ناگاه بر در آمد در هر زمان دگر مینماید ره [illegible] چو ادم شد بدید [illegible] کلید بر در
عالم شد بدید و حضرت مولوی جامی فرموده [illegible] گفتم ای غنچه دهان
هر لحظه مپوش روی چون عشوه گران [illegible] جهان [illegible] پرده
عیان باشیم ولی پرده همان همچنان دیگر [illegible] و ملایک و ارواح کامل [illegible] مظهر
اسمای الهی اند و تعظیم هر یک نزد اهل دهرم لازم است علی تفاوت مراتب و تعینات
باز هرگاه ذات مطلق این همه ظهورات بخود محو خواهد کرد همان ذات نرگن خواهد ماند

باوصف مقید شدن بصفت رنگین همان ذات مطلق که رنگین باشد رنگی است ملتذ از آب
در هم رنگین را رنگی ورنگین را رنگین یعنی مقید را مطلق و مطلق را مقید وتشبیه را
تنزیه وتنزیه را تشبیه نشناخته پرستش میکنند اینه که توحی سبی و مید الی غیر
وذات همه یکی است در نام جدا اما معنی دیگر اسم رنگی ورنگین که بقول محققان به
تحقیق پیوسته است کم گی یعنی صفت دو گونه باشد صوری و معنوی پس صفت صوری تعلق
بجسم دارد وصفت معنوی بذات چنانچه صفت صوری است که جوالجوارت نیکو لقاء
خوش رو وخوش نما سرو قد گل رخسار آهو چشم کبک رفتار عناب لب غنچه دهان شکر
خند سفید ودراز گردن دهیثی لی بینی بلند همه اعضا واضح دل السینه خوش ترکیب
خوش بنش خوش تحریر خوشبوش رنگ ملیح حرکت وسکون صحیح بوده باشد یا برعکس آن
شکل وسینه قبیح دارد چون ذات واحد او سبحانه ازین صفات چه جوهر وچه عرض
وچه جسم وچه جسمانیات وچه هیولی وچه صورت منزه ومبرا است مرد است زن نه مخنث
نه مجنس نه جسیم است تقسیم ازین رو او را رنگی یعنی بی صفت یعنی صفتی از صفات
صوری ندارد نظر صفات معنوی که عبارت است از رنگی محو عدالت یعنی صفت ار

تم چنانچه صفت حیات وسمع وبصر وعلم وکلام وارادت ورحم وربوبیت وکرود
امثال آن ررستوکی گوینه وقدرت تکوین داو و بکاری را رجگین خوانند وصفت قهاری وجباری
وکبر وانانیت وفنا کردن عالم ومانند اینرا تحوکی نامند حول این همه صفت ودات واجب
الوجود همیشه موجود است بمقتضای ارادت ومشیت منصه شهود می آیند باعتبار این جمله صفات
اندات پاک را رنگین گویند یعنی جامع جمیع صفتها و اسما وقدرتها چنانچه در حدیث آن
همان پرس الکیانت که دست و پا و چشم وجسم نه او دبیر بشی تا ورد ودر جای
بی پای رونده و بی دست گیرنده و بی چشم بیننده و بی گوش شنونده هر چیز رو دانند است
پس پای حقیقت و پای معنی این دو نام یکی ذات بحت است که وی را بیبار گاه او راه
نیست همان رنگین است و همان رنگین است زاد تسبیح در آداب رسوم که نوع آن را در
زر ابتدای پیدا شدن تا حین فقیر عمل آوردن ضرورت است پس این ادای چند از کتاب
اچار ادرس لعقد ضرورت استنباط نموده بر نه گشته حرفی مبدء به اچار ادرس نام صحیفه است
سری دت نام رهبر مطلق راحکام جمیع مید و کثرت ها بر یک هزار و پانصد اشلوک تصنیف
کرده است آغاز زاد کیم مشتمل بر نه گشته گشته اول در آداب بیدای صبح واداء بول و براز

بضرورت روا باشد وسر برهنه بجای خانه نرود وزنار را بر گوش راست بنهاد اگر جامه
پوشیده باشد پس ازیت انداز مختصر که زنار پایین از کمر نرسد ودر حالت قضای حاجت پارچه
پیش بینی دراسته بپیچد و نظر بالا داده و جانب بول براز نگاه نکند که منفر بعبارت است
وکفش پاخانه علیحده دارد وازان نود بر فیرد و دیرتر نه نشیند و در جای که مرده میسوزاند
یا در محلی که آتش افروزانند و بر قلعه کوه و در دیواله کهنه شکسته و بر سر راه مورد مار و کناره چاه
و باولی و تالاب چه خشک وچه پر آب و در باغ و سبزه زار و زیر درختان سایه دار ودر سر پس
شالی و غلات و جای بستن گاوان و شاه راه و جای خرمن غله و نزدیک دیوار
خانه هرگز بول و براز نباید رفت و برای اندست آب و گل پاکیزه در جای که گذاشته باشد
اگر جای پاک نزدیک بود در دست راست نکند الا یا از گلو انداز اما بجای پای از
یک انار یا بالا کم نباشد پس بعد از فراغ اجابت اولا مقعد را با گل وخشک پاک کند و از جا
بیرون آمده جای دیگر نشیند و باحتیاط تمام چنانچه اثر پلیدی نماند الت را یکبار مقعد را سه بار
گل مالیده آب شوید و گلی که بمقعد خواهد مالید اول مرتبه آن قدر باشد که بر چهار انگشت یعنی با نصف
کف دست گنجد و مرتبه ثانی نصف از اول و مرتبه سوم نصف از دوم یعنی سه گلوله باشند اما وقت
اندست باید که دست راست از ناف پایین و دست چپ از ناف بالا نرسد و آنچه آب باقی

وطهارت مل مدانکه بنی آدم را باید که هرگاه دو گهری از شب باقی مانده سر از خواب
بر داشته وبفور بر خیزد نموده زبان را به سر بیگوان و گنیت گنیش وغیرها معبودان آن مذهب اسلامی
مشغول سازد بار بر روی دست خود را در روی دست خود را از سر انگشتان کف مشاهده نموده دعای
خیر در باره عالمیان و حکام زمان از جناب رحمان در خواسته بنیت نیک از بستر بر خیزد
ولقضای حاجت بقدر تیر پرتاب جانب جنوب یا نیرت گر گوشه است یا بین غرب وجنوب
برود اگر درده باشد که اطراف آن آباد باشد پیش از طلوع آفتاب و بعد از غروب
هرگز دورتر نرود طرف آفتاب روی و نشست کرده بول و غایط نباید کرد و روزانه روی شمال
و شبانه روی جانب جنوب نشسته و خورشید را بدست راست گذاشته بول و براز باید بر تخت
و کنار حال بول و براز نکند و تف نزند اگر در خانه یا پاخانه در کنبد شده در ای قضای حاجت
باید کرد اما در حالت بیماری و ناتوانی و در هجوم ابر و باران و نامعلوم شدن اطراف یا جای
دیگر سوای آن جای مقرر کرده نباید که هر طرف رو کرده نشیند رواست اما الا
بالای زمین کاه خشک سوای کاه گیاه یا چوب خشک بیدون چوب پلاس
دبل یا طشت وطبق پر نهد و غایط بران ریزد زمین فقط نباشد الا

که خس و خاشاک و حبابت کف و موی و امثال آن که اسیب بشد بر کف راست بگردد و لمحه توقف
کند تا زرد برزد پس دهان را نزدیک به بن دست که بر پنجه است آورده آب را بجوید قسمیکه
هوا برنخیزد و سه بار این قسم عمل آید که این یک اچمن بود و اگر محل بن دست ازاری رسیده بود
زیر بن انگشت خنصر تا بر پنجه هم اچمن کند اما از بن انگشت سبابه هرگز جایز نیست و در وقت
اچمن کردن خاموش باید و بعد الفراغ از اچمن دو بار دهان را بها طی کدورت ببیند از
جائیکه بن انگشت است پاک کند و بر بمن در اچمن القدر آب خورد که تا بسینه رسد و چیزی
تا حلقوم و پس تا کام رسد در روزن تا القدر که لب تر شود و بعد خوردن آب اچمن این
جا را مس کند باین ترتیب بست راست بر سر انگشت دهان را و بسر انگشت سبابه و ... بینی را و بسر انگشت و خنصر ناف را و بهتام دست سینه را کاکل را و بسر تمام انگشتها هر دو
دوش را مس کند و هر بار که مس کند انگشت را در آب تر کرده باشد که ثواب احتیاط
کند که وقت اچمن دست بجوی سر غیر کاکل جای دیگر نرسد و از ناف پائین هم نرسد
و اگر برسد باز اچمن کند و در حالت کاکل کشاده و کفش و بینه سر که بین جدا شده و دستار
بر سر بسته اچمن کردن جایز نیست و اچمن پای که از پاشستن باقی مانده باشد کردن روا
نیست مگر بضرورت که آب دیگر بهم نرسد پاره زمان بر زمین ایرد و بباقی اچمن کند

باید

و پائی که دست تا پای باور رسیده باشد اچمن هم نباید کرد و آب گرم هم ممنوع است که بیمار را
روا است و اچمن تر باد و را اچمن قائم مقام شستن است در حالتی که شستن کردن نتواند اچمن
کافی است خصوص قبضه مس بچیز پلید و مردم ناپاک سهوا باشد اچمن باید کرد و اگر
عمدا باشد شستن واجب است همچنان هرگاه از بازار گردیده در خانه آید یا از راه در آمده
باشد یا بغل داری پلید پای آلوده شود بعد شستن پای اچمن کند تا تهیه می کند یا چیزی که
در دهان مانده باشد بیرون آرد یا عطسه دارد یا زند یا از چشم آمد و اشک برآید یا کو
بزرگان کسی زند یا از خواب قیلوله برخیزد یا زنار تبدیل کند و دیگر امور که همین دستور
باشند اچمن کردن ضرورت الحاصل که مرد خود را گاهی ناپاک نگذارد و اگر لب تالاب
قوی جا دیر اچمن نبود آفتاب را ببیند یا پشت گاو را و اگر آن هم نباشد سه بار بی نشس
گوش راست را مس کند نمط فرسه سوم در آداب داتون کردن باید دانست که تیکه
مشرق برهمی ظاهر شود از طهارت بیچ فارغ شده پیش از شستن رو بجانب مشرق یا شمال
کرده بهر داتون کردن بنشیند اولا چند غرغره باب کند و اگر کسی بر چشمان مالد و داتون
... در دهان ... و در الحالت حرف نباید زد و دست راست را در میان
بر دو زانو باید داشت و آب غرغره جانب دست چپ اندازد رو بهر دو عقب اندازی

منع است اما اولا چوب داتون از درخت بیرون تر الحر یا لنگ که از پشت او چرخ پیشد
بخوانند یا شاخ مسواک از درخت جدا کند منتر هست ایدر یا بنگ خوشبو بر حالش و بزیجا
بر هم برکت سباخ نبرد بنشتی و اگر مسواک دیگر کسی آورده دید نامرکاه وقتی که داتون برای
کردن بدست گیرد منتر مذکور بخواند و درازی مقدار داتون دوازده انگشت باید یا هشت
انگشت یا بقدر وجب یا بقدر بر ادیش بر ادیش فرجه میان سر انگشت و سبابه است هرگاه
هر دو انگشت را دراز کنند مقدار فرسبی آن بقدر سر انگشت خنصر باشد و پوست از و جدا
نکند و لیکن بسیار سطبر و کج و کرفته و کرم خورده و بسیار خشک و بسیار تر نباشد و برگ باو نمانده باشد
و خود بخود بر تنیده باشد بلکه سر آن خود کوفته باشند و از یک طرف شکافته آورده سند و گره
بر سر بدنش نباشد بعد الفراغ داتون را ماب شسته در جای پاک با ندازد و درختان که لایق
آن داتون کردن جایز است اینست کیر کرنج که هم ابنی انبه نیمون
کتهل بهل اولکا ال کترل هرکلاه و غیره و درختان خار دار و غیر آن و درختان
شیر دار بدون بر و بیل و مالتی ریال و درخت تلخ و شور و پوست با نبس و غیره الحاصل
سمرت روا است و درختان که در قدیم ستر ممنوع اند از آن داتون مسواک نباید کرد
خصوص پلاس جانو کیتار ریتها ... که ... ی بیج در ... سال بیلو خوجیا ... اکتار

پستی بهر گوکل هیرال یعنی مغیل انجیر و تاک سن درخت خشک بر درخت که نام آن
معلوم نباشد و اگر ضرورت بود از درختان دیگر باید کرد اما از پلاس و جانب یعنی
شمال جا ... احتیاط باید کرد اگرچه در نسخه تبش پوران و در سیکت پلاس مرقوم است که هر روز
از طلوع آفتاب هر روز داتون باید کرد و هیچ روز ناغه نکند و بعد طعام خوردن هم
داتون کنند اما آئین هر دو حکم برای فقرای سنیاسی یعنی تارکان دنیا اند و اهل
تعلق را داتون کردن در این روزها منع است هرگز نباید کرد روز پروا اماوس چهتهی
نومی چودس که رشن چیم لو ... اشتمی سکلا پچهه سنگرانت و دادیت ... در دیگر روزها
باید کرد و اگر احیانا داتون بدست نیاید عوض آن دوازده غرغره کند یعنی غرغره ... انگشت
الله مسواک دندان بکند نوشته صادم در آداب شستن آن دن محتوی بر شست نوع نوع اول در
بیان معنی شستن و بایگری آب چه شستن عبارت است از تن شوئی که از سر تا پا همه تن تر
شده و درست و شوار در آید بموجب ترتیب شاستر اما چون در شستن بر یکجا اچمن و دو زنی
هم جا احتیاج باب پاک است و آب پاک آن بود که در اشک ... و دالیق او تغیری راه نیافته
باشد و چیزی ظاهری گرد او نبود اگر در ظرفی باشد مستعمل دیگری نباشد و از میان آن
هیچ نکرده باشند و بهترین همه آب ها آب سری گنگ است و بعد آن دیگر دریاها پس آن

آب انهار و جویها که جاری باشند و آبی که از کوه آمده روان باشد مثل بعد آب تالاب
که عرض آن از سی و دو دست کم نباشد و طول زیاده یا همین قدر باشد اگر طول و عرض برابر هم ضرب
داده آید مقدار تکسر آن یکهزار و بیست و چهار دست باشد و عمق آن اگر یکدست باشد بهتر است
و الا نه اگر آب عمق هر دو دست بردارند برهنه دیده نشود هم جایز است و اگر عمق زیاده و عرض
و طول کم باشد و بضرب دادن هر سه قطر بیکدیگر بقدر یک هزار و بیست و چهار دست باشد هم روا می
دارند و آب چاه که در وی آب از ده هزار پا اقلاً کم نبود پاک باشد و آب باران و چشمه همین
حکم دارد و والی مرزمین که برو از سیلاب اندکی از هم پاشیده باشد و در نشیب افتاده قرار گیرد
آنرا پاک شمرند مگر آن آب بقدر تسکین تشنگی گاو باشد و پلیدی و نجاستی آلوده نمی
نشود و رنگ و بوی و مزه آن بجای باشد بدان آب وضو و اچمن هم جایز است و آبی که در صحرا
از باران در نشیب گاه با این همه شرایط که مذکور شده موجود باشد نیز پاک است آب آبی هم اشنان
اشنان و اچمن و سیوا و سندهیا درست و بار روا باشد و خوردن آن مباح اما در ماه ساون و بهادون
در دریا و انهار غسل کردن منع است بسبب کثافت و گلی است که در آن از هر طرف جمع شده می آید
سوای دریایی که به بحر محیط منتهی شوند نام اینها مبدل نگردد مثل گنگا و جمنا و سرستی که همیشه
پاک و پاک کننده اند و در سمرت دیگر دیده شد که صفت دریا که بنام مذکر اند هم حایض شوند

مثل

مثل گنگر و ستلج و سند سا گروسون بهتر است که اینها هم تر بوده احیاناً در ماه ساون و بهادون
کسوف و خسوف واقع شود در آن روز و شب غسل همه دریا و انهار جایز است همچنان روز
پورنماشی ماه ساون اشنان دریا رواست اما در هیچ حالتی برهنه مادرزاد شده غسل نباید کرد
و اگر از حقیقت سنکلپ تالاب و چاه آگاه نباشد باید که پنج مشت گل از تالاب و سبوی
یا کوزه آب از چاه برآورده بیرون اندازد بار اشنان بکند و آب بخورد تا جرم مرده شدن
جانوران که بوقت عمارت می میرند گریبانگیر نباشد و سنکلپ آنست که بعد بنای تالاب و چاه و خانه
و محل برای دفع گناهان کشته شدن موران و جانوران در تعمیر عمارت هوم میکنند و طعام با
برهمنان میدهند و آنچه لایق باشد میدهند تا از گناه پاک شده ثواب عمارت حاصل کنند و در میان
آب کف آورده و بر هم زده اشنان و اچمن کردن درست نیست … در بیان آداب
اشنان کردن چون بقصد اشنان در دریا در آید ساعتی در آنجا توقف کند تا آبی که در حالت
رفتن جا بجا پیدا نگذارد و بدون آنکه پای را بیرون دریا بشوید در دریا داخل شود و آب دریا و
تالاب را بچوب یا دست و یا پارچه بر هم نزنند و در آب بول و غایط نکنند و لعاب دهان و بلغم
… از کناره آب بیشتر نکنند و چرک بدن را در آب دریا نشوید و در دریا روبروی آب و در آب تالاب
روبروی آفتاب غوطه باید زد و سه بار ستری گنگا بگوید و هشت بار آب برکف دست گرفته …

و پوشیده بر سر انداخته و هر بار نیمه از آن بگوید و در دریا و تیرتهه … و خانه برتهانه که در آید و …
تیرتهه و دریا دیگر را ستایش نکند و در دریایی که تیرتهه باشد لازم است که کش در دست گرفته اشنان
کند و الا اشنان بیفایده است چنانکه جاپ بدون شمار نماید بی بخشند و بعضی برهمنان دانا
گفته اند که قایم مقام کش حلقه نقره یا طلا یا مس در دست بوده باشد غرض که دست خالی نبود و ظرفی
که برای اشنان خود فراهم آورده باشند مثل آب و تلک و برنج و کش و غیره اول از آن به دیگری ندهد
اگر بامر هیچ داد و ستد … مصلحت نیست و بعد غسل بدن را با دهوتی صاف پاک نماید کرد و بعد
تنها هم بدن را پاک نکنند از پاره پارچه که آن را برهنه مانده … صاف و پاک کند و بعد اشنان
دست بر تیل سیاه نرسانند … و با کسی هم کلام نشود … در میان اشنان بداند که نام
اشنان … یکی … که موافق احکام
بید بود آن همیشه میسر نمی آید که در آن شرایط بسیار است و بدون تیرتهه و دریا صورت عمل نتوانند
گرفت … میتوان کرد و آن شش نام داده اول … که نام آن برات اشنان
گویند که آن عبارت از اشنان … سه سال و آن … است چهارم …
و آن … است که … بجا آورده … حصول مطلب … کنند پنجم …
مراد در دریا رفته … ششم … اشنان که محض برای رفع حرکت … باشد

… اشنان

اکثر شش اشنان در صورت میسر نشدن غسل دریا و تالاب و چاه اگر در خانه باب گرم یا سرد
اشنان نمایند جایز است نوع چهارم در تفصیل اشنان برات بر کسی مقدور نبود و بیمار نباشد
و اختلال ندارد بر او لازم است که اشنان علی الصباح و نصف النهار … بجا آورد ترتیب اشنان
برات اینست که صبحگاه بر خاسته بعد ادای … داتون کند … که هنوز ستارگان
بر آسمان نمایان باشند اشنان بکند که اشنان صباح دافع افلاس و حوادث بزرگ است
بعد اشنان بعبادت سندهیای برات پردازد و بعد غروب ستارگان بگذارد و چون آفتاب
طلوع نماید برنج و حبوبات در دست گرفته سه بار روبروی آفتاب … نمسکار کند که
موجب رفع جمیع ناخوشیهاست بعد اشنان یا وقت اشنان دیدن برتها و صنم و برهمن عالم و
ماده گاو و کیله و طلا و آتش و آینه و خوک و … از آب بیرون آید بسیار ثواب
است و دیدار او در دیدار کردن و تعظیم بجا آوردن خیلی برکت و ثواب است و اگر …
با او هم کلام شود … آتش پرستان و کسیکه … و مردم …
و کسیکه سرپاره عکس روی خود در روغن زرد ببیند و دیدن آن هم برکت … هر گاه …
… بیند … خصوص مرد فاسق و بدکار و بینی بریده و …
لنگ برهنه و کسی را که بوی بد از وی می آید این همه را نادیده بمردم دانا و توانا …

امنیت تا که از اشتنان و عبادت برات خارج نشود و مدهیان سنه‌ها دو بوم و ترین و فت
ماده و پدر خارج نشود از خانه بیرون نرود و بلا رو نهایی نه پردازد و آداب و آیین از امان
و رسوم قبیله خود هرگز از دست ننهند و جمعی که رزق او بسان رزق مطلق نرشود کار بارد
ملازمت سرکار قرار داده باشند مگر بود آن امان رو هم لازم است و برای سیر کلت الی
بعضی اکسیران فرموده است بعد الفراغ اشتنان و رباضت برات سرکاه و صبح و دو کم پی از طلوع
آفتاب گهنه از اشتنان مدهیان کرده سنه‌های و ترین اشتغال آن که لازم عبادت مدهیان است
بجا آورد بشرطیکه از اس نوجا اگر بر نجوا کسته پسد اشتنان و عباده اگر بکنند محض اجمی کرده
فرایض را ادای سازد هم روا است در شخصی که هر روز بوم میکند او را هر دو اشتنان ضرور
است اگر کای غسل نتواند کرد برهمنی را یا پسر یا برادر بزرگ یا استاد یا همشیره زاده یا
داماد را بگوید که اشتنان کرده بوم بکند نوع ششم در بیان اشتنان مدهیان کسی را بار ای اشتنان برات
نبود دیگر یک لازم است که هرگاه طعام و یروزه هضم نا نیافته باشد بر دو بار البطل و آب سسته
اشتنان مدهیان کند اشتنان مدهیان فرض عین است اما در حالت علوم هضم و اسلاک
کرا وخ از شش سایند و کوزه‌ها مرشوند یا اول و دا هم یا جمی مبتلا باشد اگر اشتنان و سنه‌ها و جره
اشتغال آن جایز نیست و بعد طعام خوردن هم اشتنان نباید کرد و بوم و بوجه لبه طعام درست نبود اشتنان
مدهیان ... کرده ای

مدهیان یک جگری پیش از دو پیر باید کرد و بعد گدشتن دو پیر اشتنان چندان ثواب نداد دینی
زر مبادی ظهور آفتاب تا نصف النهار عرصه و راز مدهیان را مقرر است از طلوع روز تا تیم روز
هرگاه خواهد بکند اسباب تعلق را ضرور است که حتی الامکان ترک اشنان مدهیان نکنند عبادت
یزدان و ترین پیران و خوردن نان بدون اشتنان مدهیان روا نیست نوع هشتم در اشتنان
ساتیکال بعد آنکه اشتنان شام بان پرست و سنیاسی را ضرور است که هر سه وقت این را غسل
کردن و پاک باشدن هم آنست و ارباب تعلق لیکی که سینی را اشتنان ساتیکال فرض نیست
اگر کند مختار است و اگر نکنند ضرور نیست محض دست و پا شسته و اچمن کرده عبادت سنه‌های
بجا آرد نوع هفتم در اشتنان سببی غیر مقرری که گاه گاهی باید کرد در حالت مس مالک کس
و انتال آن در حالت نی یا اضلاع و گربه یا تمی و لحد نی محت اگر دو انعر جماع کرده باشد و لحد اشباع
موی سر و ریش و لحد دیدن خواب ناملایم و مس کردن یا کسی که او را هوم بیرون شده باشد
و در حالت مس زنی که از زائیده باشد پیش از طهر در حالت مس ما داده که فرزند او عورت
مرده کار باشد و مس استخوان مردم و کاو یا مس کردن یا زاغ و سگ و نوع خاکی یا گاو و خوک
و گورش حوض که بر سر واقع شود و مس با شخص ملا رو کهذب و در حالت افتادن سجال
زاغ و بوتیمار و هر گاه خون از دهان بر آید یا موی در دهان کرده رسید اگر لحد از انه اول دی نبط

آب بدبست نباید نباشد کسی را مس کند یا این همه چیزها واقع شود بر او اشتنان واجب است اما
اگر کسی در رسیدا مس نشود اگر دست و پا شسته اچمن کند کافی است و اگر پیش اشتنان
مقرری او در بین حالات گرفتار شود همان اشتنان کافیست احتیاج با اشتنان سببی نیست
اگر بعد اشتنان مدهیان اتفاق افتد اشتنان سببی لازم است اما در اشتنان سببی قید دو وقت اول
نیست همچنان در مس اشتنی کس و اشتنیا یا پاک اشتنان محرم رفت که پوشیده باشد لازم است
مثلا اگر با کسی با چنڈال راه باید باشد حرف زده و مس نموده یا با چوب و تخته که مرده را
بالای آن گذاشته بر آمش برند و مس یا بر همنی کرد در تمام ده برای حکم آوردن لاشه نه رسی
میرود یا مس یا شراب و شراب خوار و اوند شراب و هرگاه با حیث تا مرد میرد خواه آن
مرده از جنس خود باشد یا غیر جنس و هر کسی خواه مس با مرده کند یا نکند در آن اشتنان
بار رخت کند بعد غسل و رخت شستن مس با آتش کند و اچمن بار وغن از دنیا نماید و مس
با مردم جرایم کبیره و آن هفت کس اند اول کشنده برهمن دویم کشنده طفل سیوم کشنده
کاو چهارم کشنده زن پنجم شراب خوار دایم الخمر ششم بد کاره با زن استاد و مرشد
هفتم کسی که مدد گار و معاون دهم نشینی و هم خانه اینها باشد مس این هفت کس
اگر عمدا باشد بعد اشتنان محرم رخت کردن آتش را مس کند و اچمن با روغن ورد سازد
... ایمن ...

یا مقصد نیست بار جاب گایتری بخواند و اگر سهوا باشد اشتنان با جامه کافی است
و مس با میمون و خرو شتر اونی و اونیه و سگ و گربه و زاغ و علیو از و پارچه که با بول آدمی و غائط
متر شده باشد و منفرد خون و منی و لای کرچها اگر از ناف پایین باشد یا دست یا
رسیده باشد آن موضع را بشوید و اچمن بکند و اگر از ناف بالا مس واقع شود
آن جای را بکلی بشوید و هم اشتنان کند و اگر چشم و لب پایین رسیده باشد از روی لبد
اشتنان برست بعینی او زره لاله و آزاد با پنج کب اچمن کنید پنج گب است که از ماده گاو
بهم رسید گو بر کوتر ضوات روغن شیر هرگاه برای شخصی اشتنان سببی حادث شود
و او بسبب بیماری بر غسل کردن قادر نیست باید که مرد دیگر صحیح البدن ده بار اشتنان
کند و هر بار آمده بان بیمار مس کند تا او پاک میشود اگر ممکن نباشد یا حارت سمی طلای
در اشتنان را به سینه نه پاک میگردد و اگر شخصی باد جود سه اشتنی بسبب شدت سرما یا مانع
دیگر اشتنان ماده نتوانند شده و لقید سه یک سشتی داده باید که اچمن کرده نام ای دوینه ها بر
زبان آرد و هر بار قطرات آب بر گوذ بینه از دست پر طایت نشری دیو آگنی بر جا
سوراخ بر بعض اندر و بعد از آن این سه بار منتر را که در ذکر سنه‌ها است بخواند و هر
بار قطرات آب بر سر خود افشاند ایوشناه و روپداد سی بر پنج استیخ

و نزدی ملک ... پور از ... لبد

واگر قدری توانائی در شستن بیشتر نداره شستن بمالد یا پارچه را تر کرده بر بدن بمالد
فقط درکابست آب برای نورستن حصول کاری و دانست شستن آن بوقت وفا کردن نماز بسته
و میل شستان برای دفع چرک بدن بدستور میکرده باشد و آب پاک و هم او از مطلوب نوع پنجم
در بیان آنکه اگر آب موجود نباشد یا بسببی دیگر در میان آید خود را چگونه پاک نماید بچه طریق
بی آب پاک شود آن را تیمم گفته اند اول آنکه آسمان که خاکستر از آتشکده گرد و بر بدن
خود بمالد دویم گرد و خود شستان که در رهگذر کاو ال بنشیند و گردی که از پای رفتار اسپ خورد بر
تخته بمالد سیوم با پیخوار شستان که خاک پاک بارگشته بوده بر بدن بمالد چهارم مترا شستن
که او هستا که بالای آسمان سببی نوشته شد پنجم دب شستان که هرگاه آفتاب و ابر پرده
واقع شود آن قطرات بر خود بگیرد و این بهترین شستان است ششم مانس اسمان که جمیع حواس
خود را جمع آورده و تمام [illegible] بسته باید باز تمام [illegible] بر زبان آورده گوش [illegible]
در مساس کند آنا باید که تا مقدور امکان طریق آسان اختیار نکند و فراغت و دست سود
بلکه خود را بر یافت چگر نماید که تولد نوع آن [illegible] لود فراوان جسم و گردش و ترشیح [illegible]
و چهار رنگ اجسام مختلفه در بدن انسانی میسر آید کمال افسوس و هزار حیف و حسرت نادانی
و غفلت است از [illegible] حصول چنین خلقت شریف و در مراعات [illegible] و تقدم
مراتب نیکوکاری که موجب نیکنامی دنیا و باعث نجات آخرت است [illegible] و تغافل ورزند پس

دیرینه [illegible]

و بسط [illegible] شستان سوای بستر شستان و گرفتن خواندن جایز نیست نوع پنجم در آداب [illegible]
ستنها و این بر شش نوع است نوع اول در ترتیب و موی و پیرنه آماده اگر هرگاه از
شستان بدو وقت که گفته شده فارغ شود بدن را با پیرنه خشک صاف کند و با دستها
پاک [illegible] نیز بود و موی پاکتر بر کمر بندد اما موی لباس و نیکو جایز نیست
و موی و پیرنه اگر از سوت باشد باید که آن را شسته در جای علحده برای خشک شدن
گذاشته باشد پس اگر با هیچ پارچه دیگر واقع نشده باشد هرکه آورا بر دست او
پاک شسته باشد و موی پس و پیرنه شال و لتره و ابریشم محتاج این نشود نیست باید که موی
و پیرنه را در رشته اصلی که در وقت فرو کردن از الات یافته گی باقی میماند و اگر باشد
اگر رشته اصلی نباشند از همان برابر باید یافت و موی پیرنه تر سبنها جایز نیست
از این دو موی و پیرنه دو کوین میداند تا گر از آب دریا و تالاب که آب تا کمر باشد
استاده سنتها کنند با موی ترغیب نباشد نوع دوم در آداب و تنظیم سنتها بدانکه سنتها
وقت صبح را که آفتاب قریب طلوع باشد و وقت دوپهر را که آفتاب برکرانه و سیوم را که
آفتاب بغروب قرار رسد میگویند و سنتهای عبادت است از عبادت ایزدی که در این رسالت است

سنتهای کند از آب بسیار باید چه سنتها کردن در کنار یک آب و ارده بیرون از آبادی در چند جا
کناره تالاب و کرساله و کوه [illegible] صد چندان و بر کناره [illegible] گنگا و دریا هزار چندان و در معبد
[illegible] بیش برتها [illegible] لک چندان و نزدیک [illegible] مورت [illegible] و در محل
آگنی هوتر همین قدر تصور باید کرد و مهلت وقت سنتها [illegible] دوگهری مقرر کرده اند
یعنی سنتها [illegible] وقتی شروع باید کرد که هنوز ستارگان بر آسمان نمودار باشند و تا طلوع آفتاب
رو بمشرق نشسته بخواند بستر کاری [illegible] خاطر نماید و اگر [illegible] نیز جاپ کاری نماید از آب
[illegible] باید و سنتهای [illegible] وقتی شروع کند که آفتاب بغروب نزدیک باشد نصف و بعد نصف
برون تا ظاهر شدن کواکب رو بمغرب نشسته بخواندن کاتری مشغول باشد و سنتهای دوپهر لبد
چهار گهری روز برآمدن تا پنج [illegible] روز که [illegible] است رو بآفتاب نشسته [illegible] تواند جپ
کاتری کرده باشد جپ [illegible] و هر کدام [illegible] سنتها [illegible] لکن [illegible] قدر
بگیرد [illegible] کم [illegible] که در جرا اوسط دارد و مرتبه اعلی [illegible] است
و حد ادنی ده بار است که این فرض است اصلا ترک آن نکنند و سنتها [illegible]
نباید کرد وقت باید که تمام و درست و بی لغزش و بی شکستگی [illegible] و درازی او [illegible]

[illegible]

[illegible] او شود در [illegible] وقت عبادت نماز میکنند هیچ گناه نزدیک آدمی آید
قسمیکه ما نزدیک [illegible] بر [illegible] پیش [illegible] سنتها کند او را در این شود
نتوانست [illegible] [illegible] بلکه [illegible] باد کوه نوارد
برای [illegible] وجمعی که همیشه سنتها میکنند بذات [illegible]
واصل میشوند [illegible] و بجمع دولتها سنتهای نماید و هرکه از سنتها منکر است
[illegible] واجب است که در سنتها تعطیل نکند [illegible] برکت
[illegible] که هر طایفه در هنگام زادن و مردن [illegible] در حالت ناپاکی بیماری و در وقت هجوم
ابر و باران و باریدن برف و ژاله و ناپاکی جای عبادت و آب پاک و هجوم [illegible] بسبب
حادثه غم سخت در [illegible] سنتها را معطل در شستن گناه ندارد باید دانست که اگر گناه خیالی
و جرایم صغیره [illegible] شب [illegible] سنتها [illegible] دفع [illegible] تا در [illegible]
شود سنتهای [illegible] [illegible] سنتها [illegible] و اگر یک
سنتها [illegible] فوت شود سنتهای دیگر را [illegible] سبب [illegible] و [illegible] لازم است
[illegible] سنتهای ادای نماید [illegible] صحیح است و اگر [illegible] بر بیرون [illegible]

[illegible]

باشند و شش هنگام گاه در هر روز و در گروه باشند و دیگر سبحه یعنی مالائی که برای جاپ کردن
بسته بوده است اینست اودراکهه چیال لوته بلور سپید راکهه کول بوره طلا نقره و علام
انیا انگشت دست راست و در ابی که تا ناف باشد بسته باشد تا ایستادن باید کرد و کاتری میوان
ز آب باید خواند و ایالات سر را نباید پوشید بهر طرف نگاه نباید کرد و نباید خندید خاموش
بوده و دل را جمع باید داشت و بی برهنه بودن هم نباید کرد و برهنه و دوتی چرکین و پاره شده نباید در
فکر دل از ذکر زبانی افضل است و بعد فراغ کاتری مقداری بید باید خواند اما بعضی
پرات و بعد بانی خواندن بید از بام راجا بید شکال سر کرنا مام راجا خواندن مناسب نیست
و بعد خواندن بید باز او پستانی و بر وجهای آفتاب باید کرد اگر شکاب یعنی کاهل اگر گاه
باشد کاتری خوانده باید است و اگر بسته باشد باید که دو روز پرواو اداس دیسمی
دیوار تماشی بید را در دل باید خواند و قرات بلند نکند و این خواندن بیش از تریب
است و اگر ترپن در آب کرده باشد بعد از آن بخواند موقوف هرگز نسازد چون بنا بر پاکی
ظاهر و باطن هر دو از آن و دیوک و ادعا ارکان و شرایط و ادعیه در بستن بیان باید که
در نیت و آنرا خوب وجه تحقیق کرده و آموخته بعمل آورد و در این کوشش موجب حالات
است

است اما مقصود درمی و رسیدن صبس نفس است که آن را پرانایام گویند یعنی پای بند گردانیدن
دم بستن اختیار ز سه وجه قرار داده اند اول پورک آن کشیدن باد به درون از راه بینی با
طریق به سر انگشت دست راست بینی را بندد و از سوراخ چپ آهسته آهسته بیرونی برآرد بدرون
در کشد دویم کنبهک یعنی نگهداشتن و وقتی آن کشی و بادهای کشیده به درون باندازه تا آنای که با جام
و خنصر دست راست هر دو سوراخ بینی را بسدود و از و سیوم رنحک یعنی نشستن باد را با آهسته آهسته
باسکی اما به سر انگشت سکاف بست در سه سوگر زمته دارد و خنصر از روزنه بینی بردارد و رها کند این
سه کار یک پرانایام باشد تا انجام رسد اکثر فقرا و ریاضت گران هند صورت حروف او اانکیت را تصور
و در دل بسته و بعضی صورت کشن را و بعضی تصور حضور بی قلب را تمثیل به چشم باطن آورده بر قدر که توانند
پرانایام میکنند بلکه برخی از اهل جوک حیوان پاس نفس نمایند که در دوازده سال یک نفس
برآرند و اهل تلقین در بستن سه بار تصور بر ساخته شکل که را رنگ و چهار رو که در ناف صورت بستن نفس
پورک میکنند و سه بار ضرر کاتری را تکرار نمایند و در حالت کنبهک یعنی در حالت بستن هر دو سوراخ بینی
و نگهداشتن دم تصور ری شنن در قلب بصورت ملیح سیر چهار بازو تصور می بندد و سه بار ضرر کاتری
بخوانند و نیز یعنی سکن را در ناف مع بر جهار او در دل تصور کنند و در هنگام رنحک که کسی آن را از جانب
راست به سه نانه بورا در زبر سفید رنگ در حشم و در خیال آرند و سه مرتبه کاتری به تکرار نمایند

ثمره این قصورات پاک کردن باطن است که بروی در پرانایام در هر سه حالت حروف و
الفاظ منتوی کاتری را بدل تصور کرده بر زبان روح میخوانند پس بعد پرانایام او این کاتری
کرده به جاپ کاتری و دل بستن به معنی آن و دل و زبان را مشغول باید داشت و هر قدر که تواند جای
مدر جپ کند که در خواندن آن فواید بسیار از بسیار است که کاتری و دل تریف یعنی اصل و ظیفه اهل دهرم
است دیگر برهمنی در خلوت نشسته هزار بار کاتری برخواند در یکماه از کبیره گناه پاک میگردد و ملوک که
بار از پوست خود بدر میرود و در شرح شنر مسطور است که خواننده کاتری را بی شبهه ملکت حاصل
میشود و در سوراج تاران ادب نشر آمده است کسی که او در ده افتاب بر نشسته کاتری بخواند خوف
و خطره از آن دور میشود و گاهی روی مصیبت نمی بیند و در اسکند پوران بیان است که در بیان بید بی
کاتری دیگر منتر موثرتر نیست که برطفیل او گناه و گناه عقبی سرانجام میشوند و کاتری حافظ از جمیع
آفات است و خواننده کاتری به صحبت الفاظ عمر دراز یابد و افزونات باران و اصل میگردد پس لازم
است که الفاظ و حروف مخرج کلام کاتری از نیست محقق آموخته و یاد گرفته باو مشغولی کند
و در این کوشش بر کاتری نا تمامیت و دانسته معنی آن بر الکار بدانکه معنی لفظ منتر کلام سر است
و کلام سر که اسم بدل برخوانند آن را منتر نامند و بعضی اسم اعظم را نیز گویند و کاتری عبارت از کلمه
توحید است و لفظ او نکت که او را او ادام گویند نام انوار است که تمام عالم از نور ظهور یافته

ورد محو خواهد شد چون این نام در هر آیات بید می آید از موجب ابتدای کاتری نیز آمده است
و این اسم مرکب است از سه نیم حرف یکی اکار یعنی الف مفتوح دویم اوکار یعنی واو مضموم
سیوم او امکار یعنی نقطه میم یعنی الکار پرورنده است و اوکار فنا کننده را گویند و مکار
شکنی را نامند یعنی قدرت کامله پس هر سه صفت ذات او است و در الف ذات کاتری
نام نوری ذات حق سوتیا و برهم و بیرکه دو آمده اند اصل معنی کاتری انست آن سوتیا یعنی
بر کاش او ب و زمین و الکاش او بهشت و تمامی مخلوقات پائین و بالا محیط است
آن سوتیا برهم یعنی از بهر کار سر سبب بر کاش پر نور که نور آفتاب و کواکب و بر جهاو بتش جانور و جمیع
دیوته و غیره را روشنی بخشیده است و این هم روشنایی فیض مید از آن بزرگ دیو یعنی بر کاش اوب
بزرگ را که اند دسوراج و همه را بزرگی و نور داده است او را در دل و دیان یعنی تصور میکنیم و
سجده میکنیم و نیاز بجای ارم که عقل و حواس ما مردم را هم روشن کند و بسوی نور خود دل ما را
رهنمائی نماید و در اعمال دنیا و عقبی یاوری و در حفظ و لید جاپ کاتری یکبار برای شناوت
چاکپ بلکه حاصل کاتری سجاوت قرائت برخواند و آن انیست حتی جاو با سکو برم
کام تو که پیده برت چین با بام بار بعد از آن آیات بید را باته یعنی و رد کنند اگر آن محمید اند این
چهار مساوات که ابتدای بید است بخواند چنانکه واک بید اعلام هرگز نیابد تا شکوک بهم چهار بار

بخوانند و اگر چهار بیند اوراد است بهر اسمی سه بار بخوانند و اگر شش بیند اوراد است سی و دو بار
بخوانند و اگر ترپن بیند اوراد اسم اعظم است بهر اسم یکبار بخوانند پس بعد چهار سلوک که یکی یگانگان
به هر جا در روز ازل تعلیم داده و در سری بهاگوت مسطور است از بینت باو گرفته میخوانده
باشند خلاصه مضمون این چهار سلوک این است که ای برهما آنکه پیشتر هم بودم منم و غیر من هیچ
نیست و آنچه دیده میشود هم منم مانند که چند زیور ساخته از طلا است و بشکند در هر حال
همه طلا باشد و قوت و بینش و شنیدن و ادراک چیزها جانداران منم و بر تمامی مخلوقات محیط
ام مثل الماس که همه جا محیط است همین قسم در تمام جانداری ام و هر چه غیر و جانداران
و آنچه غیر من دیده شود اینها محض نام بیش نیستند هر چه است منم اینقسم مراد در هر جا خیال
کردن بلکه ارباب هوره مشغول باشی که در بند عمل نخواهی ماند و فارغ خواهی بود همچنان دیگر جا در
سری بهاگوت مذکور است که این فن را باید که حواس خود را جمع کرده تصور کرده سرب
سری بهگوان که محیط عالم و عالمیان است و هیچ چیز از موجودات بر سه جهان از و بیرون نیست
و در دل آورده او را سجده کند و مانند نوری که در آفتاب و ماهتاب است آن نور ذات اوست
در تمام جانداران بقدرت خود ساری است و غیر او موجود نیست هر که او را همه جا بیند
از ترس دوهم برآمده فارغ بوده سعادت ابدی یابد دیگر بیان او بیند ترپن کردن

تا که

ابتر بین بیند و واقع است که و [illegible] سعادت است خلاصه مضمون آن اینست ناراین [illegible]
که در میان همه جانداران است و جان همه جانداران و روح است آن ذات احد خواست
که بسیار شوم و خود را آشکار کنم از دو برای که به پیدا شده و در هر جا نام یافت و بیش ظاهر شد
و از نور و بر جایت و [illegible] و جمیع فرشتگان و جمیع ذوی حیات هم از و ظاهر میشوند و
در او محو میشوند و آن ناراینی که این همه از و ظاهر شده اند خود واحد و لا ثانی است همیشه بوده است
خود قایم جان ناراین در همه جا است و جهان ناراین نیست است و مکان ناراینی [illegible] مکان ناراینی
اندر است و جهان ناراین سال و ماه است و جهان ناراین پانزده روز و دن و شب است و جهان ناراینی
است و [illegible] و جهان ناراین رکیشر و اولیا است جهان ناراینی زمانه است جهان ناراین جهات بالا
هم ناراین است و پایین هم ناراینی پیش ناراین پس ناراینی راست ناراینی چپ ناراینی اندرون
ناراینی بیرون ناراینی زمینی ناراینی آسمانی ناراینی هر چه شده است و هر چه شود او است هر چه
شده و هست ناراین آن ناراینی همیشه است و آن ناراینی قسمت نمی‌پذیرد آن ناراینی بعبادت
می آید آن ناراینی تغیر و تبدل [illegible] آن ناراینی منزه و پاک است و در احد است و هم [illegible] هرکه
خود را رسته داند و حواس را کشته رسته داند و [illegible] خود را ناراینی رسیده او را معرفت را
روان کنند رسته داند و دل خود را در [illegible] رسته خود را [illegible] مطلب کردن است

پس مثل نهان ناراین است میرسانند و بمرتبه مکت میرسد از خواندن و شنیدن ناراینی از
نیک که جمیع گناهان دور شوند پس همچنان مشاهده تجلی حق در جمیع مراتب و تعینات
باید نمود که همه جا وجود او مشهود است و از همه جاها متصور حالانکه جهت مستور که هر قانه
نور هر کاشانه ظهور او است حق نیست نهان نزد ارباب شهود جز حق نبود
بلکه تمام شهود گر نبیند از عدم شعور او کور بود نه آنکه نورش نبود اگرچه
و را چاره ادراکش نکرد حبس نفس و غیره کاتری ورد میکنند ناراین وغیرها این مضمون
نماینده اند رقم از کتب دیگر هم برسبیل اختصار آورده و در اینجا نقل کرده اند [illegible]
ترپن بعد اشنان و سندیا [illegible] ترپن باید کرد اصل ترپن دیوتها بعد از آن ترپن پیتران
پس ترپن پیتران و کسی ترپن نمی‌کند گناهکار است در ترپن دیوت [illegible] هر دو دست با هم
آب هر دو دست پر کرده سر انگشتان آب باید داد و در ترپن [illegible] هر دو کف کشاده
باید داد و برای پیتران [illegible] بزرگان از بیخ انگشت [illegible] آب فرو باید ریخت
وکت [illegible] ترپن در آب [illegible] بیرون از آب
با پارچه [illegible] اگر کنار آب پاک و پاکیزه باشد آب ترپن بر زمین [illegible] و الا
در آب [illegible] باشد [illegible] در ظرف [illegible] که این رشتن کرده باشد

نزد خود

نزد خود [illegible] نشسته باشد بعد ترپن [illegible] بگوید که این آب برای کسانی برسد
که اولاد ایشان نمانده و [illegible] پیتران آرزو دارند که آب ترپن بیابند والا با امید کرده
پیتران همیشه دعا میکنند که در اولاد ما کسی هم رسد که برای ما آب بدهد اما او را از بادی
و تالاب [illegible] بیند مقدار [illegible] من او هم خوانده
برای ترپن بر زمین بگسترد و در [illegible] برگ [illegible] جانب شرق و در ترپن پیتران
رو بجانب جنوب بکند اما در آب او را در آب تا ناف ایستاده [illegible] پیتران بخواهند پس
تصور پیتران در دل کند و بوقت ترپن بر کسی خشم نراند و ترپن بر دو دست بکند و [illegible]
خود در میان آب باشد آب ترپن را از آب بگیرد و در آب ریزد و اگر برای ترپن آب
نیز [illegible] در ظرفی گرفته باشد آن آب را در ترپن در [illegible] نریزد بلکه بر زمین بریزد و در
جوی [illegible] بر کنار [illegible] نشسته باشد اگر آب [illegible] عیب نیست و [illegible]
که برای [illegible] گرم برد [illegible] آب [illegible] از جانب راست [illegible] جانب چپ
[illegible] وقت ترپن [illegible] باید که رو بجنوب کند اگر بر کنار [illegible] نشسته باشد
کند [illegible] به دست چپ نگیرد و ترپن کند و [illegible] آب در ظرفی برای ترپن گرفته است [illegible]
در میان ظرف [illegible] و بر تقدیر موجود بودن [illegible] طلا و نقره [illegible] پاک

البته بوده باشند بدون نگینه یا طلا و نقره و مس و کاسه آب به پیتران نمی‌رسد و ظرفی که
از آن ارگهه گویند از طلا باشد یا از نقره یا از مس یا از چوب کوهی یا از سنگ اگر کون
آن ظرف ارگها را بقسمی درست بگرد که آب ترپن از آن ارگها از راه پشت تیر پرتنه
بریزد پیشتر بنزینه فرجه میان انگشت نر و سبابه را گویند باید که سه انجلی برای پدر و
جد و پدر جد همین قدر به پدر مادر و سه لیت به به و یک یک انجلی بمادر و جده و مادر
جده همین قدر بمادر مادر و زوجه های برادران مادری سه لیت بدهد و انجلی عبارت است
از هر دو دست بهم آوردن [illegible] و لقدر یک وجب و ستبار را از زمین بلند داشته باشد
و آب را بدست چپ بگیرد به پیش ترتینه دست راست بریزد انگشت نر و سبابه را رگ داده واداد
هندگر بنا بیرزده و در زمینی که رفت چیده باشد آب ترپن بریزد بلکه بر زمینی حفظ
باید ریخت در راه شده ترپن نباید کرد بلکه بر بند داده و باز چه سیاه و شنا درآلات
بافتو نداده و برای هم [illegible] تا چهار ده لیت آب ترپن بدهد اما برخلاف [illegible]
نمی‌رسد و اگر بر متی [illegible] چیزی دیگر پس [illegible] که هنات آن داشته از راه محبت بعضی
بر پیت [illegible] آب ترپن بوده مضایقه نیست لیکن برای کوه [illegible] باید که اول برای
هر جا ترپن کند پس برای کشتی پس برای [illegible] پس برای بر جانب پس برای [illegible]

کی ابی هوای

پس برای بیدها پس رکها پس برای آچارجان پس برای دریاها پس برای مرکهان
پس حجان پس رایجان پس پیچان پس جانوران پس [illegible] پس [illegible] پس
نباتات پس ادویه‌ها را آب ترپن دهد بعده زنار یعنی جنگو پیت را مثل بالان کرده
برای سنکادک دوده و انجلی دهد پس آب سب شده برای دب پیتران که اول شان
کب داده است و چهار ده جم پدر و جد و پدر جد پدر مادر و جد مادر و پدر جد مادر سه
انجلی بدهد و برادران برای مادر مادر و مادر جد مادر پدر جد او یک یک انجلی بدهد و
بدانند که فوت پدر در حیات جد باعث قطع آب و دیگر بزرگان نیست جد را
در میان گذاشته ارواح دیگر اسلاف را ترو تازه سازد و مثل بعد آچمن کرده انجلی با آفتاب
دهد بعده برخاسته به شش اطراف همه دیوتهای نمسکار کند و لنگوتی کارتی کند و کمل [illegible]
و آن کمل را با بیدو دار که گذاشته بدوته‌ها بدهد پس دیوته‌ها را رخصت کند و هیچ ظرف از
کت و چهار دیگر سوادان در جای افتاده نماند اگر غسل در دریا رفته باشد پوجه در جای
درای نگاه باشد ظرفی از آب پر کرده بدست راست در خانه بیارد و در راه نبایستی
مس کنند و همان آب کشت ترکرده بر جمیع آلات و ادوات پوجه ترپن بپاشد و اگر
آب بدست چپ آورده باشد بان ابی [illegible] ظروف مانده باید آلات پوجه

را منقطر کند و اگر احیاناً بضرورت آب بدست چپ آورده باشد تا اندکی از همین آب بدست
راست برداشته بران بپاشد و پوجه کند و ظرف آب نمی باید که از طلا و نقره و مس باشد عند
الضرورت ظرف برنجی و رویین و غیرها هم رواست اما سنگینه و سوزانه دار نباشد چنانکه آب از آن
تراوش کند نوسه هفتم در بیان پوجه که اسراد لو پوجه نیز گویند و آن هم در حقیقت الهی
پرستش است که رای حکما هند بران راجع شده که جویای رضای ایزدی را باید که خود را
به اشغال پرستاری دهد این پرستاری چهار گونه است یکی [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] و
چهارم [illegible] اما [illegible] آنست که مظهر اسما واجب الوجود را بندگان وار پرستاری آرد
زیرا که آن بی صورت را بجوارح و حواس نتوان دید و تصور بدان صورت نتوان بست پس
مظهر اسم او را صورت آراسته خدمت کند تا لقفیه باطن حاصل کرده به مقصد اصلی
واصل گردد لیند در کثرت آورده‌اند که آدمی زاده را باید که از عبادت حاجی ایزدی
که عبادت از [illegible] است و از ادای حقوق ترپن پیتران و [illegible] فارغ گشته خود در
بیارچه و خوشبوی خوب آراسته بدل پوجه مشغول شود و آن پوجه به [illegible] هر کار [illegible] باید
این پرستش را اهل اسلام دعوت اسما گویند و گویند که عبادت حق بر دو نوع است یکی در
[illegible] دوم دعوت اسما و صفات اما درین دعوت پاک و صاف بودن و روزه

داشتن

و روزه داشتن و ترک خوردن گوشت و لحوم شرط است چنانکه بزرگی گفته چون بعض شد
راه موصل حق بر دو نوع است مجمل و مطلق اولین اسم ذکر ذات اله دویمین جلوات
صفت اله راه نیکو که دعوت اسمااست ترک حیوانات و لحوم و صفات این تمامی
کلیه مقصود اند لیک موقوف وقت مسعود آنند لهذا اهل هند اکثر امور دینی و دنیا بر
احکام نجوم رسانیده سعید منحصر ساخته‌اند در هر گاه اول مرتبه تعلیم پوجه یا دعوت اسما آغاز کنند
ساعت سعید موافق اسم معبود اختیار کرده به پرستش می پردازند و از علمای حیوانی اقرار
کنند پس آیین پوجه که در اچاره دشن و دیگر کتب معتبره مسطور است برای [illegible] است [illegible]
یا دیگر دیوته و دیوی را راه [illegible] یا [illegible] کمل یا [illegible] که مظهر اسما الهی اند خواند که دعوت
یعنی پوجه کنند نخستین آنرا او اهن کنند یعنی منتر [illegible] خوانده دیوته را طلبند پس [illegible]
پس ارگه دهد و آلات [illegible] این [illegible] و خوشبو [illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] باشند [illegible] آورده [illegible] کنند پس [illegible]
کشتی [illegible] از صندل و زعفران و کافور و عود و [illegible]
[illegible] گل [illegible] پوجه باید که از باغ [illegible] یا از کوه و جنگل [illegible] باشند

و غنی باشند و کرم بدارند و جود بخود نیفتاده باشند و شب مانده نشسته بلکه تازه چیده آورده
باشند و درست و بی نقصان باشند و خشک نیز نه بود که اقتان بخور بسوزند یعنی و عود از
گوگل و روغن زرد و عود و اگر نباشد بسیب یعنی چراغ مشعل روشن کردن از روغن گند یا از
روغن زرد روشن کنند پس نی و ید یعنی خوردنی و نوشیدنی پیش او حاضر کنند بر هر چه دست رس
داشته باشد چهار مطعومات و مشروبات چهار نوع اند بهکه بهوج چوشن لیه بهکه اند و دوان
را در خوردن آن دخلی باشد چون نان و دانه و گوناگون میوه بهوج اند و دوان را در خوردن دخلی باشد
چون برنج و شکری چوشن مثل شتم و مکیدنی بود مثل شکر و شربت و شیر و غیره و لیه اند به لیسیدند
چون شهد و ماست پس آنچنین کنانند باب پس تنبول یعنی برگ پان بخورانند پس نسترنی یا تکت
پوشانند پس پرکرما یعنی نثار بسیار انند پس سنگه نوازند و جرس بجنبانند برای خوشحالی پس ارتی یا
واردست یعنی ثنا و حمد معبود آوردن پس پرکرمان یعنی طواف کردن پس ندوت یعنی سجده و بعد
بجا آوردن و دعا خواستن پس منتر خوانند و بت را رخصت کنند از سر جن گویند و تمامی پوجها
همین این پایه دانند اما آنچه پیش معبود آرند از آن برای بسیده بر پیشه در رسمی دانند
آنند جدا کرده بگذارند و گل که برای پوجه گیرد پیش از آن بگیرند نه بعد از غسل اما در پوجا
نشسته و ماندن و گل کنند و هضم کلف تاری و فوتی و مال معمل منع است و در وقت پرستش کلام شوره

و در پوجا بهوانی

در پوجه بهوانی گل آک و مندار و در پوجا آفتاب گل مکرو گل کانجی و گل کیتکی و گل ببلا ده و غیره
گل لی لو منع است و دیگر چیزهایی که برای پرتما و پیکر بوس کنند از فروختن نه بلکه ملواند
که خود بخود بمیرد و کسی که خراج پرتما بدزدد و عوض کرد و یا با بیا شود و یا ششیند پوجا کنند …
برای دیوته ها از ماده گاو بهتر است و بضرورت از گاو میش و در پوجه شش و ماند به بهوانی
اگر سبب مانع سامان پوجه هم نرسد باید که به بل پوجه کند و ناغه نکند اگر یکینا بکار شود و آن کسی که
مدام پوجه میکند گویا که همیشه جپ میکند و ثروت بهشت جمع می آرد و آخر به درجه مکت میرسد
و در پوجه ماند به نیز موجب نجات است و جمعی که پوجا دیوی بهوانی میکنند گناه بکرده نزد ایشان نامی
آیند و بعد از فراغ از پوجه آنکه با آفتاب دهد تا اینجا مضمون پوجا را در کس آشت است و مقصود دیگر …
محتجب و شستن جایها که در اصل معنی پوجه خدمت کردن دیوته باشد که موکل مقرب ایزدی اند
و خدمت مقربان الهی موجب خوشنودی رضامندی معبود حقیقی است مثلاً اگر بنده و غلام درگاه
پادشاه مجازی از خدمت و عبودیت سلطان فراغت یافته تعظیم و اطاعت مقربان درگاه و قرابتان
و نزدیکان پادشاه بجا آرد موجب ازدیاد خوشنودی خاطر شاه است بلکه خود پادشاه حسن تربیت
و نمک حلالی و حق شناسی او دوست بره کرده و از السنه مقربان شهادت شنیده بر و مهربان زیاده
تر میگردد همین شان در حضور عالم الغیب باید تصور نمود و نیز احکام الهی در بیدها صادر است که تعظیم

و پوجه دیوته و دیوی که از نورش اند بلکه عین منم میکند آن عبادت و تعظیم من است
بطوریکه آب باران بر شاخ و برگ درخت ترشح میکند فی الحقیقت اثر آن به بیخ
او میرسد از بموجب اکثر هنود مردم پرستش ملایک و کواکب و اوتار را مثل راجه … و کرشن
و پرستش لازم میدانند و بعض براهمه تمثال و پیکرها دیوته و اوتار در معتقدان باشند بت وار
او درسته بطریقی که پرستند فواید پرستش میکنند و بعض تصاویر بل البته پیش نمایند همچنان اشکال
و تصاویر دیوی را تعظیم میکنند و دیوی باعتقاد اهل هند قدرت کامله ایزدی است که او
قادر است بر وجود هر شی و بقول بعضی دیوی جوهر است ازلی که او تواناست به تشکیل اشکال
مختلفه با مراتب هر صورتی که ظهور گیرد نام و اسم او علیحده علیحده مقرر میشوند فی الحقیقت
اصل این هم جوهر واحد است از آن و قادر و قدرت جدایی ندانسته معتقدان پرستش کنند و صوفیه
نیز خوانند قادری بصورت خویش ظاهر گشته است و قدرت عین قادر شده باشند و تماشای
قدرت تنوع کردن ظهورات او چشم بر دوختن است و اکثر اعتقاد برهم کتب است که ایزد
چون عنصری پیکر تعلق گیرد و غباری بر دامن کبریای او ننشیند لهذا پیکرها از
سنگ و طلا و چراغ صورت بر آن خیال بر افراشته و بر آن تصور بندند تا پایه بپایه خاطر را تمرکز
پرستش فرا پرداخته به دریای بیرنگی در شود پس پوجه مختص در یک اوتار نیست بهر

اوتاری

اوتاری یا دیوته یا مرشدی یا محبوبی که دل با او مایل باشد پوجا آن صورت میتوان کرد بصورت
بخدا دانند خود معرفت بخشد و جمعی بمعانی مرتاض چنان بیان سازند که پرتما و پیکر یعنی بت
در عقیده جهاد است از مظاهر هستی مطلق است که آن حق است پس بت را من حیث الحقیقه
دانسته پرستش حق مینمایم بیت اینجا ظهور عشق است و وحدت بود زنار بستن عقد خدمت
و صاحب گلشن راز میفرماید مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی
است و جای دیگر فرماید گر از که بتی بحق پرستی آوردی حقا که ز کس ره بت پرستی بخدا
شیخ عطار در منیر نامه گوید خود پرستی راه شیطان آمده است بت پرستی راه مردان
آمده است و حکیم سنائی گوید زان می نگرم بچشم سر در صورت زیرا که ز معنی است اثر در
صورت این عالم صورت است ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و در جای دیگر
میگوید کثرت چون یک سو گیری همه وحدت است ما را نگشی بماند تا اگر دوئی یک است
نیرنگی دیگر فرماید اگر به عکس قوت بینایی پیش بت کسی که نماز برد پرستش الهی
یعنی اکثر پوجا مذهب هنود به وجه وابسته اند که در پوجه صورت به چشم سر تماشا کرده بطول وسع
و تفقه بحواس و چراغ پوجا کند این نوع از هیچ گونه بیرون نبود اول آفتاب را دست او بر باد کرد
الهی گردانید و دوم آتش را بنور ایزدی مقرر کرده توجه بر آنند سوم آب را محراب عبادت گفته …

و ظهور میش پاک ساخته به پرستش ایزد پرداختند بهیچ شکل بت را دستمایه نیایش گردانیدند یعنی
دیوتها را که رسیدگان ایزدی را تمثال برساختند و بزرگ داشت آن سرمایه گرایی کار بنیاد نهادند درجه
دویم پوجا باطنی است که بچشم دل تصور معبود دلبسته به چیزهای خیالی پوجا کنند سیوم پوجا برگشت است
که دامن صورتی را دخل نبود بلکه خود را در وجود باید کرد که حواس ظاهری و باطنی در وی کار ندارند بوجه
این درجه به عارفان سزد چنانچه عارف کامل بشست رکهی بسری رام چنید در زمان پیرکان بیان
میکنند که وقتی که در کوه کیلاس عبادت میکردم سری مهادیو جو مارا بدیدار خود مشرف ساخت
من به تعظیم و تواضع پیش آمده پرسیدم که دیو پوجا چیست سری مهادیو فرمودند که کشن و برهما و مهادیو
و آفتاب و جهام و غیره را دیوتا و امثال ایزد دیو میدانی دیو الست که این همه برگشت از اینها
و ابتدا نداد و از صورت و شکل منزه است و رحمت پرودگار است که او سبحانه تحت است و انند
سروپ کالات روپ است اورا پوجا و معبود کن و او را شناس پرستش صورت بر کسی رمیکند مطلب
الست که چون اهل عالم صورت الحق در نزدیک میدانند و معنی را بسیار دور لهذا او ساده دلان و کاملان
اول برهنه صورتی رو بیش نقوان را میگذارند تا باین راز آشنا خاطرشان را رجوع کنند بعد از آن اشتیاق توجه اورا
از صورت برگردانیده بمطلوب حقیقی آشنا میسازند چنانچه پایه شده راز به نزدیکی تحقیق و دور است میگویند که نیز
تحت است تا تصور نزدیکی را دور دور از بر ایشان میگردد این سبب است که کل دیوتها و خصال وجود و چراغ

باب التناسخ

هم از اطلاق پوجا و پرستش صورتها رسمی است و لوازم عبادت و لوپوجه حقیقی و سیرت است آن
است علم استوکل او کل توحید و بیان آن توقت خلال و صندل او صفای دل و بخور او حرارت
عشق و چراغ آن روشنی اندرون این جواد هم رسانیده حرف پوجا باید کرد چون لوحی دلوی مجسمه
در صورت سرد دست و پا و چشم و گوش میباشند دلو حقیقی را صورت هم کائنات است ادر سر
او منتهای آکاش و پای او منتهای پاتال و دستهای او جهات هم چشمها و گوشها و چشم و گوش
اوست و ایشان چنین دیوی بزرگ را عبادت میکنند و در هر حالت بینندهٔ بین و شنیدن و بوئیدن
و چشیدن و مساس کردن و بیدار بودن و خوابیدن و نفس زدن او را خاطر دانند که بیننده و
شنونده و بوئنده و چشنده و خورنده و مس کننده بیدار و خوابیده و نفس زننده اوست یک
لحظه از او غافل نباشند و منظور یاد کردن او نتیجه نیابت داد اگر یک روز تمام یا یک ساعت
اورا یاد کنی عارف شوی و بمقام ملکیت برسی خوب همین است و پوجا همین و همین عبادت
این است که او را در خود بینی و عین خود دانی و در شادی و غمی و تنگ دستی و فراخ دستی او را
حاضر دانسته باشی و همواره ترتیب رازش بجای در هیچ حال او را فراموش نکنی اگر نیاشت
حقیقت این پوجه است که به تو گفته و بشت ... برام چند میفرماید که نفس برهمی طریق پوجه
بکنیم تو هم این شغل غافل مباش معطل مگر اهل دنیا را دنیا همین ... توانا نشد دل را بر جای که

خدا برسند و اداب پرستش و پوجا بوسع امکان بجای آورده در هر مکان رفته خواه در
خود خواه شکل کش پرستاس انگاره خواه دیگر معبود مقصود و محبوب او باشد پیش خود ساخته
خواه تصور ذات حق در دل بسته به پوجا مشغولی نماید و اگر آئین پوجا نمیدانند البته در هر مکان
های معظم ... که اکثرش کل ملائک و کل سالکان سالک دینی و لقاویر ادتار که در روح
انوار کردگار اند بوقت پوجا که رهبان انجام میکنند باید رفت و طواف و سجده بجا باید آورد که
مشاهده اشغال معنوبان باری موجب از دیاد یمین و رستگاری است و حضور رهاوه دو فقرا و دیدن اولیا
و زیارت تربت ها و سجاده ها همین خاصیت داد چون درین دوره کلک مردم را همت کم است اگر
بر ریاضت و پرستاری صورت ها اسلاف نتوانند پرداخت بنا بر آن آبادی که میتوان عذاب الیمان ساز دینی
اشلوک که در بهاگوت است یاد گرفته بخوانند معنی اشلوک این است که ای کسی مهاراج من چون کول تمام در
تصور میکنم و یاد میکنم که دیگری را سزاوار یاد کردن نیست و یاد کنند کان ترا نزدیک هم و هر کس نیست
و هر که در تصور تو از هوا و نفس نفسانی خلاصی میشوند و از تصور چون کول شما تمام آرزوها حاصل میشوند
و گناه رخی و رنج او تمام میشوند در پایه چون کول شما میباشند شما که صد جد او بحار تمام عالم
نماید سجده و نمسکار میکنم و سوای ان مهابت بسر بام این هم هیچ از راه باشد که محض بخواندن مانم نرودی
درین زمانه سعادت حاصل میشود اگر چه بعضی این مضامین در نسخه آنچه اداراد رشش نیامده اند اما راقم

ای نام

این نامه از محققان و بیدانتان دریافت کرده در اینجا بقلم آورده شد و نیز پوشیده مباد که آئین
سمه پرستش هندی چند بسیار است غنود کلان است و در ایزدی نیایش از دل می آید به تن و بدن حفظ
نوشتهام و در ترتیب از کی محتوی بر دو نوع است نوع اول در تقریب بید و غیرها آداب که
پیش از طعام خوردن به عمل باید آورد خواه در کوی و ادا شده خواه بر اسن عبادت کاه بیل وادا
که یکی از میان پنج جگ است به تقدیم رسند چه در پنج جای جانداران میمیرند عذاب آن گردن آدم
است و بکفران انسیاء و جاروب انداز قایمهای برجا برای دفع این عذاب پنج جگ قرار
داده است اول برهم جگ آن خواندن بید و بوران است از دگر یا فتیه دویم پتر جگ آن دادن آب
طعام است به نیت پتران فیض تر فی وفت کرده بموجب معتقد هر روز به عمل آرد سیوم دیو جگ
آن هوت و هوم است بنام دیوتها چهارم بهوت جگ آن بلی است اللقدر نیت و بلی که امروز بدل
گویند پنجم منوکه جگ از روست پوجا ساده فی باید که التبه پیش از طعام این پنج جگ را انجام باید
که آواب تمام دارد و ترتیب آن القائم و قلیم آمنا و مام دیوتها از بنام اوشان هوم بحرکت و بلی دادن از نیت
او حرمت باید کند و در هر روز به عمل آرد و بید و بل بسید پو کرده به نیت پتران کند اگر دستر س بر طعام نداده
شیر و میوه باید کرد اگر آن هم میسر نشود ناب کند و اگر توفیق داد جند برهمن را در هر روز طعام خوراننده
اله نیت برهمن ... اگر نتواند هر روز مهمان را بطریق کار باید داد اما کمتر از ایک و اگر سی باشد

وگر غلط عام به نیت پیران و سلسلهٔ ایشان بدهد هم جایز است و نیت برادرانه هم و اولی بشنو بدهد و
بنده دادن و بهم جرح بودن است و در ضرورت برادرانه به ترتیب و نیت طعام به سائل دادن اولی هم
میشوند اولی است که سایل را از خانه محروم نگرداند خصوص بمجاری و مسکینی و در حق اهل ارادت
و طعام دادن ضروری است مادامی که یک لقمه را بلی گویند و چهار لقمه را اگر بیتی گرسنه مانند و چهار لقمه
را یک نیت کار تمام است پس لازم که بدون تلبیه بود و بر آوردن بلی‌ها و دادن آن درست کار و لکد
و درستی کتب بلی طعام نباید خورد بعد التوزیع آن باید که بلی را در آتش یا در آب میدارد یا بلعد گاو
و یا بر حنی یا به بز بدهد و بلی هم در روز و هم در شب جایز داشته‌اند و دروازهٔ خانه را از وقت صبح
تا شام کشاده دارد و از پرسش کرامان مسعود نماند و آداب [illegible] الخ هر گاه مساوی و
بزرگی که وقت طعام از راه بیاید خواه دوست خواه دشمن خواه آشنا خواه اجنبی خدمت او کند و
آب و طعام بدو رساند که موجب سعادت تمام است و مقام مهمانی [illegible] آورا دادن و بستر خواب
گستردن و چراغ افروختن و پای او مالیدن و در ترتیب [illegible] گاه جرات کردن است باید که
از [illegible] هرگز نپرسد که از کدام قوم و از کجا آمدی و چه نام داری و چه خوانی [illegible] کند که
وسیله نام [illegible] خاصه اگر [illegible] باشد و [illegible] باشد و [illegible] باید
[illegible] طعام [illegible] کتاب [illegible] الخ [illegible] تعظیم او کردن

لازم است

لازم است از هر قوم که باشد باشد بعد از آن به سک [illegible] و کرم و جندال و امثال آن خورش باید
رسانید خواه پاره طعام به نیت ایشان جدا کرده نگاه دارد بعد طعام خوردن به سک و زاغ و جندال
و کناس و منعم هر کسی که بدون ایشان طعام میخورد منقلب مردم میخورد و هر که بدون تلبیه میخورد گویا
کرم میخورد هر که بلی دادن نیت کار و بغیر جرات کردن میخورد خون میخورد و هر که به نیت خود طعام حی
پزد کنه کار است باید که به نیت کری [illegible] طعام پزاند و اول به برهمن بدهد و برهمن را طعام خشک نی
روغن نخوراند و طعام خوب و لذیذ تنها برای خود اختیار نکند بلکه ایثار کند و واجب الست
که اول به پیران و طفلان و زنان حامله و بیمار و غلام و کنیز و اتیته و امثال آن را دهد و بعد از آن خود بخورد
طعام خوراند پس از آن خود بخورد و در بعضی سمرت آمده است که روز جمله هشت لحس [illegible]
پنجم طعام باید خورد [illegible] گشتی دو بهر نوع [illegible] در اداب ماکولات [illegible] است
از خوردن طعام و آب باید که چون مایل نوشیدن باشد اول بینی را پاک کند و دست و پا بشوید و غرغره و
و اچمن کند و پاک تر شود بشوید دست و پای و دهان باب تر باشد که داخل ارکی باشد و در سکی
جای پاک صاف را گوینده که در آن جا طعام بپزند بخوراند در آن جا غیر پزنده دیگر نرود و پزنده طعام اول
غسل کرده و دهتی پاک و نشسته بسته و سر را به برنه پوشیده بنشیند آن طعام بپزد اگر احتیاج در
جالیده روی کاغذ یا پارچه نانشسته یا چیز دیگر افتد یا از نزدیک آن غیر مشرب بگذرد [illegible]

همه خورش که در آن جا تیار شده تباه گردد به گاوان و سگان مید[illegible] باز از سر نو غسل کرده آن
جا از سر گین گاو کل آلوده و پاک کرده مصالح خوردنی را از سر نو تازه سرانجام کنند و پزنده
طعام برهمن یا کدبانو یا خود یا خویش ونه باشد پس در میان رسوئی در آمده به کشاده پیشانی و
شگفته روی در جایی که نظر غیر مشرب نیفتد به طعام خوردن بنشیند و بر به پارچه سفید پرده و پس
در کشیده باشد چون طعام پیش ارند اول کیت بل که از ضروریات غذا عند الشنود [illegible] رسوی است
البته باید کرد طریق آن اینست که [illegible] برهمن خط مربع از آب بر زمین کشد و چتری خط
مثلث و بیس خط مدور و شودر آبی بر زمین پاشد بعد از آن [illegible] طعام [illegible]
و مناند [illegible] آفتاب و ماه بر زمین بگذارد پس طعام را بر دست چپ گرفته و [illegible] که
سنه [illegible] است خوانده [illegible] کند و در ابتدا الفقره که لقمه با انگشت نزد [illegible] پنج مرتبه
بنام پنج بای پران جان [illegible] سمان آیان باشد گرفته در دهان نهاد [illegible] خائیدن
و حرف زدن فرو برد [illegible] باعث افزونی اولاد است و ظروف داده [illegible] از
نقره و طلا و روئین و برنجی بقدر دسترس در رسوئی مهیا باشد و ظروف خوردنی را بر دست گرفته
طعام نخورد بلکه بر زمین بگذارد و کسی را که پدر و مادرش زنده باشد روی بجانب جنوب طعام نباید
خورد و از همه سو رو به مشرق خوردن بهتر است که باعث افزونی عمر است و رو به جنوب خوردن

موجب حصول

موجب حصول نیکنامی و روی به مغرب دولت می آرد و رو به شمال خوردن راستی می افزاید
و رو به جنگ حاصل میشود و بر بستر [illegible] و تخته و در [illegible] ظرف [illegible] طعام نباید خورد و در ظرف
آهنی و مسی و چینی و گلی و سنگی و [illegible] کرده که در آن دیگری خورده باشد و ظرف شکسته و تار
نیار نکرده طعام نباید خورد و ظروف خوردنی اگر از زر و سیم و برنج و روئین نباشد از برگ درختان
سوای برگ [illegible] و پیپل و آک بوده باشند بهتر است در ظرف مطبوع طعام مرغوب بالطبع باید خورد
و هم انگشتان یکجا نموده لقمه بردارد و چنین نخورد که صدای آن برخیزد و لقمه [illegible] باید نه در
خائیدن دیر کند نه سرعت اعتدال [illegible] بود و با پیران و همراهان و [illegible] و [illegible] در یک محل
نشسته طعام باید خورد و خاطر را خوش و خرم دارد و غصه و بدخوئی و زشت گوئی را بگذارد و در
اثنای خوردن خاموش باشد و سخنان بسیار نکند و در حالت طعام خوردن دست چپ را بطرف طعام
و دست راست را از ناف پائین و پای برهنه و پای را از طشت [illegible] دارد و طعام
متلون آنچه نخورد اول طعام لطیف و شیرین خورند بعد از آن نمکین پس ترش پس تلخ پس تیز
میل نماید و طعام گرم و [illegible] بی نمک نخورند نه دکام [illegible] خوردنی عمده و لذیذ تنها نخورد بلکه
به دیگران و رفیقان داده بخورد و پیش از بزرگتر دست به طعام دراز نکند و بلقمه دیگران با او خورد [illegible]
نکند و در دست نشستن بعد خوردنی از دیگران سبقت نکند و طبق طعام خالی نگذارد بلکه از خوردنی
چیزی در او گذارد مگر پس خورده هیچ چیز که از قسم آب و شیر و حبوبات و روغن [illegible] و شهد [illegible] ممنوع

است هرگز فرو نگذارد و شب را چون خوردن منع است و در ابتدای آن را طعام یک وقت
در شبانه روز خوردن گفته اند و اهل تعلق را دو وقت یکی بعد دو پهر وقت دوم یک پهر شب
گذشته اگر سوای این هر دو وقت خواهش طبع بر غذا باشد بر میوه و ترکاری اکتفا کنند اما
حکما گویند چون اشتهای صادق آید دست به طعام دراز باید کرد و هنوز اشتهای باقی باشد دست
از طعام باز دارد و غذا بر وقت عادت بقدر حفظ صحت و قوام بدن مناسب حال خوردن مناسب
تر است و در شبانه روز همین قول مقبول است و در حالی که خشم یا اندوه در دل راغب باشد طعام
نخوردن بلکه وقت طعام حاضر نشستن بدون آنکه با شما بدهد نخورد و اگر چیز سبزی و لذیذ میخورده
باشند و جماعه مفلس و نادار به نظر طمع در آن دیده باشند البته با ایشان هم بهم و لبه ازان بخورند و اگر
ندهد نخورد بهتر که اثر است و در نظر ایشان طعام نخورند و در یک طبق با کسی غیر هم طعام نخورد
و با زن خود در یک ظرف نخورد که اولاد ضعیف هم میرسد مگر برهمنی بطور راست و در [illegible] با زن منکوحه
هم طبق شود جایز است و در میان کشتی طعام نباید خورد مگر در کشتی کلان که تخته های کشتی که پاشنده و در گچ
و بر آن کرده باشد اگر کسی در جای بر طعام نخورد و نزدیک طلوع و غروب آفتاب و عین دوپهر
نصف النهار خوردن هم ممنوع است و در گاهی که برکاه و یا برهمنی با والی ولایت اند روحی [illegible] بوده

[illegible]

باشد طعام نباید خورد و نیز در جایی که همه کس بدانی منگد شسته باشند و میدیده باشند و در خانه
خالی که هیچکس پیش نبود و جایی که مرده را میبرند و با پارچه تر و سر روی تر و یا با پارچه پوشیده یا برهنه
مادر زاد بوده طعام نشاید خورد و آن چیز که خلاصه آن از بیرون کشیده باشند نخورد و میوه و نیز
بیرون کلان نخورند دانه جو بریان روز دانه دگینه بریان شبانه خوردن نیکو بود دیگری را باید
که طعام از خانه و ملک برهمنی نخورد و از طعام پخته شود هم احتراز کند و خوردن عدس دیگر
و پیاز و شلغم و بادالی سفید و ترب سرخ و زردک و سیاهی دگر الحی و کرکه و مسکرات دیگر منجمد
و خراب آب شده و کلاری و پیر کم از شیر ستاره و شیر ماده گاو گوسفند او مرده باشد
هر چیز که برهمنی نخته باشد و شب برو بگذراند و خوردنی که در وقت موی و یا کرم برآید و مگس کرده
دست غیر مترتب و [illegible] ننز کرده است خوردن آن هرگز جایز نیست مگر لاوارث
با موجب تجویز حکیم در حال بیماری خوردن بعضی ازان چیزها رواست همچنان آب در اواسط
غذا باید نوشید آب را نیکو ملاحظه کند تا خس و خاشاک و مورچه و مگس و امثال آن در آن
نباشد و اگر آب را جابه پر کرده نخورد مناسب است و آب دریا و چاه [illegible] باید رفت و در
کسوف و خسوف آب و طعام نباید خورد الا وقت [illegible] و غلیظ نباید کرد و آب را [illegible] باید
[illegible] نخورده آب پس مانده دیگری اصلا باستعمال نیارد بعد فراغ طعام آب احتیاط کند و ظنت

که در وقت طعام خوردن باشد کناره نگذارد و آن محل را ارباب صفه کمند و غره نموده از آن که
آیند و در جای دیگر تا تحلیل شدن طعام نشینند یا قدمی چند پیاده رفت خواب برای قیلوله نمایند اگر
خوردن تنومندی و آسایش می آرد یعنی زندگانی را همین بخشش الهی است [illegible] بیداری و هوشیاری
بگذرانند با برهمنی اهل شتر خواب روز منع فرموده و حکما نیز گویند که [illegible] میخوای سلامت
گوش دار شب بر لب بسیار بیداری میرد از خواب ولیکن متناول غذای شام قدمی چند یا تخمینا [illegible] چند گام
تردد نماید که طعام از معده [illegible] پس نشیند یا خسپد طعام در یک شبانه روز دو بار و اگر
سه بار گفته اند کم زیاده خوردن بر عادت است و عادت بر خوردش مقدار واجب است اما بعد از برخاستن
از خواب قیلوله دست و پا بشوید و آچمن کند حصه ششم و هفتم روز را بشغل تواریخ و ذکر نام کریم نیکوان
و حصه هشتم را بر زیارت معبود و دیدن زهاد و فقرا بگذرانند و بعد غروب آفتاب به عبادت [illegible]
شام قیام نماید و مردم خانه را باید که چراغ بر شام روشن کنند که چراغ شام دولت مدام گفته اند و
هیچ وقت در چراغ [illegible] بعد کار [illegible] چراغ [illegible] تا که خود فرو شود و تف زنند و [illegible]
از بالای چراغ گرفته [illegible] و [illegible] شام خانه از جاروب [illegible] باید کرد [illegible] در آداب
خفتن چون از عبادت [illegible] و شنیدن وعظ و خوردن طعام فراغ یابد [illegible] خواب [illegible] که
اول دست و پا بشوید اما تر نگذارد تا بپارچه پاک کند [illegible] بر چارپای ملایم [illegible] گسترده [illegible] بلند

[illegible]

[illegible] و گرم [illegible] باشد بستر نرم و مرغوب بر آن گسترده استراحت نماید بالین خود از جانب جنوب یا
مشرق کند و در بعضی سمرت روایت است که بالین سر اگر در خانه مسکن قدیم خود باشد طرف مشرق
باید کرد و در سفر و مسافرت جانب مغرب و اگر در خانه خسر باشد بالین سمت جنوب باید نمود و برهنه
مادر زاد و ناپاک و در جایی که مظنه دیو و پری و جن باشد و در محلی که مرده ها میسوزانند و در گورستان
که مردگان دفن کنند و در جایی که سوراخ مار و کژدم باشد و در زیر درخت عظیم و در وقت کسوف و
خسوف و بر چارپایی غیر [illegible] برکه مالیده و بر پوست آهو غیر اراده جگ و زیر آسمان بدون [illegible]
سایه و بر چارپایی چوب [illegible] و بیل و مثل آن بر چارپایی که داغ آتش رسیده باشد و بر توده شالی
و وقت شب [illegible] و بر خاکستر و جای ناپاک هرگز نخسپد [illegible] بر چارپایی آب بباشد و نخسپد
و سمت آتش کده و گاوان و فرشته و صنم پای دراز نکنند و هر گاه در شب که قصد مباشرت [illegible]
باید که غسل نموده و خود را پاک و پاکیزه نماید و خوشبوی و عطریات بر خود بمالد و همچنان حلال را نیز
بر لباس خوب و عطر گلها مرغوب بیاراید و در حالت مباشرت باید که برهنه نباشند و طبیعت
محظوظ دارد و شکم سیر یا خالی نباشد اشتها و رغبت تمام به صحبت داشته باشند در حالی که زن از حیض
پاک شده غسل کرده باشد و آن شب قرار دادن واجب است که با زن صحبت و مباشرت کند اگر نکند به دوزخ
میرود مگر عذری داشته باشد مثل بیماری وغیره اگر [illegible] هم در حالت غسل [illegible] مباشرت
نکند گناه خون طفل و کشتن برهمن در عاقبت بر خود خواهد بود اما در هیچ [illegible]

و پورهاشی وجود کس که رشن بکند در شبی سکلابه دو سیمی و اکاذیبی جماع نکنند و در شبی که زن بعد از
شستن صحبت خواهد داشت ملوم لذیذه و لطیف اکل بخوراند و هر دو رغبت یکدیگر را برانگیزند باید که
در آن ساعت قمر بطالع نیک باشد که از آن وقت تا دوازده روز زن را امیدواری حمل می باشد اگر دو روز
طاق از طهر حیض مجامعت کنند دختر تولد میشود و اگر در ایام جفت جفت کند پسر پیدا آید و قول بعضی
حکما آنست که نطفه زن بصورت مذکر و مونث تصویر کردن کار قوت مصوره است که از تخیل بر داشته کار فرماید
گرد چنانچه اگر مرد زن را دوست دارد او بخواهش پرستی افتد دختر برآید و اگر محبت زن بشوهر بیشتر بود
و خیال شوهر در خاطر دارد همانا پسر پیدا گردد و خلاف این دا اکثر حکما بر آنند اگر نطفه مرد از منی زن غالب
باشد پسر شود و بر خلاف آن دختر پس مرد را باید که غذای منی افزا باید خورد و ادویه قوت باه بسیار
بکار برد تا نطفه او غالب و قوی گردد اما چهار روز اول با زن حائض صحبت کردن نباید [illegible]
میباشد زن را لازم است که در ایام حیض در میان او چیزی نه در نیاید و دست [illegible] و بالان [illegible]
چیزها عبادات و رطوبات و سردیات [illegible] نرساند و مرد در آن [illegible] مس نکند بلکه [illegible] و طعام مانند
پاک شود دوست او بخورد تا بمجامعت چه رسد اگر از روده مادلی و غلبه شهوت مجامعت کنند عقل و [illegible]
و بهارت را زیان دارد و مادر بیمار [illegible] و سیر و گرسنه و شکم سیر خوردن [illegible]
و آنکه در خشم باشد احمق [illegible] و آنکه دل او بجای دیگر متعلق باشد و مادر [illegible]
نا پاک و غلیظ جماع نکند و قول حکما نیز بر همین دال است جماع هیچکس ممنوع [illegible]

بلی

یکی از اعضای زن بیرون است و دیگر حیض و حائض و بدشکل و بیمار و با زن فاسقه بیگانه و از راه
دبر یکدام زن و در محلی که ضام و بر تمام باشد و در خانه غیر شود و زیر درختی که مردم [illegible] نشسته
و در مساجد و سوختگاه مردمان و قبرستان و در باغها و روز چهارشنبه و در [illegible]
و دوشنبه و پنجشنبه و [illegible] و مولان [illegible] ماه و [illegible]
شام هرگز جماع نکنند اگر بکنند لازم است تمام [illegible] که احکام کتاب [illegible]
پس احتشام رسید اعمال از جمیع [illegible] ساقط [illegible] و [illegible] زن خواستن موجب احکام
دینیه و اعمال است باید که مرد بعد تحصیل علوم زن خواهد باید فرزند هم برای [illegible] شهوت
پس از ازدواج یک عورت اصیل کفایت کند جهت حفظ [illegible] و در کثرت نکاحات و در عیب شهوات
اتلاف دولت و مال و نقصان بدن و اختلاط عقل متخیل است و [illegible] زنان فاسقه و
عورت بیگانه و زنان بیوه و مستعمله دیگران از همه بدتر است [illegible] کنند [illegible] اقرار
که از وی باشد [illegible] گردد برای همین حکما نطفه [illegible] بمنزله روغن در چراغ نسبت کنند
یعنی تا که چراغ را روغن بسیار است روشنی او قائم اگر روغن نماند چراغ بمیرد بنابر همین حفظ
نطفه لازم است که در ازدیاد مجامعت نقصان نطفه که سرمایه زندگانی است [illegible] روشنی
[illegible] باید [illegible] و زنانی که [illegible] اند مباشرت با یک عورت عفت سیرت [illegible]

بسبب نطفه

حاجت کفایت کند و نیز در ساکن شدن [illegible] تواند که یک شوهر است [illegible] چه بر همه کس ایجاد
با مرد نیز و متعال بنا بر آفرینش انسان یک مرد و شوهر نام و یک زن است و باز نام پیدا داده حکم
جماع فرمود که این نوع انسان از وی بوجود آمده است پس واضح شد که انسان را به زن یک جفت
حکم رب العزت ثابت و در او [illegible] آمده است که مرد و زن چون بخود [illegible] اند و پاره شده چون با هم پیوند
یکی شوند اما احیانا اگر زن اول بیمار باشد یا مار زائیده یا بچه ها او نزائیده در این صورت [illegible] بود
اخری یا ده زن کردن در شرع روا است اگر زن اول بی عیب باشد و خواهد که زن دیگر کند
سه از دو تا سیوم حصه از مال خود بزن اول جدا کرده دهد و زن [illegible] را [illegible] میراث شوهر [illegible] اگر چه
[illegible] زن خواستن [illegible] ولیکن [illegible] قسم است که در [illegible] داده اند
اما آن محال است که موجب [illegible] سوم [illegible] باشد و فرزند اصیل همان که از نطفه خود
در رحم زن اصلیه پیدا شده باشد بنابر آن در پنجاب مردم اشراف [illegible] و غیره بدون یک
زن که از خانه زن نیکو باشد و [illegible] پشت حسب نسب او در میان مردم آشکارا بود و دیگر اختیار نکنند
و بدون فرزند صلبی خود [illegible] گرفته پرورش کرده باشند سوای این [illegible] دیگری را [illegible] نکنند
پس می باید که با انواع خود [illegible] کنند و دختران و پسران را با خاندان همسران که [illegible] و در میان
عصبه و [illegible] در میان عرف [illegible] ذات خود زوجیت کردن ممنوع است [illegible] هرگز نباید کرد

و آنچه

بر همسایان با بر همسایان ذات دیگر و بر کتابان در میان [illegible] با غیر عصبه خویش خویشی و عروسی ساز نه پیوند
ناطه داری با هم کنند و در آیین اکبری از کلمات طیبه اکبر پادشاه است که حضرت شهنشاه میفرمودند که اگر احدی
[illegible] خویشی در [illegible] خود نمی باید چندانکه [illegible] و زیرا که خویش خویش است باید که
بیگانه را خویش باید نمود پس [illegible] بیننده بهتر است و این ناطه داری [illegible] به دو طریق است
طریقه اول را نسبت و قرابتی گویند و بزبان پنجابی [illegible] نامند و در [illegible] و آن را گویند و طریقه
دوم را که خدای گویند یعنی [illegible] و فرق در میان نسبت و کدخدای آنست اگر بعد نسبت
کدام [illegible] و عیب از طرفین در میان آید نسبت باطل و فسخ میشود و اگر بعد [illegible] کدخدائی عیب
بظهور آید بنیاد قایم و ثابت ماند روشن تر باد که چون رسمی است قدیم که [illegible] بنابر کدخدای
اولاد دختر یا پسری که از خاندان مناسب باشد نسبت کنند آن نسبت را [illegible]
گویند و در [illegible] مالک [illegible] از طرف دختر چند کس اند اول پدر و جد [illegible] اگر جد و پدر
نزاده یا دیوانه بود برادر کلان اختیار دارد که باطلاع والده او نسبت کند اگر برادر [illegible]
مختار است اگر مادر نیست یا مجنون است اعمام یعنی برادران پدر [illegible] مالک [illegible] اند در
عدم وجود ایشان نیا و نیاییه [illegible] یعنی پدر مادر او [illegible] مختار اند
که دختر را در خاندان [illegible] والدین او قدیم ناطه میکنند بکنند و رعایت طرف خاندان خود [illegible] اند

هرکه را ازین گروه شنیده که دختر را به طمع خود در جای نالایق نسبت و عروسی بکند و آنها را از
اقربای حسب و نسب انکار نمی‌دارند و کسی که دختر را پرورش کرده او را اختیار است که در جای
مناسب او را کدخدا کرده دهد و نظر طمع هیچ وجه ندارد که ثواب صد هزار گاو دان او را میباشد
اگر پرورش کننده نباشد تا والی ملک را باید که آن دختر را در جایی که موافق آن خانه‌دان باشد
کدخدا کرده دهد که او را ثواب جگ اسمید هم خواهد رسید و اما با پسری که دختر با کلان دختر خواهند
که نامزد کنند اولا پسر را ملاحظه نمایند بالغ است و عیبی ندارد و از دختر کلان بود و دانا و قوی
گردن دلیت و سینه فراخ و دست چشم گشاده پیشانی [illegible] سخن کم و [illegible] پیر [illegible]
موی سیاه با نیکوی سخن و الفاظ صحیح کند و انگشت [illegible] و چشم و بلکه نیست و نابینا و مجنون و [illegible]
و بیماری [illegible] و [illegible] و ترتیب خود [illegible] باشد هرگاه [illegible]
شرایط نسبت او را امراض مثل بیماری خارج یا تپ دق و جذام و برص و کوری و جرب و [illegible]
و بیماری دایمی و نامرد بود [illegible] سال دایم و غیره عیوب که بالا مذکور شده اند [illegible]
پسر [illegible] یا عنین بود با او دین خود نگردد و ایشان دختر را لایق و لازم است که نسبت باطل کنند
و دختر را جای دیگر پیوند نمایند و پوشیده مباد مرد عنین چند قسم بود اول آنکه [illegible] او قوت
نبود نشان او آلت که چون در [illegible] آب کند [illegible] و اگر [illegible] دوم

آنکه آلت

آنکه آلت [illegible] بود دایم خود [illegible] سیوم آنکه [illegible] بود چهارم آنکه شهوت نجنبد پنجم آنکه شهوت
[illegible] دارد اما هرگاه نزد عورت رود سست میگردد ششم آنکه [illegible] نزدیک [illegible] شدن
عورت انزال میکند هفتم هرگاه زن را می‌بیند [illegible] میرسد و [illegible] هشتم آنکه [illegible] خود میرود
نهم آنکه هرگاه دخول میکند زود خلاص میشود و [illegible] میگردد دهم آنکه [illegible] او قوت [illegible]
البته این هم علامات مرعی داشته دختر را در خاندان صحیح الحسب و النسب و [illegible] و صاحب
رزق نسبت کند و این نسبت بموجب [illegible] بزرگان خود خواه پدر دختر خواه برادر کلان خواه
دیگر از اقربای او خواه وکیل معتبر خواه برهمنی که [illegible] باشد خواه حجام جمع در خانه بزرگ
رسوم و شگون قرابتی [illegible] رسانند و در میان [illegible] و جماعه [illegible] علامه [illegible]
نسبت مخفی در میان [illegible] نیست [illegible] ظاهر [illegible] پدر با وکیل معتبر است و ایشان
پسر نیز از حسب و نسب دختر [illegible] ثبت و در میان مردم [illegible] او [illegible] باشد و [illegible] دختر
پسر [illegible] باشد و دختر خواه [illegible] بود و واقف [illegible] بوده نسبت خود [illegible] را به [illegible] برند
و قبول کنند اما اول پسر کلان [illegible] سازند [illegible] بعد خوردان را [illegible]
[illegible] شادی نسبت [illegible] در میان آرند [illegible] دوم در بیان
عروس اگر چه در شاستر [illegible] هشت [illegible] است [illegible] برهمن [illegible] و در این دوره معمول
[illegible] دویم [illegible] برهمنان در دوره [illegible] میگردد در میان

جگ که [illegible] میکردند و دختر نیز سنکلپ کرده با برهمنی میدادند سیوم [illegible] یک
جفت گاو و [illegible] از داماد گرفته دختر میدادند چهارم [illegible] که دختر را
بیرون [illegible] شادی کرده دهند پنجم [illegible] که [illegible] دختر را
بشوهر دهند اگر [illegible] بیش [illegible] کنند ششم [illegible] بیاه [illegible] دختر
و پسر هر دو بالغ و جوان باشند با یکدیگر [illegible] والدین از راه محبت خود در [illegible] برهمنان
شوی دهند هفتم [illegible] بیاه [illegible] دختر [illegible] بخانه او آورده جفت خود
گرداند [illegible] در میان [illegible] است [illegible] هشتم [illegible]
بیاه دختر [illegible] و بیخبری [illegible] تا [illegible] فسانه
فریفته بخانه خود برد [illegible] خود [illegible] این طرز [illegible] بود [illegible] هفت طور بیاه
و در این دوره [illegible] است [illegible] برهمی بیاه گویند مروج است و آن آنست که والدین
دختر را [illegible] انقضا [illegible] نسبت دختر چون بالغ شود یعنی از دوازده [illegible] سال
سال کمتر [illegible] عروسی نمایند و پسر [illegible] شانزده سال رسیده باشد [illegible]
ساله بود [illegible] سال [illegible] عروسی بکنند [illegible]
بموجب [illegible] اختیار کرده [illegible] پسر [illegible] برات [illegible] بمجلس عروس
آرند و پدر دختر [illegible] برادری [illegible] استقبال بیرون آمده [illegible] ملاقات کنند [illegible]

[illegible]

بموجب [illegible] خود [illegible] و تصدق [illegible] طرفین [illegible] کنند بعده [illegible] را در [illegible] خانه برند
بعد فراغ طعام [illegible] را اندرون بمحفل [illegible] برده عروس و داماد [illegible] را بر [illegible] نشانده
شرایط شادی و پرستش ایزدی و ادعیه خوانی که در تمام [illegible] می باید بطور [illegible]
[illegible] که برهمنان عالم و فاضل [illegible] بید خوانان و [illegible] و برهمنان و منجمان و [illegible]
در میان آمده [illegible] بید میخوانند و پرستش الهی و دعوت و ملایک و کواکب و بروج
سماوی [illegible] و اقطاب و [illegible] و [illegible] دو [illegible] و [illegible] جوتکی و [illegible]
و غیرها موکلان [illegible] از پدر دختر [illegible] بعد از داماد برای حصول سعادت و دفع نحوست [illegible]
بوده بعد ادای آداب و رسوم [illegible] در ساعت [illegible] پدر دختر [illegible] عقل [illegible] در
دست گرفته دختر را سنکلپ کرده [illegible] داماد [illegible] و داماد بپذیرد و [illegible] خود
[illegible] میگوید یعنی [illegible] قبول کردم این عمل را [illegible] گویند بعد [illegible] آتش [illegible]
کنند [illegible] خوانده هفت بار [illegible] را هر دو [illegible] طواف کنند در مرتبه اول چهار
بار [illegible] طواف [illegible] از سر [illegible] عروس و داماد [illegible] کرده به [illegible]
[illegible] و مبارکباد گفته از مجلس عروسی برخیزند و [illegible] دختر [illegible] از [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible] از مجلس [illegible] به [illegible]

میکنند باز سه روز دیگر ضیافت مردم برات کرده روز سیوم دختر را با زیور و پارچهات و
جهاز لایق حال و مقدور خود همراه داده رخصت نمایند پس هیچ حق و فرا دادن را افضلتر
از دادن دختر بشوهر نیست و در شادی ازدواج اهل هند حرف جدایی هرگز در میان نمی آید و طلاق
در طبقات هم ممنوع است و بهمان شیوه اگر شادی نکنند چون بپیوندند با کسی در میان آمد زن از
عرف و گوهر خود برآمده بگوتر فوج تهم بر ورحی آید اگر در میان ادوار ماضیه که زنان پاک بالغه می
بودند و رسم بر کالای شایع بود و دختران جوان مختار بودند که با هر که همجنس خود میخواستند عقد بسته
میکردند عیبی ندرنیست اما درین عهد دوره کلیک برهمنان دانا و علمای ایشان بموجب حکم شاستر که
بطریق پیشگویی منوجی سرا آگاه و لال حال و مستقبل بنا بر این فتوی روایات داده بود
مقرر کرده اند که دختران بالغ و نابالغ را گاه اختیار نیست و نتواند که بکسی دادن مادر و پدر کسی را
بشوهری قبول کنند بلکه در هیچ گاه زن را مختار نباید کرد که بطور خود باشد و در عهد طفلگی مادر و پدر
حفاظت او کنند و بعد عروسی شوهر حافظ و مالک او باشد و بعد وفات شوهر فرزندان و منسوبان شوهر
و خبرگیری او کنند تا حفظ عصمت ناموس خاندان برجا ماند و این قدیم رواج شد مردم اهل هند را
تا اطلاق [illegible] برکات بیرون نباید شد اگر شوهر کسی از ان بمیرد زن از حق او بیرون نتواند شد و بعد او
بموجب شکلیس ملک سوگ [illegible] است اگر زن خود را با اقربای اولاد را شوهر دیگر دهند کم کاری [illegible] زاده [illegible]

در ولادت بچه

در ولادت بچه چون بچه از راه ناپاک دوباره می آید با طعام و اجمال ... بیشتر او را پاک کردن شاید
هر گاه زن آبستن در خانه شوهر آید بار اول حائض شود انرا بچو در شن گویند باید که خوش خوردک
خوشی کنند و دعای بخوانند که آثار حمل است اما اگر در راه حیض و [illegible] و جنه و سیلان و ایام و روز دوشنبه
و روز دوشنبه یا پنجشنبه یا جمعه و ایام زایه انفرزاده و پنجم سعد و طلوع طالع سعید ظهور حیض بوده باشد بسیار
مبارک است بر عکس ان منحوم برای رنج نحوست منحوسه تدارک به خیرات و ادعیه خواندن [illegible]
حیض سه روز از کنج خانه بیرون برود و دست بچیزی نزند و توشیبلی دیگران برسانند بعد چهار روز که از ناپاک
شود و غسل کنند و بارچه بشوید از روز چهارم تا دوازده روز که احتمال علوق است مرد هر دو با عورت مجامعت
کنند و بعد حیض مرد را غسل واجب است و درین دوازده روز دو روز غیر این ایام نا گزیر باشد و مت و با شستن
بپیوندد بود که حکم میتاب داد پس از طهر این حیض اول شب زنده اند و هندوم مردم با مقرر جمیع است اینها
سوجی ارام نرمید نخست گر به دانی که مرد در ساعت نیک بعد از پاک شدن حیض بهمخوابه در دیم گرد و ادعیه
یعنی منتر خواند که نطفه بمرکز قرار گیرد و بچه نیکو صالح کسی بوجود آید دوم تون شون است که چون زنده حامله
شود در ماه سیوم از حمل برهمن را طلبیده رسوم ادعیه خوانی و لوازم شادمانی بجا آرند تا روح نیکو به بچه
جنین تعلق گیرد سیوم سیمنت کرم است چون شش ماه بر بار سد در گروند حامله زر تنها و دریای بود داده ازو
پرستش ایش و یوجا کوکب بانده نمیر برهمنان و برادران را طعام خوراند ا پر چهارم جات کرم است چون فرزند
تولد شود بدو زبان بانده شش کند و پرستش ایزدی نماید و بنام ملایک و ارواح بزرگان خیرات دهد و با شیرینی

طلا و عسل و روغن آمیخته بدهن مولود رسانند پیش داپه ناف ببرد و بعد بریدن ناف ده دوازده روز
دران قبیله که مولود تولد شود شوکت باشد و دران ایام شوکت بسند یا دکاتری خواندن و بیوم و دیو پوجا و تریا
و غیره عبادات و خیرات و شرعی کردن بموجب هلام بید منع است دران روزها که مقرر انده دست از ان
باید کشید و یاد کردن باطنی پسندیده بود اما اگر بطریق صدقه و بیمار کاوی چیزی خیرات کنند روا باشد
چون انکه نام ثبت پیوند دارند الوده شوکت پسند و مردم بیگانه را هم از خوردنی و نوشیدنی خانه اهل شوکت
دوری باید گزید مگر یا باکی شوکت بر فرمان روای و پرستار و طبیب و لوجی و معمار و خدمتگار و کارپرداز
سلطنت سرکار تسلط نکند پنج روز والده مولود نوره میه آرد و طعام نخورد لکن نحو و شیر و شکر و دوا
استعمال نماید روز ششم والده مولود را با آب گرم غسل دهند و دیو جا چتی نمایند و طعام از برنج عمده و
ماش شیر تیار با روغن زرد کرده مقدوری از خیرات کنند مقدوری او را خورانند امر پنجم نام کرم است روز
یازدهم برهمنان و روز سیوم کشتری و روز یانزدهم بیسی که ایام شوکت ایشان مقرر اند بموجب آیین خود روزها
منقضی کرده استنان کنند و خیرات و عبادت بجا آرند و مولود را همه والده غسل داده پیش کب تقویم بیزشنره و ورج
و صورت دگرگیر و [illegible] گاو آنکی پیت تیرو پاک سازند بعده در ساعت نیک نام تو زاد بموجب الحکم باید نهاد
و نام نهادن زیاده از چهار حرف ناستوده است از اوای این پنج کرم مولود که از راه ناپاک برآمده بود پاک شود
هفتم نشکرمن آن است که موجب سعادت سعید و روز مختار مولود را در ماه چهارم برابر آفتاب از خانه بیرون
آرند و عبادتگاهی کنند امر هفتم ران پراسن گویند آن است که در ماه ششتم در ساعت نیک در کودک خوردنی

طعام ها ترتیب داده برگرد مولود نهند و از هر چیز اندک اندک بدهن او نهند و طعام نام بعنقی برادران
خورانند نوعی این عمل را در ماه پنجم و هفتم لعمل می آرند و برخی روز ششم از ولادت مولود و والده او را
باب گرم و شتان کنانیده و هیچ گب از گاو چشانیده و پوجا حاتی نموده آن پراسن کرم را بجا آرند
امر هشتم چوراکرم نام دارد آن است که چون مولود سه ساله گردد در ساعت سعید سر او را تراشند
و کاکل بسم گذارند و ادعیه و منتر بخوانند و گوش را سوراخ کنند و جامه نو پوشانند اگر دختر باشد بلا ادعیه
و منترها بجا آرند و بعضی در سال اول و پنجم و ششم این امر بجا می آرند نهم پونجی کرم است که در سال پنجم رسمها بجا آرند
و افسون به کمر بچه ببندند و زنار بستن نیز در همین سال در عمل آرند بعضی چوراکرم و پونجی کرم دهکم ونج
کرم ببرسه امر در همین سال یکجا مقرر میکنند امر دهم آنکه طفل را در سال ششم بخواندن علوم متوجه سازند و بعد
دانش آموزی فرستند و مکملان طاهر سازند امر یازدهم هکیو پیت نام دارد که فرض جنس حیثی امر است
بعضی زنار بستن بموجب امر بید برهمن زاده را در سال پنجم یا ششم و کتری را در سال هشتم یا یازدهم و بیس را
در سال دوازدهم زنار را سوت در گردن حمایل کنند و دختر کاتری آن را بکس اموزند و بعد از آن بید
گایتری بنام خدا بر برهمن و مهربانان را گوید پس هر گاه زنار بست تمام فرایض عبادت و روزه
و خیرات و خواندن بید توان و گردن نیکی بر زنار واجب گردید چنانکه برای این مصرع فرموده
بود زنار بستن عقد خدمت نزد هندو و هرم زنار دو قسم است اول از سکم یا مهر برادران دوم از
بستن که در اصل حیات همین است که بمقصد ایزد پرستی بسته و در ملکی بسته آید و امرای را اجمال برستیه

مایل بیرون کرده بشود و برخی زنار سوت را خاصه برهمن شمارند و کتری زنار از پشم و بیش زنار سن بردار
دانند اما رواج اکثر از سوت که او را رشتی تار پیچیده بطوالت پنجاه و دو وجب آراسته نمایند فقط آنچه و ادر قیم
انست که چون پسر سیزده ساله گردد که خدا شناسد آن سبزه هم آن بود که پسر را بجائی که از مرگ بدو پناه برد آنچه آید
کرم و غیره و سرایه و غیرها که لازم است به عقیده دل به عمل آورده پسر امر صاحب هم آنکه فرزند را شایان است
که یکبار در تیرتها خصوص گیا رفته بنام ارواح بزرگان پنده وان نماید بزرگیه قوت معده رد داشته باشد
امر نهم آنکه هر گاه مشتری اعظم در برج دلو باشد زر و طلا و سالی و گندم و جو و ماش و گنجد به برهمن دهد و از نذر
شورات که در ماه پیاس میشود ماری از نقره ساخته هم رنگ سنکلپ کرده به برهمن عالم دهد که ثواب عظیم است
امر دهم آنکه تا زندگی بقدر امکان به عبادت کردن و خیرات آدی از اسباب و طعام دو
بنام ایزد و ارواح بزرگان در تهائی ... و مردم گرم باشد و صرف الهی تا توانند بهمرسانند فقط راه ششم
در بیان خیرات بجهت رضا جوئی ذات حق که آنرا خیرات گویند و گفتن هم باشند که از اینها طاعت خیرات
است و این انواع است یکی را دان نامند دوم را جگ سوم را پاک چهارم را ... پنجم را درکوند
ششم را ... هفتم را ... سوای این دیگر انواع خیراتها بسیار گونه اند که در هند رواج
دارند بعضی از آن هر چند گونه است که آن هم زر و افت اند بقول بزرگی از ابا طمن چو بیند گسستی دگر
معمورست زاد و راه بر ندای از بنی منزل چرا توشه راه منزل بهشت از خود فرست برگ سواری ببینی
وا به خاک زیر نخستین تلادان است آن دان هادن خود را بود چه که خود را یک پله میزان بر نشیند

و در پله دوم

و در پله دوم زر و سیم و الماس گوناگون انداخته و آن برابر میت رند آن هم زر و سیم را به محتاجان
بخش کنند دویم سمیر بهیما برسازند بر تیر و جواهر و جامه های زربفت آراسته به برهمن دهند سیوم
اشکال و هیاکل مهیره و ... ها از طلا لوزنی که مخصوص هر یک سمیر و رسته معروف است تیار کرده بخشند
چهارم کلپ برچه و آن درختی است در بهشت بدان صورت از طلا سازند و جواهرات بی حساب شاخ
و برگ و مرغان مرصع بر شاخ آویخته بخشند پنجم ... کاو و کیک کاو نرک صاحی طلا و پاپای نقره
و دم پر مروارید کرده و جلهای زرش بر و انداخته دهند ششم صورت کاو کامدهین هم گرب زر از طلا
بر سازند هفتم اسوادان است اسپ از طلا برسازند هشتم اعرابه طلا مرصع بکار و طلا تیار کرده
دهند نهم گردنی از طلا که چهار فیل میکشند از طلا سازند دهم اعرابه و عجلک تا هشت اسپ طلای
بسته دهند این را رتهه دان گویند یازدهم ... قلعه ... دو دو کاو طلای دهند دوازدهم
۱۲ هرت دان که زمین را بصورت سطح از طلا سازند و بر آن جنگل و کوهها و دریاها و ادعا نماید سیزدهم
... دان ... گرداند و گل ... برگی از طلا سازند چهاردهم کلپ ... تا ...
تا از طلا درست کنند پانزدهم ست ساگر یعنی هفت بحر محیط از طلا بدستور تیار کنند شانزدهم ...
یعنی کوه سمیر با سپیر و ... و تربتی که در سنگ است از ... طلا که کمتر از صد نباشد بر ... دهند
هفدهم رتن ... دان از جواهر و لعل و الماس و مروارید ... دیگر کاو ... آراسته کنند و با برهمن دهند

و دو بند از آنکه جی ها ... ۱۸ ... بیبر گنیت گنش که سر او بصورت فیل و تن بشکل آدمی باشد از
طلا درست کنند و پرستش کرده با برهمن دهند هر دوان ایصورت صد کلپ در بهشت جای یابد پس
بعد در خانه فرمان روای کلان ولادت یابند مدتها بپادشاهی میگذرانند همچنان ثمره هر دان که
مذکور شده اند القدر و دستور بیان است که تعداد آن در تحریر نمی گنجد مختصر کسی که طلادان گاه حاجت
حاجات او روان گردیده دیگر دانها که در وقت معین خصوص در اوقات کسوف و خسوف در روز تحویل
آفتاب از برجی به برجی و در روز اجتماع و استقبال ماه و در ایام ... که در ماه ... می آیند و پنج باب
و بر لب دریاها گنگ و تیرتها دیگر بعمل می آیند نتایج شگرف بر یکی بدو بر گذارند شرح آن درین مختصر
نگنجد اما این دان کلان از اقسام طلا و جواهرات و غیر آن به دولتمندان کلان سزاوار تمام است
و مردم عوام الناس را مثل آن دان و ... دان و گاو دان و غیرها بموجب حال هر یک که باشد خیرات
کردن ثمره بهشت باقی است چه کسی از هر قسمی که غله داد گویا که جان داد بر محتاجی الحاد اول از هم
غله گنجد را افزون بر کسی که گنجد خیرات کند به بزم لوک جای یابد اگر در ماه ماگه گنجد را با برهمنان
خوراند هرگز در دوزخ نرود کسی که بهمه گنجد در صب سیراده به بهشت برود و در ماه ماگه و دیگر دم
ماه به گنجد خوردن و خوراندن نکوتر است درین ایام بسر نیستم گنجد خوراند البته بمراد دل خود
میرسد و ثانی برین ده هم او در ها و دهم ماه ها همین خاصیت دارد دوازدهم دادن دیوه و از گنجد

دادن

دادن بیشتر خوشتر میگردند و هر که خانه محل نو تیار کرده با خانه سکنی خود معه اسباب و آلات د
اثاثه البیت با زمین زرعی و ملکی و باغچه موروثی خود را سنکلپ کرده با برهمنی مفلس بدهد منزل
در بهشت اعلی می یابد یک کلپ و چهارده لک در فردوس میگذراند چون به دنیا بازمی آید
صاحب زمین و ملک جلی میشود و کسی که زمین داده دیگری یا داده خود باز میگیرد ده کسی
خود را به دوزخ میرساند و در زمینی که از غیر باشد در آن زمین جگ و هوم و سرائه کردن ثواب ندارد
از بس است که زمین را از مالک زمین از خرید باید گرفت و در زمین وقف مثل زمین کوه و جنگل و کنار
آب و غیره که از این قسم باشد جگ و سرائه کردن جایز است و با جازت صاحب زمین نیز روا است
و فضیلت گاو دان بموجب آنچه بیان کرده اند که تمام اقوام خیر و تمام دان کلان باد برسد چه کسی
که یک گاو داده هزار سال در فردوس استقلال گیرد و اگر هزار گاو خیرات کند یک کرور و چهارده
در جنت سکونت می یابد و کلپ چهار جوک را گویند که مدت بسیاری است و هزار یک کلپ ...
و میگویند که گاو از گاولوک که بالاترین از فردوس علی است و از عالم برهمان بالا برای خشنودی
ملایک از آنجا او را در برهم لوک فرود آید و از آنجا در سوم لوک که عالم ماه است نازل شده از آنجا چشمه در دل
نوع آن برزمین آید بر همانان و علماء دان عبادتها و ریاضتها کرده ... دی داده که در آن گاولوک مقام

بایند ان عالم را نتوان یافت الا بالله و دادن چه در رگ بید و چه در جز بید و ادب رگ بریم
میفرماید که گاو را انچنان بزرگی دادم که در هیچ حیوانی نیست چه شیر او حلال است و ... و گرگین او پاک
و لحم او حرام و کشتن او گناه تمام دارد او گاهی روی فلاح نخواهد دید و گوشت خوار او در جهنم بعذاب مدام
ماخوذ مدام خواهد بود در جواب اگر ربانی دلیل خواستی سراز باطلی است بموی بزرگی روده راه موخوذ
بالغیب برهان مطلب که میکنم عیب و کربی ام منقول که نقل کرده شد اطبا و حکما نیز میگویند
که لحم البقر حرب و قوبا و جذام و داء الفیل و امثال ان پیدا اید و در بی الیقم است بسی احتراز از ان واجب
و تعظیم گاو مناسب و دیدار او مبارک است چنانچه در بیدان امده که وجود گاو چشم نور دیگران است
و حیوانات روغن و مسکه او هم را الطاف می اید و گرگین او نیز در کار است و کار کرد او کر با بر خود قبول میکند
و جان مردم شیر جودی می پرورد لهذا شیر او را نسبت اب حیات داده اند چراکه قوت ادم با شیر و روغن پیدا
میشود و باید علم و عمل هم بوسیله گاو پیدا میشود پس انکه جانی مردم وابسته بوجود گاو است و ازین که گویی
گاو داد گویا که جان داد و هم نعمتها او بخشید اما گاو بخی باید داد که خدمت گاو کند و برهمن
قبیله دار باشد و پاک کردار و خاماک باشد برهمن ناپاک انست که قمار باز و شراب خوار و در گوشت گردد و شرد
گرفته بکار مردم بر نبودی میرفته باشد و بمک و گنگ و بتیل میفروشد و بیک لاله داد و سکار کند ...

بیگانه را

بیگانه را بنظر بد بیند و با پدر مقابله کند و انکه طعام کراهی خورده باکبرک حجبت کند یاران بوده
خواسته باشد یا در خانه کسی که او زن بیوه خواسته باشد طعام خورده و هر برهمنی که لوطه و دروغ
گو نباشد و مبروص و مجذوم و کور چشم و اعضا بریده و عیب ناک باشد انطور برهمنی ناپاک
است چنین کس را گاو نباید داد و طعام کراهی نباید خورانید و طعام کراهی و ستاره بسته دیر پوشیده را که
بجنوب کرده نباید خوراند و در محلی کراهی سک را اتش نباید داد و برهمنی پاک و پاک کننده انست
که علم بید داند و روزه موافق بید نگاه داد و در راستی خود ثابت باشد و مادر و پدر را از خود
راضی دارد و هم کس داند که بغیر از خدا نیز دیگر نگاه نمی کند و علم بیاکرن و در رس بستر خوانده باشد
و موافق احکام بید عبادت میکند نام و گیانی یعنی عارف باشد او برهمن برهمن است بر هم بید
و بهند اجر عظیم دارد پس باید گاو ان با بطور برهمن باید داد که در جاییکه گاوان باشند و در انجای
بول نباید کرد بلکه تف و آب دهان نباید انداخت چه که در گرگین گاو قرار گاه دولت گردانیده در
خانه کسی که گاوان بسیار باشند و او خدمت گاوان خوب کند روز بروز مال و دولت او روز افزون
میشود و در زمانه نوح میفرماید هر کسی که یکماه کامل روز مره گاوان را القدر علف دانه بدهد که اهار د
کفایت کند و خود در شبانه روزی یکبار طعام خورد ثواب عظیم یابد و بر سلام گاو است میگویند که خاک و گرد
در زیر پای گاوان برتن مالیده غسل کند از جمیع گناهان پاک گردد و جاییکه گاوان اواز کند چنین د

و خلاکت زرانجا میگریزد و دیدار گاو علی الصباح دیدن مبارک است چه که در هر موی بدن گاو ساکنان
دیوته باشند سجده دادن گاو را جمیع دیوته را سجده کرده شد و جاییکه گاوان بنشینند از جای پاک
باشد چون در خانه ملیچه نشسته طعامی کرز خود باشد چه عین درست نیست اما از مقام بودن گاوان
نشسته نخوا جایز است و هرکسی بهر حفاظت گاو جان خود را تصدق کند در جه او از ان کس که در
جنگ مخالفان جهت گاو و غنیمت مردانگی کشته شود برابر است بل زیاده تر چه که مجاهد درجه شهادت
یافته در برهم لوک فایز میشود و مردی که برای حفظ گاو شهید شود از برهم لوک که بسر در عالم گاو
لوک میرود و در گاو لوک سوای مرتاضین حق و برهمنان بر جا دق و مردمان متحمل و صابر و راست گو
و درست او و خوش خلق و بنده پرور و متواضع و نیکو سیرت کسی که طمع هیچ جا نیک نزود خدمت
گاوان کند و در حرب کاه کشته شود و فرمان روای عادل بود او کستر و زبان پاک کو هرکه از دو جان
اطاعت شوهر میکند دیگری جای نمی یابد و انکه گاو لوک عالمی است لازوال دایم البقا که نشانی
هفت بهشت و هر یک خانه او موجود و ساکنان انجا بار زدی کلی خوش شود شجره طوبی که هرکه طلب
بر چه گویند در صحن هر خانه او بر پا بر چه از و طلبند یابند و فی الجمله هر چه دل خواهد در ان عالم میسر است
گاوان انجا همه کام دهی بر رنگ کیلاه وقت هر روز که شیر بخواهد مدهند بلکه بر لعیتی که از ان
طلبند بدست می اید و باشندگان انجا بر منازل خود خوشدل بوده تماشای تمام عالم پایین و بالا میکند

اعجوبه ها

در هر جا هزار صد ده طبق و ترنج میشود به طرفة العین مشاهده میکنند و ملایک انجا بصورت
او دیبان یا بصورت گاوان مینشینند و علی الصباح بر از و بر یک نشستگان انجا را و برابر هم اورد کار
میگردد و چنان محظوظ میشوند که لذت ان برابر هیچ لذتی نتوان گفت و هم نور لذتی نباید
از او دکر سمدی باشد پس ادب گاو زیاده از انست که زبان باید کرد و هر بیله که گاو
لوک میتوان رسید باید که ازار گاو کاهی در خیال نیارد بل گاو را بجا بیت نباید زد و گاو دیگری
به دیگر نباید داد چنانکه راجه نوع بسبب گاو برهمنی به برهمنی داده بود عوض ان مدتها بقالب
جرو سنت متشکل ماند عرض اگر گاو و دیگری بسوز گاو خود خرابت کند خطا کرده باشد لازم است
که باد گاو در خانه پرورده بود یا بقیمت لایق از بایع رضاجویی فرا گرفته گاو دان بر ترتیب
کند چه که اول خود را شنان کند و برد اول و تیراول را به سلیقه کاری یاد کند و کشش بوده و کواکب
موهوم کرده لمده پای و شاخهای گاو را بشوید و بردو شاخ گاو زرات ... طلا و نقره و سمهای
گاو را به چهار سم سیمیتن بزین دهد و دم گاو را به مروارید مزین نماید و بر پشت او پشمینه
نهد و جل از قماش عمده بر دارد اید پس دم گاو و اب بدست گرفته و ختر ... خوانده بدست
برهمنی و او بپذیرد یک یک بار ره رز است گاو و دانه نیز همراه دهد یا نقد عوض ان حواله کند و اوند
از زر و نقره با برنجی برای دوشیدن و یک جام مکذه ... ازین همین اقسام برای بشر ... برهمی زر

بدیدها و بعضی سبحه دان هم همراه کاو سبحه دان هم کنند سبحه دان عبارت است از چوب ملیک
و کرب رنگین یا سیمین و زرین و کیسه بند زرین و طاف یا بینی از زر لفت و دیبا و حریر
و حریر کمخاب خوشنما در پوره دال افروز و لعلی [illegible] زر مغرق و تمام [illegible] ابریشمی از سر تا پا
و جامه‌ها معطر راحت افزا و ظروف تمام اقسام که در پوره [illegible] مطلوب و خاطر مرغوب
باشند همه شمع‌ها سیمین و چراغدان زرین و قاب‌ها طعام متلون و میوه‌ها گوناگون سامان آن پرده کرده
با برهمنی لی بود و قناعت حال صاحب عطا خیر و عطا را کار [illegible] باید مختصر [illegible] و قناعت [illegible]
باشد [illegible] قدر اسباب تو تیار کرده و بعد دیگر این چراغ روشن کرده در پیرستان و خانه برهمنان
ناتوان فرستادن و بر سر راه‌ها و کوه‌ها تنگ و تاریک چراغ افروختن و در جاهای روشن کردن و در بیش
تلبی چراغان نمودن اجر عظیم دارد که طرائق خیرات و مبرات که اهل هند [illegible] ذره
تفصیل آن بقلم آوردن صد جزو کتاب در تصنیف کردن [illegible] لاجرم به همین قدر اکتفا نمود و دویم جگ
و جگ عبارت است از رضا طلبی جگدیو با انواع خیرات و عبادات و آن هر چند گونه است یکی
از آن جمله اسم جگ الله که در [illegible] نوشته شد مثل [illegible] جگ و [illegible] جگ و [illegible] جگ
دویم جگ کلال [illegible] اسمید جگ و [illegible] جگ که [illegible] میکردند در آن جگ‌ها [illegible]
[illegible] و در آن جگ راجه‌ها اطراف

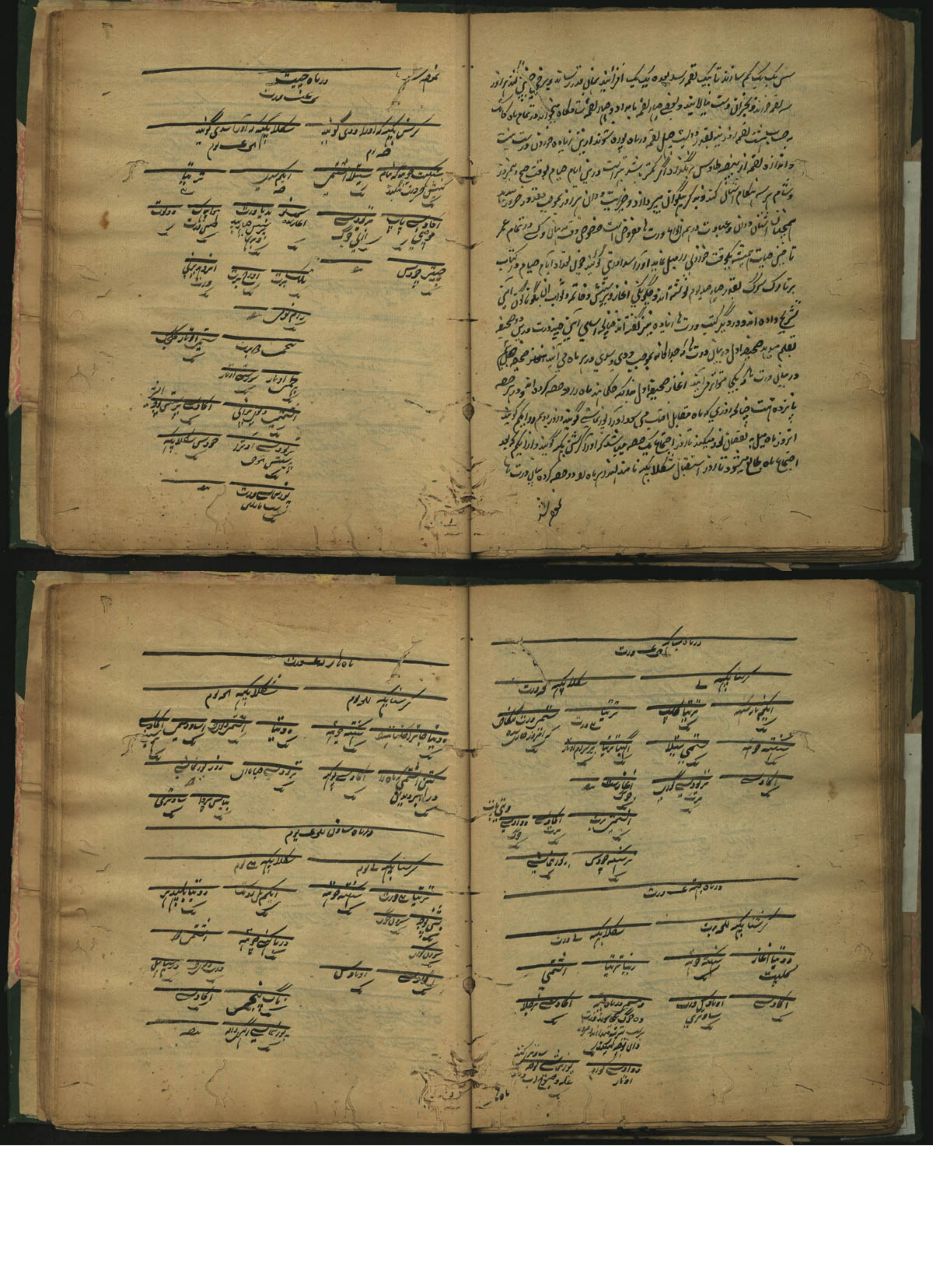
حاضر

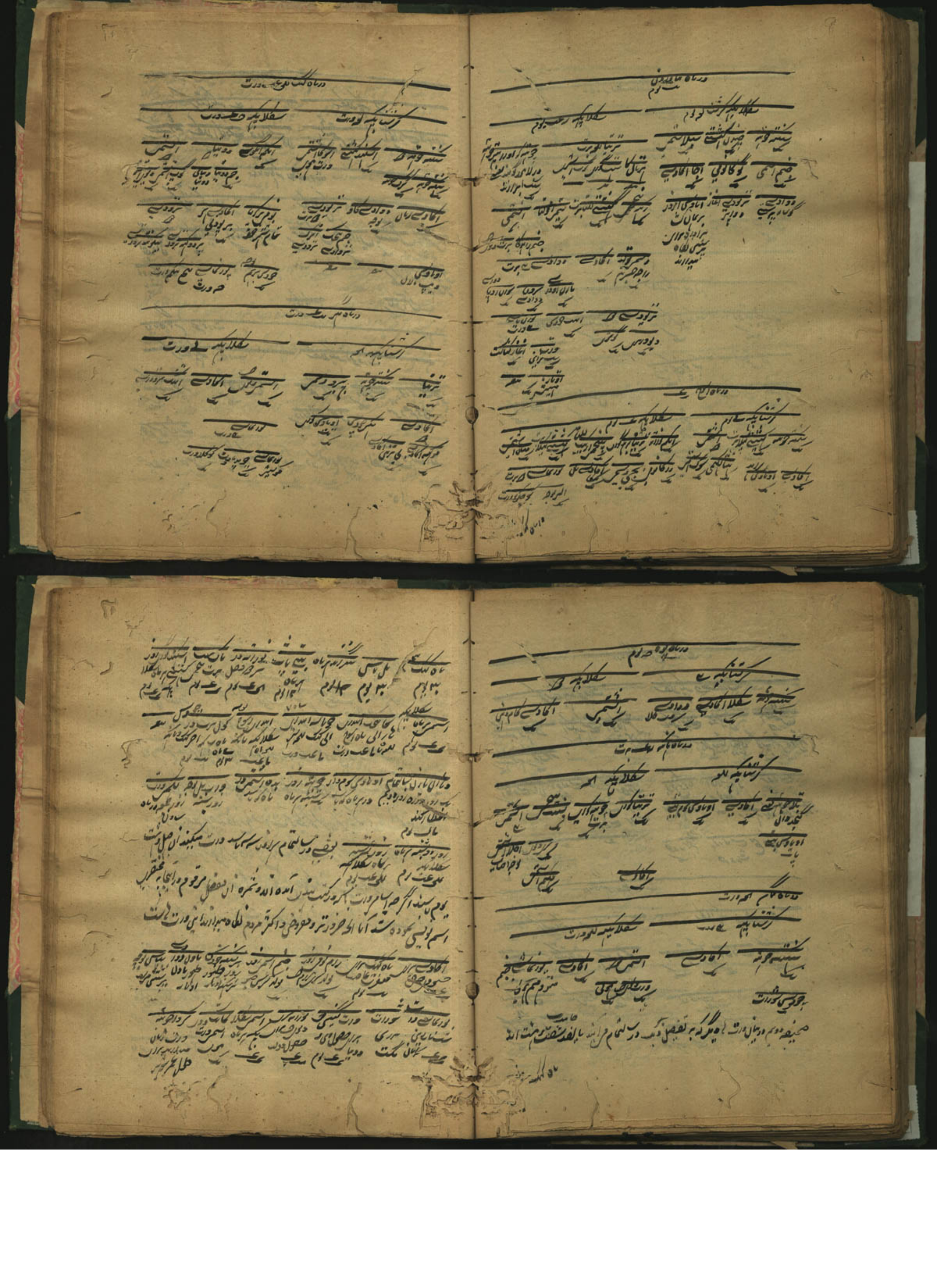
حاضر شده گشتی و جگ نوی و بزم کسب میکردند چون [illegible] دوده [illegible] کنام راجه قربانی اودای در
بیار شد کنند نمانده که راجهان و فرمان [illegible] و دیگر مطیع او شوند و تخت ملکداری بر نشینند و زر هم
بمالقدر بسیم بمیرسد که ضیافت آن جگ سرانجام یابد پس [illegible] دوده برد و [illegible] خاطر
[illegible] عمارات عالی و تعمیر مندر [illegible]
[illegible] بر همنان و گدایان و محتاجان و برادران درویش [illegible]
[illegible] اطعمه و اغذیه و [illegible] برهمنان [illegible]
[illegible] و برادران [illegible] گدایان را [illegible]
کنند [illegible] قربانی را جگ گویند [illegible]
یعنی [illegible]
و برهمنان [illegible] طعام داده [illegible]
حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و ظایف بسیار اند مثل جاپ [illegible]

دانند و غیره که عقیده داشته باشند خواه بطریق بزرگ خواه بطریق [illegible] برهمنان [illegible]
برهمنان [illegible] و جاپ نشینند [illegible] طعام خوب خورانند چون آن جاپ [illegible]
کرده [illegible] گردد [illegible] سرانجام رسد [illegible] برهمنان
را اجرت [illegible] و جاپ کنند [illegible]
حساب [illegible] داده [illegible] که اکثر مردم [illegible] مال و حاصل [illegible] سال
[illegible] و غیره [illegible] و فقرا [illegible] و بعضی [illegible] از [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] چاه و تالاب [illegible]
و مسافرخانه‌ها و غیره [illegible] و بعضی [illegible] مقرر کنند [illegible]
[illegible] گویند و دیگر بطریق [illegible] از حاصل زراعت [illegible]
[illegible] برهمنی [illegible] غله [illegible] شادی
و غیره [illegible] از جمله [illegible] میکنند بطریق [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] که برای [illegible]
[illegible] تقسیم نمایند و دیگر بعضی [illegible] دختر
[illegible] دختر [illegible] شادی کرده [illegible]

[illegible]

شادی و [illegible] جشن [illegible] و برات [illegible] برهمنان [illegible] میکنند [illegible]
کرده [illegible] بطریق [illegible] همراه [illegible] و سوای این دیگر انواع خیرات بسیار اند که اهل
هند بجای آرند خصوص [illegible] زیارت [illegible] و درس [illegible] فقرا [illegible]
[illegible] و فقرا [illegible] بطریق [illegible] خالی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشند [illegible] طعام [illegible]
[illegible] روزه [illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible] این نوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible]





عقیده داشته باشد برای دعوت آن ورت بکنند ... دعا بکنند که مجیب الدعوات او را بر آورد ... نه

زاد هشتم در تیرتها ... بدانکه آدم زاد را باید که از غنودگی خواب غفلت بیدار بوده ...

خدا جوی گرم سازد و ... و در طاعات ... ذخیره آخرت فراهم آرد و از هر جهتی

باکثر ... بر چند ... سفرها بر آید که ... کارها کرده اند ...

اهل ولایت بنا بر حصول شوق جاهای با برکت برگزیده اند که پرستش ایزدی در آنجا خوب الاجابت

است و بزرگ پرستش گاه با چهار گونه اند نخستین جاها که منسوب به برهما و بشن و مهادیو اند ... را

دیو تیرته گویند و آن ... بهشت و دریا و ... بلده قرار داده اند نام دریا است گنگا

سرستی جمنا نربدا بیاس بدستا ... سوادری چندربهاگا سرجو ... تیوتی

تاپی ... پارساوتی گوتمی ... [illegible]

... جرسوتی ... اراوتی ... [illegible]

سند ساکن ... و نام بلده ها که بر کناره این رودها است ... بر آب تر ... چنانچه

... که بر کناره ... است و ... خلق انبوه در آن گرد میآیند ... کرده

از چهار سو ... اگر یکی سال ... اما ... مردم از دور دست

... کرده ... روز ... بلکه ... هفت ...

... پرستش گاه است روز ... کرده ...

از هر طرف هشت کروه جای پرستش ... روز ... در آنجا ... اصل ... کروه

متبرک ... خلق ... کروه ... طول

... کروه در عرض ... سواحل است روز ... روی ... آن ...

... پرستش گاه است اول ...

مجمع ... در آنجا ... از هر طرف ... کروه ... گویند ...

آن ... از چهار طرف ... هشتم ...

... و خط ... منسوب ... خلق وارد

... پرستش گاه ... عبارت ... است ...

... سیوم ... طایفه ... اند که ... کاری

جای ... الاقرب ایزدی رسیده اند در آن ملکان ... عبادت کرده اند و در ... باعث ایزدی

نیکوی است و آنجا ... نام ... کنند ... [illegible]

دعا چهارم ... از آن ... ایزدی ... جای ... رسیده اند ... از

دیگر مردم ... برتری یافته ... کرده اند در آن جاهای ... بزرگ ... و خراب ...

دادن و غیره سعادت فراهم آوردن است چنانچه از آن میان ... کتب ... کروه احاطه دارد

هنگام کسوف و خسوف ... در آنجا فراهم آیند ... کنند ... اول

ممالک ... که ... ایزدی ... سال دو بار ...

در آنجا ... مردم از هر طرف فراهم آیند ... باید که در هر جا ...

... حرارت عشق الهی ... جلوه معشوق ... رجوع نماید

... گفته اند ... ایزدی ... از ذرات هستی ... است ...

فراهم آیند ... که ... الهی ... ایزدی اند

و مظهر ... ربانی ... پرستش جاها ... چهره ... اند تا ... و السلام

... شده اند و اگر نه خدا هر جا موجود است چنانکه بقول حکیم سنایی واضح است

در هر مکان خدا موجود ... [illegible]

نه بیند حق پس بر کسی ... بیت و رسی ... الهی اند و ... مکان

و ... مظهر نظر حق اند ... غسل و عبادت و خیرات ... رضا مند

و خورسند ... شد ... از همه گناه ... پاک و صاف بوده در بهشت اعلی جا گیرد

گیرد اما باعتبار بزرگان و ... بزرگترین تیرتهها دل آدمی است ... آن

... عمیق ... در ... غسل باید کرد

... نزد ... نزدیک ... دل ... اکبر است ... دیگر تیرته کلان ... است

که پاکیزه ... محبت ... و متوکل بوده ...

از روی ... تحقیق ... حلال و حرام و پاک و ناپاک ...

در هر که این اوصاف باشد ... مقصود بالذات ... تیرتهها ...

و ... که ... سکونت ... خدا ...

و ... از ... تیرتهها ... رضا ... ایزدی ...

خدا ... مظهر لطف الهی اند ... تیرتهها ...

جا ... عیسی ...

... اطاعت ... عبادت ... و غیره

مادر پیر دارد که از عمر گذشته باشد و چیزی تنها بر بدو روایت حفظ زند نشم و رمانی محمود نخلی و نا
خوردنی طعام و غیرها اغذیه چنین سرانه احوال خیر ترک آزار جانداران لت ابی اگر اهل هند ترک
غذای حیوانی شوند و میگویند هر که برای فزودن گوشت خود گوشت جانوران بیخورد او نامهربانی
دیگر کیست هر که جان جاندار را میخورد جان دیگر را همچون جان خود قیاس باید کرد بقول شیخ
زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل و آنکه ترک خوردن گوشت کرد ثواب
عبادت صد ساله می یابد ترک حیوانی بر حیوانات جان بخشیدن است خویش را محروم ساختن
از این احسان چرا و شمار تعالی گویند آنکسی را بر تقتیل حیوانات از طلب باید کرد
که او را باز زنده نمود از برای قادر نیست و در کشتن هیچ جاندار جرات نکند که در آخرت مذنب
خواهد بود چنانچه بزرگی گفته شنیدم که بقصاب گوسفندی گفت در آن زمان که کلویش به تیغ
تیز برید سزای هر خس و خاری که خورده ام دیدم کسی که پهلو چربم خورد چه خواهد دید و
آنچه بکشتن حیوانات در حضرت عبارت آمده اشارت است به قلع و قمع صفتی از صفات بهیمی
که در وجود آن باشند نه از بیجان کردن جاندار است فی الحقیقت گوشت از اصل ظلمت
و خوردن لطف نکرده پس سینه را گنجینه اسرار الهی است گور کاه قرار کردن کی روا باشد یک
اندرونی خود را از غذای حیوانی و طعام شیطانی خالی دارند لقمه و حرام هوا و هوس نمایند
نه کرد که

شیخ سعدی گفته است اندرون از طعام خالی دار تا درو معرفت نور بینی مگر در اکثر کتب
مکرر ظاهر تر آورده اند که برین بیگونان این چند جانوران صحرایی را برای ذبح کردن آفریده است تا
بنده های خدا گوشت ایشان خورند و قوت پیدا کنند و عبادت الهی نمایند که این وحشیان
خاص از برای جنگ دیوتها دراهد بیران ستند اگر مردم بسبب جنگ بکشند و بدیوت و
بیران داده بخورند روا است چه کسی که به نیت دیوتها در وقت بیران جانوری را بکشد و گوشت
آن بخورد گویا که گوشت آن نخورده باشد و در جهان را گوشت خوردن شکار را هم بتر گفته اند
که بریاضت اند است ارند و به تقویه آن قوت بهم رسانیده مامور عدالت و الی حاجات مردم
بپردازند و نیز در شستر وارد است که اهل تعلق و صاحب آن برای تولید اولاد غذا لطیف نفیس
افزا مانند شیر دلهم و روغن خوردن خوب است پس هیچ غذا در قوت دادن برابر لحم
در مایده بود نگفته اند نه بمجرد خوردن قوت دهد و باه می افزاید و تناول لحوم مردم رحمی دل را
و صاحب عورات و طالب مبارکت و در مایده شهوت و ستم را افزاید تر است بنا بر آن همان این
جانداران که گوشت آن خوردن و نباید درآن ذر مباح و برای جنگ و دراهد روا کرده اند و در اینجا
ذکر کرده حق الله کشتن و خورنده احسان رد و در عاقبت مواخذه نیست و نداد ملک اگر در
گیتا که نجات کاه مردمان است نوشته بنام بیران پند از گوشت به بموجب شستر ثواب

بسیار تر دارد هر گاه آفتاب شمالی و جنوبی شود قربانی دادن یعنی بل دادن اکنی گوشت خوردن
جایز است تفصیل اسمای جانداران حلال این است بز نر بز ماده بز صحرایی گوسفند بز آهو
خوک گوزن گوزن هیمو گرگ وراه تیهو اسر قورگولی سوسمار خارپشت باقی
جانداران نجس اینهاست هر قسم دیگر چرند و پرند در هند و مرتب مروج اند سوای این جانوران که ذکر یافته
دیگر جانوران دندان گیر و پنجه گیر و تابت سم و حشرات و جانداران که نام آن معلوم نباشد
خوردن حرام است و آنکه غذای آن کردن روا نیست آن نه گوسفند عدا این نامها دارد آدم
گاو اسب مرغ خانگی ماهی سفید چاچی شارک کبوتر بوم زاغ کرکس
بوتیمار کرواتک سارس پپیه بط خوک مار ... گوساله بقلمون عقاب
با گرچه جانور گوشت خوار جانور پرسه انگشت جانوران که در شستر ذکر نیافته دارد شتر فیل آگندن
مرغ و غیره اسم گو ناگون فقط همچنان شیر دلبن خوک جمل شتر و شیر اسب و شیر دیگر
حیوانات سم یک پاره و شتر میش شیر جانوران صحرایی و شیر آدم سوای ایام رضاعت و شیر گاو که
بچه نوزاییده باشد تا ده روز و شیر گاو که بچه آورده باشد تا ده روز و دیگر مانند غذا ملک و علف
از جای ناپاک زاییده و طعام دست کرده دشمنان و طعام از خانه فاحشه و دزد و دروغگو و آهنگر
و صیقل گر و زرگر و جولاهه و دباغ و حجام و خیاط و رقاص و فروشنده اسلحه و مالک

بیمار و طبیب و جراح و صیاد و حجام و خوردن بز نر نخورد و بر اسپ ستم منع است امر بنیت آن گوشت خوردن
هم حرمت است هر گاه آفتاب جنوبی و شمالی شود یعنی در ماه ساون و بهادون قربانی کردن بز ماده و
گوشت خوردن جایز است حلال و بیمگی است و در ایام که رابه بید واقعی از لحوم بنام بیران در خوردن
و خوراندن برهمنان را مباح است بل ثواب است و در نزد نیمی موجب برهمنان و اما خوردن لحوم
در روزهای متبرک و ایام کنایت و کالت و کرم جیواکه جوکی ندارد پس خوردن لحوم اسباب خوف
گشته به عوض آن شیر و شیرینی و دیگر گوناگون اطعمه اگر به شرار یا بعیت فهم الا حس فقط ایراد
حکما گویند بر کر بد اوصت بخوردن گوشت نماید طبع آن سباعی میگردد بنا بر آن آدم را و جوفیه و
بیستم و بیراگی و فقرا را سبب جبه لقیفه غلب گوشت نمی خوانند که موجب جرأت آن نوع
و رتبت مرات دل است پس اگر آن با از خوردن گوشت حیوانی احتراز نماید مقام در مینگونت و رام
می یابد اگر از خوردن نتوانند باز مانند به دو روز اول یا رست یا به کشتن دو الکاد سی و اشتمی
و پانزدهم از هر ماه کشنده و نزد پولدت انگره مهده سکرانت و در بعضی که ورت نگه داشته باشد
و روز اجتماع و استقبال ماه و در ماه شراده در این ایام اگر گوشت بخورد ثواب یابد و در روزهای دیگر مباح
است اگر گرسنه بفاله بزرگ و غیرها که موجب حیات است و به نیت معبود کشند خوردن آن حرام است و الا گوشت
حلال بز و گوسفند فقط نوع خریدن از قصابان و در بیش از آن به است چو کشتن جاندار است زیرا که حکم
ترک کاری ظلم ما باری فراود فقط ازدر و ستم در شماره گناهان اگر چه بیان گناهان نقل به گفت در

نگنجد یکی مجمل را صفت پایه نهاده اند نخست هیچ گناه کبیره اند برهمن کشتن و با مادر صحبت
کردن و ده ماسه طلا دزدیدن و شراب خوردن برهمن و کنیزی و بیش از [illegible] شود [illegible] شراب
بیست و با این چهار کس که بر بودن مدت یکسال و بعضی سالکان [illegible] شراب روایت مختلف داده اند
و گویند که شراب سه گونه است یکی از برنج و مانند آن و دویم از میوه و انگور و امثال آن سیوم از [illegible]
و لبان آن برهمن را هر سه ممنوع است کنیزی [illegible] زر بخشیدن و [illegible] این حکم در [illegible]
سابقه بود در عهدهای که بموجب امر [illegible] شراب هم اقسام بر تمام چهار برن ممنوع
است پایه دویم [illegible] کسی دروغ در پیش پادشاه بردن و غماری کردن و دروغ [illegible]
او ستاد و زنا کردن با همشیره و خواهر و جماع بزن بیوه [illegible] و امثال آن و زنا با زن
دوست و زن پسر و فراموش کردن خواندگی بید و گواهی دروغ و کشتن [illegible]
خیانت در امانت و دزدیدن آدمی و اسپ و گاو و جواهر و نقره و طلا پایه سیوم گاو کشتن و [illegible]
و دزدیدن [illegible] زن [illegible] و [illegible] کردن و مردم آزاری و دلالگی و [illegible]
کردن و [illegible] گرفتن و [illegible] و از خدمت استاد و پدر و مادر باز
ماندن و سود [illegible] گرفتن [illegible] برهمن بید خواندن و از
وید [illegible] کردن و [illegible] پسر و زن
و دختر و باغ و چاه و تالاب و آب فروختن و [illegible] برکندن و فروختن عمده

برای خود پختن و بخلاف کیش میل کردن و [illegible] برادر خرد پیش از برادر کلان پایه چهارم
ستاره [illegible] گرفتن و آدم دزدیده آوردن و غلام کردن و شراب و [illegible] پایه پنجم کشتن
اسپ و شتر و فیل و آهو و [illegible] و نر مادی و گوسفند ماده و گاو میش و نیله گاو و ماهی کلان و خرد
سگ و گربه و مانند آن و دروغ گفتن و [illegible] سوار شدن و قمار بازی [illegible] پایه ششم ریزه جانوران
چون مورچه و کرم کشتن و چیزی از دست [illegible] خوردن پایه هفتم در دیدن میوه
و گل و هیزم و [illegible] کارها [illegible] یازدهم در میان [illegible] کاری ها دزدی اگر چه فراوان
گونه برگزیده اند اما از انجمله دوازده را نکوهیده تر شمارند یکی [illegible] خشم [illegible] دویم
[illegible] با انکار مال و جاه سیوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible]
لذات خوری ششم خود را از دیگران بهتر دانستن هفتم بد بینی [illegible] و دولت و جوانی و
سرداری و دانایی هشتم [illegible] مال و آبرو و ناموس و جان [illegible] نهم [illegible]
کالا و مال را از خود دانستن دهم [illegible] یازدهم [illegible] دوازدهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible] بدی و [illegible] آید [illegible] مال [illegible]
[illegible] گناه [illegible] چهار اند یکی [illegible]
و بدی [illegible] و سخنان [illegible] این همه چیزها [illegible]
[illegible] در کفارت بعضی گناهان [illegible] اگر [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] البته از عذاب آخرت نجات [illegible]
[illegible] از خوف عقبی توبه از جرایم کند و کفارت [illegible] خدا [illegible] عفو [illegible]
این توبه و کفارت [illegible] است مثلا اگر کسی برهمنی [illegible] آدمی را ناحق کشته کفارت آن [illegible]
خود [illegible] دوازده سال [illegible] خانه [illegible]
[illegible] این هم [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] اگر گوشت [illegible] خود [illegible]
تا از گناه پاک [illegible] حاکم [illegible] قصاص [illegible] برهمنی [illegible]
مقتول قصاص او [illegible] بخشند [illegible] برهمن قاتل [illegible] از وطن بیرون
کنند [illegible] اگر کسی زن پیر [illegible] استاد خود [illegible] کند توبه او اینست [illegible]
[illegible] کرده [illegible] کفارت [illegible] خود [illegible]
[illegible] کفارت [illegible]
[illegible]

[illegible] پاک [illegible] شود [illegible] لازم است [illegible]
حیض [illegible] زنی که حیض [illegible] یکماه [illegible]
از گناه [illegible] فاسق پاک شود مدت یکسال [illegible] شراب [illegible] یکسال
[illegible] آب [illegible] سبیل [illegible] توبه کند البته
کفارت او [illegible] برهمن [illegible] شراب خوره [illegible] کفارت [illegible] طلا [illegible]
[illegible] برهمن محتاج [illegible] توبه و استغفار کند تا از آن جرم [illegible] کفارت
دزدی مال را بمالک دادن و [illegible] اگر از [illegible] مال [illegible]
[illegible] کند [illegible] توبه کند کفارت او
[illegible] و [illegible] مال امانت را هم [illegible] حکم است [illegible] بیش از مرگ [illegible]
توبه و استغفار [illegible] خداوند غفار [illegible] خواهد بخشید خداوند
[illegible] کریم خطا بخش [illegible] کفارت جرایم و پاک شدن از گناهان [illegible]
غسل [illegible] مثلا [illegible]
[illegible] کفارت [illegible]
طعام [illegible] پاک [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] پاک شود [illegible]

که از سایه انگور چندان ناپاک شده باشد به شعاع خورشید و ماه و باد پاک میشود و اگر نجاست حالوی
در چاه افتد نقط صحیح آب برآورند و از حوض و کلاب حد سبع و در دریا ناپاک نشود مگر از
چاه و حوض خواه که از سبب دیگر کم باشد ادم یا گاو و غیره در وا افتاده بمیرد تمام آب برآورند
لیکن بموجب حکم ... بوم و چپ دران سازند همچنان الخ پلیدی در چاه افتد بموجب مقدار آن آب
از چاه باید کشید که تفصیل هر چیز در کتب فقه واضح تر است و تیری که خود سایه چندان افتد به خوشی
پاک شود در روغن اگر نجاست آلوده گردد ... باتش گرم کنند و پنبه و ... سیاه و علامات
پس از دور کردن چیزی ناپاک که در وا ریخته باشد بقدر با شوند آب پاک میشود و ادم زر و سیم و نی
و چوب و گند و غیره هر واین قسم از زمین ... هم به شستن پاک شوند و پارچه نیز به شستن پاک گردد
اوند گلین باتش گرم و رویین ... و برنجی با خاک و خاکستر باید شستن و آلات آهنی به صیقل
مالیدن و زمین از آفتاب و باد و آتش ... و تغییر ... و کندیدن و برگزیدن ... و در ظروف
که موی یا مگس یا کرم در افتد یا دهان گاو ... با خاک و خاکستر و آب پاک ... از
برآمده دهان و بینی و چشم و گوش و عرق منی آلوده گردد یا موی و ناخن جدا شده در افتد نخست
باب ... خاک آلوده ... کنند تا او پاک گردد ... با موی ...
و چشم شخص دیگری از ناف بالا ... به خاک و محل طهارت کرده غسل ... و اگر از پا افتد
دست و پا شستن کافی است و اگر ... آلوده شراب و منی و خون حیض ... گردد

الخ پلیدی

این پلیدی را به آب بشوید و غسل کند و احتیاط کند و اگر ... مس کند تنها شستن کافی است
... ناپاکیس و جلال و مرده و استخوان سگ و گراز و ... و گوش و گردن ... خود ... پوشش بر
پوش ... در آب شود و ... کند و آفتاب را ... کند و اگر آب هم خورده سگ و گراز و خوک ...
و گاو یا الی ... مرده باشد ... غسل ... کاتری ... و ...
چیز ... کند و ... آفتاب و آتش ... و روزه ... دارد تا پاک شود همچنان دیگر کفارت
در حالت ... از ... پرسید بموجب پلیدی ... عمل ... زدن ... هم در
حالت مردن باید ... حیات ... در حالت نزع بر روی زمین ... آب کل
پاک کرده باشند ... گسترده ... پای ... آید ... از انواع اطعمه
... بموجب ... خیرات ... از ... تن ... گر ...
... این ... یک ماه ... دریا ... بنام ...
و ... نام ... است و در راه ... آب ... ده ... راه ...
... حسب اعمال ... خون ... چون ... رسد ... جسمانی ...
... چون ... خیرات کنند تا ... غرب الموت چراغ روشن ...
کنند ... در راه ... تاریکی و ظلمت پیش آید ... چراغ ... روشنی ...
... محیط ... مردم ... نیاید ... از ...

... رسیده باشد ... از ... و ... است و ... باب ...
داده و کفن ... برخیزد ... به ... برند ... از خانه ...
و در ... تا ... به محل پاک ... آورده ... رسیده ...
بموجب این ... مبتدی ... لطیف و پاکیزه ... حلال الله
اگر ... طفل خرد ... باشد ... تمام دندان ... باشد ...
... غذا ... پاک ... آن را ... یا ... سیارند تا غذای
حیوانات ... گردد ... آتش ... راست ... جای پاک ... باید خاک
در جای خاک ... باید ... مرده ... درباره ... طعام دادن و چراغ
... و ... و ... گرم ... روز ... خوراک ...
بموجب ... استخوان ... از خاکستر ... رسیده
... دریای ... چون روز ... صورت ... گویند ... احکام
... و ... عالم ارواح ... اهل ...
... جسم ... جسم ... است ... از ...
... کرده ... و ... ایمان ...
و ... لطیف ... ذات ...

... الله ...

چون ... است ... آید ... این ...
... گویند جسم عنصری ... از ... باقی ماند
تا هنگام ... دور شود و میگویند که این ... بعد جدائی بدن چون باد ... می باشد
... مانند ... آنرا گرم میکنند تا ... لطیف ... گرم ...
عالم ارواح ... داخل عالم ارواح که ... مانند میگردد ...
... کتاب اعمال ... مدت ...
... بقدر اعمال ... و قیام ... بموجب اعمال ... فراغت ...
اعمال بد ... و ملالت ... اگر اولادش بنام او چیزی بموجب ... نیت ...
... و ... تحفه ...
... باید ... از ... اعمال که ... است ...
اعمال ... بر طبق آن ... بدن ... گرفته ...
... بهمان جسم ... مرود ... لیو
... اعمال ... باید ...
... دنیاوی ... و عبادت ...
... حقیقت الحقایق ... جسم عنصری ... یافته

نجات کلی و ملت اصلی حاصل کنند و واصل بحق میگردد و از تناسخ تا جسمی الهی شود ان نار را
مقصود یا بدانست هم چنین توانند بود و مردمانی که بسیار بد و بدکار اند و دل ایشان که دنی عدیم لذا ...
مذهب تقلیدی اختیار میکنند و برگشته از دین و بیرون از مردم و کرم آنند یا گرما و گرم بموجب بینند
و سیر تنزلی کنند و فرزندان ایشان بد مردان ایشان چیزی برای نجات ایشان بعمل نیارند ان کسان در عالم
ناسوت بعد گذشتن بدن انسانی متجلی بجسم جسم گرامی بوده گرد قبور و قبرستان و گورگاه و مردار
زند ها و خرابه ها و ناپاک جاها برای شان و خوار میگردند و باز با جماد و نبات و بهیمت و ایشان بشیر و
پلنگ و گرگ و خوک و خرس و گاو و سگ و کرم و کژدم و مار و غیره حشرات و غیره نباتات و لامه گرای
اعمال یابند و در شناد و چار لک آبدان مختلفه امید یابیده از دوزخ و سفل ان ملبس بعذاب
... در جاها گرفتار میشوند فقط زاده ... دهم در اختیار اعمال نیک که وسیله دخول بهشت است
حول و رسیده دلیران آنده که ادم زاد بسیاره تنها داخل بهشت و تنها بیرون واقع با دوستان و دشمنان تا منزل
ناگزیر است ... و گروه گروه در صحبت یکجا میشوند و اگر در تنها میگذارند اعمال الافعال بوده جا که ...
است می برند محض اعمال رفیق آخرت او میشوند پیش ... آنست که اعمال نیک را یار باید کرد
که ایکار آید و اخلاق حمیده را اختیار و عادات ذمیمه را از خود بر کنار باید نمود و دل را صفا باید ساخت
و از طمع و هوس ... اگر مال ... در حرام باید ... خالی متوجه آن نشود و ...
... او نباشد ... و خلوت بیرون شود از صحبت او باز ماند و دل بر حلال نهد گر حرام نگردد و ...

با ما کنند از رکار سر بر دو زبان را بدروغ و کذب و کنند کاذب و گاهی دروغ آلوده کنند و سخن بد بر
... برانند و بدون از راستی نگویند بقول بزرگی جز راست مگو گاه بیگاه تا حاجت نیاید به گویند
و از قریب دریا و دور باشد و تهمت بر همه یه و غیره ننهد و از غضب و خشم خود را مبرا دارد چه رگاه
قوت غضبی بحرکت آید دماغ از بخار ان ممتلی باشد چشمان سرخ گردانند و عقل را زبون شد و زبان را به فحش
گوئی مبتلا گرداند ثمره ان موجب آزردگی اقربا و ندامت و تغیر مزاج خود بود اکثر جراحت خشم از دل
رسد و امراض مهلکه به پیدا نبده و عذاب آخرت علاوه آن باشد پس علاج خشم نزد ارباب علم تحمل و حلم
است و خاموش بودن و فرو بردن دم به چو حلم آمد آمد غضب گشت پست غضب را همین بردباری
شکست اگر ترش روی تلخ گوی حلیم را بر نجاند عوض آن جواب شیرین بر زبان راند چنانکه سعدی گوید
یکی زشت خوی داد دشنام تحمل کرد و گفت ای نیکفرجام بتر زانم که خواهی گفت آنی ...
خود چون من میدانی و ... گمان می برند رنجیدت غضب از آثار شتی است و غلط افتاده اند
مردی گمان مرکه در خور است پردلی با خشم گر برای دانم که کاملی همچنان فرد را لازم است که از فقدان مقصود
و عدم حصول مراد و نقصان مال غم عالم را بخاطر راه ندهد که ان کم حوصلگی است و موجب افزونی حرص و
طمع و حرص مذموم ترین افعال انسانیست که اهل دانش و دنیا را بکرباه تشبیه داده اند حریص را
بمرد و زر رفته اگر سر خود در ان بود شدت باشد برهنه شود اگر پای را بدامان پیچید برهنه شود بر آنکس که
در بند حرص افتاد و بعد حرص اندکانی بباید پس حرص و حسد را از دل زایل باید ...

... عالم از افراط حسد میخواهد که بر تمام خواهد و بنا متقابض ... این از محالات است و حسود و بخیل کسی
است که بخیر کسان غمناک گردد چون خیر و نفع بزرگ از عالم منقطع شدنی نیست پس حسود تا زنده اندوه
گین خواهد ماند پس واجب که حسد بر مال و جاه و مرتبه کسی نکند و نظر بر حال فروتر خود اندازد بهر حال
شاکر و در حالت وقوع مصایب صابر باشد جز نیز مرو را از بر چه پست تا باید بر مراد خویش دست
مدر هر حالت تحمل و حلم و صبر و کم آزاری و راست گذاری و سخاوت و پرهیزکاری و رفق و مدارا ...
و حیا و حسن خلق و الطاف و راه خوشنگی و الطف شیرین زبانی و نرم دلی آسان گذاری و عفو ستاری
و ادب و تواضع و رحم و کرم و خدمت ... و ... اهل علم و هنر و اجنبی ...
افزونی خادم لازم وقت باید که زن را نیکو و محرم و در پرده حیا و شرم و با امور خانگی متعلق
... و فرزندان و ... الاملان بی علم و هنر بگذارند و به صحبت نیکو خوبان مایل
گردانند و سعادت زنان در فرمان بردای شوهر و عفت مقرر است و جود در از نیکو گوی و نیکو خوی بار
نیارد چه بعضی می پرن تیر از ... زندگانی کردن بر ... و حرایف ... کار فایده ... از
جانوران پرهیز کنند ... درگرامی دارد و کماهی و درخت ... اصلاح قطع کنند و کم خوردن
و کم گفتن و کم خفتن را عادت کنند و بیماران و ... خاطر ایشان را تسلی دهد و ...
و یتیمان و بیوه زنان را رعایت نماید و ... دارد و نفس اماره را بزور سرپنجه علم و تقوی زبون دارد
و دل را ... در عبادت الهی مایل دارند چون واحد مطلق را ... دیده و ...

محض ... یاد کنند و یقین سازد که من اکبر ... که تمام عالم از وست ...
... و دیگر ... را که تعظیم کنند ... که بغیر او موجود ...
محال است و در حضور و غیبت خدمت آقای خود هر چه خواهی بجا آرد و حق ناطر او ... و عمل
نیکو که در ... توضیح و اضح ... است و سعت امکان ... بجا آرد و ... باجدی یا
... و همیشه عجز و نیاز ... گاه ... بی امان میگیرد باشد و از گناهان خود عفو خواهد و خود را ...
خدا را عفو ... و بنده ها خدا تا تواند نکوئی کند که سعدی گفته اگر خواهی که خدا بر تو بخشد با
خلق خدا کن نکوئی الحاصل ... هیچ جانداری را ایذا نرساند خصوص انسانرا ... بجاند ... اگر
میازار ... هر چه خواهی کن که در شریعت غیر ازین گناهی نیست اگر چه ... و ...
دشوار اند ... یقین کند که بدون ... براه باریک نتوان رفت و ... ریاضت و مشقت
برای ملاه جنت نتوان منزل گرفت و اگر ظالمی برای منع ... مردم او را قتل سازد ...
و مردم ... بخاطر راه ندهد که به ... بدن ... حق ... نمی گردد و روح ... او ... و ...
فردوس اعلی فایز میشود ... اگر ... بجواره ... و مردم ... بلا توقف داخل جنت
... اگر ... و دعت ... قرار ... در عالم وجود آید و ... اصل ...
... و ... تولد باید و ... علوم حاصل کند و خوشی ... باشد و ثمره اعمال ... اصل او
... بر ... کار خواهد نمود نتیجه ان در عالم علوی خواهد ... عالم ... قرار

داده اند هرچه هرکه در این سرزمین بکار د نماید و حاصل آن در هر دو جهان بدست می آرد اگرچه
دنیا مزرعه آخرت است کشتی حاصل تخمی است که خود کاشته فقط نزد ما بر زمین در بیان اعمال بد که فاعل آن
بقول مردم ستمگر و دروغ و شقی میرود پس آن را باید که از ارتکاب اعمال ذمیمه که رسیده [illegible]
اجتناب نماید و اصلا مرتکب آن نشود و از امور عارضی دنیا نه بیند بلکه خود را از این عادات
باز دارد و چه کار خویشتن را بزرگ دانستن و بر بزرگان خطا و اعتراض گرفتن و با پاک یا من [illegible] رسیده بود
خوردن و امتیاز در گروه و غیر گروه نکردن و احکام الهی را اختراع حکمای سلف الاکثر [illegible]
[illegible] و حقارت پدران کردن و موجب خواهش نفس کار کردن و از اصل مردم خود گشتن و حیوانات [illegible]
برای حظ نفس خود کشتن و زن را بیگناه زدن و عورت اصل را [illegible] و زن بیوه خواستن و با زن بیگانه و ستوره [illegible]
زنا کردن و یا با طفل لواطت کند یا زن خود براه دیگر مجامعت نماید یا با حیوام مثل خر مادی و ماده [illegible]
و غیره [illegible] جمع شود و بد فعلی کند و زن با کدامی [illegible] مشغول شود و با دوستان نفاق ورزد و [illegible] دیگر
و فریب و دغا و حسد و شهوت و غضب و تکبر و [illegible] و [illegible] و زیاده طلبی و طمع [illegible] را
شعار خود کند و جوان و برادران و اقربا و دوستان [illegible] حیران [illegible] عزت [illegible] ندارد و غیبت
و دشنام مردم را یاد کنند اهانت مردم نماید و [illegible] مردم [illegible] راست گو نخندد و کسی را [illegible] لفظ
حقارت یا تشخص کردن و دو [illegible] زن و فرزند [illegible] دعا کردن و زجر نمودن [illegible]
[illegible] گویند [illegible] انحراف [illegible] زنان [illegible]

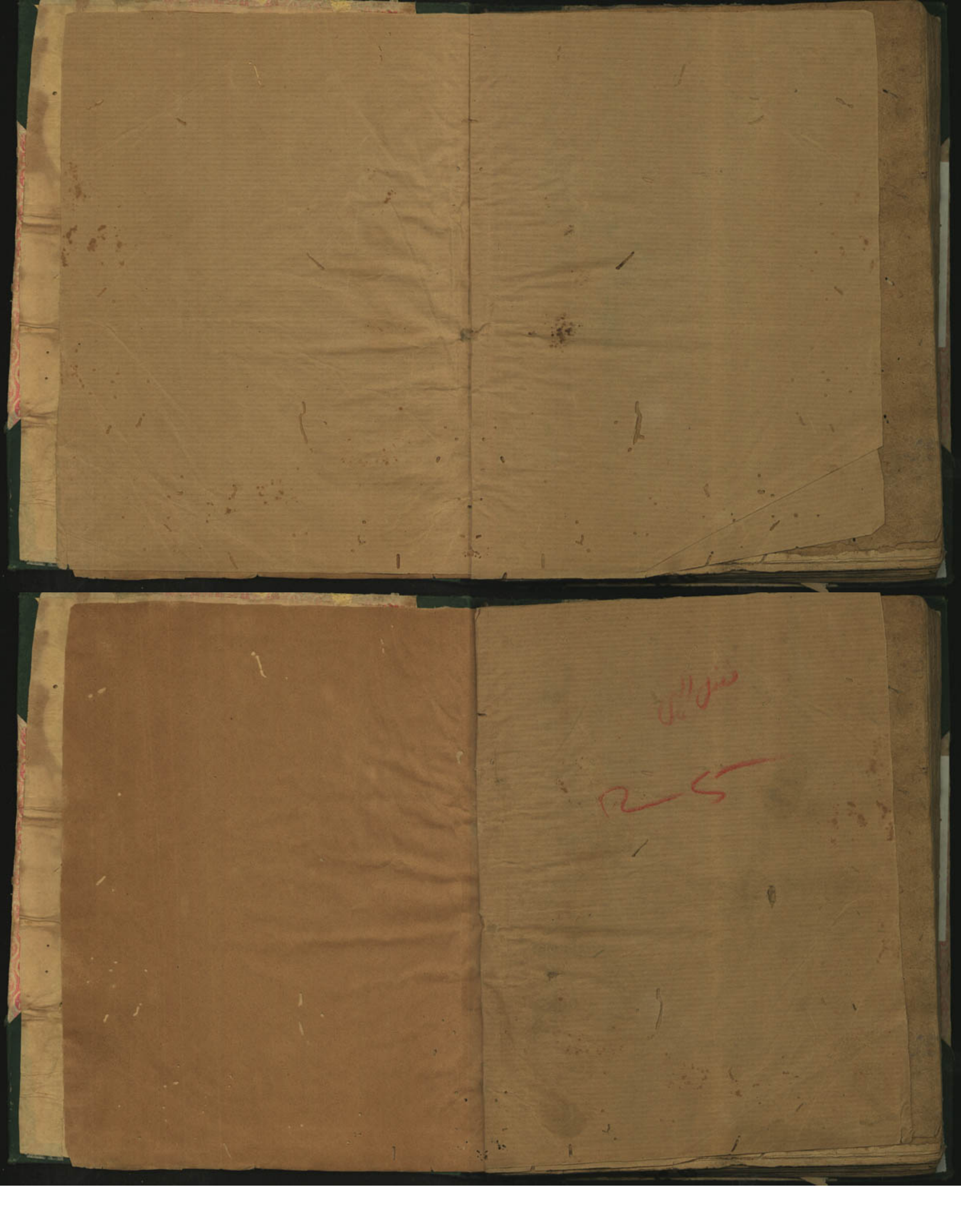
[illegible]

[illegible] و دیگری [illegible] روند و آنکه شوهر را [illegible] و اولاد وقت [illegible] شوهر [illegible] و اهانت او
کنند [illegible] گرفته دختر را [illegible] بر دیوار [illegible] عاقبت و آخرت [illegible]
و قرض [illegible] شدن و مال مردم [illegible] و تهمت و ظلم و فریب [illegible] گرفتن و شهادت کاذب دادن و [illegible]
[illegible] و از راه طمع و حرص [illegible] آوردن [illegible] منصب [illegible] کند [illegible]
کار [illegible] دانستن و [illegible] را [illegible] کردن و [illegible] محروم [illegible]
و [illegible] و [illegible] محتاج [illegible] مجذوم [illegible]
در [illegible] از غله و [illegible] و طلا [illegible] نداده [illegible] بود [illegible]
[illegible] عمل [illegible] توبه [illegible] و مغفرت [illegible] باری [illegible]
نعمت خود [illegible] و [illegible] آوردن [illegible] ترغیب [illegible] کند [illegible]
[illegible] انحراف و عصیان [illegible] اکتفا کند [illegible] خود
[illegible] دعای [illegible] حاکم [illegible] و شکایت [illegible]
باشد و آنکه از [illegible] جای [illegible] خود در بلند قرار [illegible] و تعظیم واجب التعظیم را
[illegible] مردم را [illegible] کاری [illegible] راه [illegible]
[illegible] و مردم عزت [illegible] دروغ گوید و [illegible] و مخبری را [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] روند و [illegible] کشتن [illegible] در صنم [illegible]

در جهنم [illegible] چون در وجود آدم عاید شود در خانه مفلس گرد بلی زر و کم اصل متولد شود
در [illegible] گشتگی و گرسنگی وقت [illegible] و فراغت دیگران دیده پشیمانی و حسرت میخورد
باز [illegible] میمیرد و [illegible] اول [illegible] میرود [illegible] کمال [illegible]
کرد [illegible] و عقبی [illegible] آدم زاد عاید میگردد نتیجه اعمال [illegible] کرامت [illegible] کس که
[illegible] خود نصیب از دولت و نعمت می یابد و الا از فیض الهی و رحمت ایزدی [illegible]
است [illegible] در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره [illegible]

تمام شد رساله تحفة الهدایة تصنیف و تالیف
بنده [illegible] قصبه
[illegible] ماه [illegible] ۱۸ ۱۹
هرکه خواند دعا طمع دارم [illegible] من بنده گنهگارم






کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی